

دوره علوم و معارف اسلام
۳

بِوَالْعِلْمِ

جلد ہشتم

از قیمت

معادشناسی

تألیف

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طہرانی

قدس اللہ نفسہ الزکیۃ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فہرست

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۴۱ - ۱۳	مجلس پنجاه و یکم : در صراط و معنای آن در روز قیامت شامل مطالب :
۱۴	دوزخ دارای صراط است
۱۶	هر نفسی راه خاصی به سوی رسول خدا دارد
۱۹	صراط مستقیم واحد است و سبیل سلام متعدد
۲۱	تمام افراد باید از جهنم عبور کنند
۲۳	چرا پیامبران چون برق از جهنم عبور می کنند
۲۷	مراتب عبور مردم از صراط در قیامت
۳۱	اولیاء خدا در عبور از صراط دهشت ندارند
۳۵	صراط بهشت، ظهور قابلیت ها در قیامت است
۳۷	در صراط مستقیم و صراط منحرف
۳۹	صراط علی بن ابیطالب یگانه راه مستقیم است
۸۲-۴۵	مجلس پنجاه و دوم : در حقیقت صراط و انحصار مصداق اعلای آن به امیرالمؤمنین علی علیه السلام شامل مطالب :
۴۶	الفاظ برای معانی عامه وضع شده اند
۴۹	صراط به سوی خدا، راهی باطنی از نفس انسان به سوی خداست

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۵۱	در اختلاف عبور از صراط بحسب اختلاف درجات انسانیت
۵۷	در کیفیت پیمودن راه مستقیم
۵۹	اسامی و اعتبارات مختلفه منازل واقعه در صراط
۶۳	در اسفار اربعه نفس در مراحل کمال
۶۵	در عبور از عوالم هفتگانه برای حصول کمال انسانی
۶۷	در کیفیت اسفار اربعه
۷۰	انسان کامل دارای صورت انسانیت است
۷۳	مراد از صراط مستقیم در قرآن علی بن ابیطالب است
۷۶	روایات وارده در اینکه مراد از صراط مستقیم، علی بن ابیطالب است
۷۹	مراد از صراط در آیه مبارکه ، امیرالمؤمنین و ولایت است
۸۱	عبور اصناف مختلف مردم از صراط
۸۵ - ۱۱۳	مجلس پنجاه و سوم : صراط جهنم و راه به سوی بهشت شامل مطالب :
۸۵	صراط به سوی دوزخ ویژه ستمکاران است
۸۷	ظالمان به سوی دوزخ رهسپارند
۹۱	در عقبه‌های دوزخ و گردنه‌های جهنم
۹۳	کلام شیخ صدوق و شیخ مفید در عقبات صراط
۹۷	کلام مجلسی در معنای عقبات صراط دوزخ
۹۹	در تشبیه معانی معقول به محسوسات
۱۰۱	در عوالم صورت، معانی معقوله به صورت مجسم می‌شوند
۱۰۵	کیفیت صراط بر روی جهنم
۱۰۷	از چیزهاییکه در صراط از انسان سؤال می‌شود
۱۰۹	صراط دنیا ، نفس امام واجب الطاعة است
۱۱۱	صراط ظاهر و صراط باطن

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۱۱۷ - ۱۴۵	<p>مجلس پنجاه و چهارم : حقیقت میزان اعمال در روز قیامت</p> <p style="padding-left: 20px;">شامل مطالب :</p> <p style="padding-left: 40px;">در میزان اعمال</p> <p style="padding-left: 40px;">میزان دوزخیان سبک است</p> <p style="padding-left: 40px;">حسنات وزن دارد و به بالا می‌رود</p> <p style="padding-left: 40px;">کلام ملامحسن فیض کاشانی در معنای میزان</p> <p style="padding-left: 40px;">میزان امت‌ها پیامبران و اوضیاء آنها هستند</p> <p style="padding-left: 40px;">آیات و روایات وارده در میزان قیامت</p> <p style="padding-left: 40px;">میزان هر امتی پیامبر آن امت است</p> <p style="padding-left: 40px;">میزان در روز قیامت حق است و عدل</p> <p style="padding-left: 40px;">مخلصین و منکرین لقاءالله میزان ندارند</p> <p>مجلس پنجاه و چهارم : میزان عمل ، پیغمبران و امامان هستند ۱۴۹ - ۱۸۰</p> <p style="padding-left: 20px;">شامل مطالب :</p> <p style="padding-left: 40px;">سنت تکوین و تشریح بر نظام میزان است</p> <p style="padding-left: 40px;">کلام شیخ مفید و مجلسی رضوان‌الله علیهما درباره میزان</p> <p style="padding-left: 40px;">نظریه مؤلف درباره میزان</p> <p style="padding-left: 40px;">حسنات ثقیل است و بالا می‌رود ، و سیئات سبک و رو به پائین</p> <p style="padding-left: 40px;">گمراهان قبل از وصول به عالم انوار ، گم و نابود می‌شوند</p> <p style="padding-left: 40px;">محبت رسول الله و اهل بیت او علیهم‌السلام وزن میزان است</p> <p style="padding-left: 40px;">روایت وارده در توحید صدوق راجع به میزان</p> <p style="padding-left: 40px;">در قیامت پاداش و جزا بر اساس میزان است</p> <p style="padding-left: 40px;">میزان عمل ، امیرالمؤمنین علیه‌الصلوة والسلام است</p> <p style="padding-left: 40px;">صفات انسان کامل که میزان است</p> <p style="padding-left: 40px;">اشعار عینیّه ابن ابی الحدید در وصف امیرالمؤمنین علیه‌السلام</p>

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۱۸۳- ۲۲۱	مجلس پنجاه و ششم : در کیفیت حساب روز قیامت
۱۸۴	آیات قرآن مجید درباره حساب
۱۸۷	حقیقت حساب ، کشف مجهول عددی است
۱۸۹	حساب در ظرف علم و جهل است ، نه تحقق و واقعیت
۱۹۲	علم خدا حضوری است ؛ و حساب او سریع است
۱۹۵	نتایج اعمال ، مترتب بر اعمال است
۱۹۸	دو داستان درباره سرعت حساب
۱۹۹	داستان آیه الله حائری یزدی (ره) درباره سرعت حساب
۲۰۲	حساب خداوند در دنیا حتمی است
۲۰۵	اعمال ملازم با حساب است
۲۰۹	سنت خداوند در پاداش جزائی نیست
۲۱۱	افاضه فیض از جانب حق بیدریغ است
۲۱۵	رزق و پاداش ، هر دو مترتب بر عمل است
۲۱۷	حساب خلایق برای خدا آسان است
۲۱۹	خداوند سریع الحساب است
۲۲۵- ۲۸۵	مجلس پنجاه و هفتم : اختلاف طبقات مردم در آسانی حساب شامل مطالب :
۲۲۷	سختی حساب برای کافران
۲۲۸	معنای سرعت حساب در روز قیامت
۲۳۲	روایات وارده در آسانی و سختی حساب
۲۳۴	آسانی حساب ، عدم مناقشه در عمل است
۲۳۷	مناقشه در حساب برای معاندین است
۲۳۹	سوء الحساب، دقت کاری و به نهایت رساندن حساب است
۲۴۱	استقصاء در حساب براساس عدل است؛ وعدم آن براساس عفو است

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۲۴۳	خلف وعده غلط است ؛ نه خلف وعید
۲۴۸	اقوال حکماء درباره حقیقت زمان
۲۵۱	زمان ؛ کمیت حرکت در جوهر است
۲۵۲	نتایج حرکت جوهریه در نزد صدرالمتهلین
۲۵۵	ادراک تدریج زمان ، و عدم ادراک آن بر حسب مجرد نفس
۲۵۶	اهل برزخ زمان درنگ در آن را کوتاه می‌پندارند
۲۶۱	نسبی بودن زمان موقف قیامت برای صالحین و طالحین
۲۶۴	معنای نسبی بودن زمان اهل موقف در قیامت
۲۶۹	نسبیت زمان نزد انیشتین
۲۷۹	خلاصه نظریات حکماء و علمای تجربی راجع به حقیقت زمان
۲۸۳	کسانی که در دنیا مستغرق انوار خدا هستند، طول موقف را نمی‌دانند
۳۷۵ - ۲۸۹	مجلس پنجاه و هشتم : عمومیت سؤال و حساب برای تمام مردم
	شامل مطالب :
۲۹۰	آیات وارده در سؤال روز قیامت
۲۹۲	روایات وارده در عمومیت سؤال در قیامت
۲۹۷	در عمومیت حساب و سؤال برای همه اعضاء بدن
۲۹۹	هر یک از اعضاء بدن مورد سؤال واقع می‌شوند
۳۰۴	از چیزهایی که در روز قیامت سؤال می‌شوند
۳۰۷	سؤال و حساب در عقبه محشر
۳۱۰	حساب خلاق در عرصات قیامت
۳۱۳	سؤال خداوند، استعمال نیست
۳۱۷	سؤال از پیامبران و ائمه علیهم‌السلام
۳۱۹	پیغمبران نیز مورد سؤال واقع می‌شوند
۳۲۱	سؤال و جواب خدا با عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه‌السلام
۳۲۴	حضور قلم و لوح و ملائکه و انبیاء و امم در عرصات قیامت

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۳۲۷	رسول خدا و امامان علیهم‌السلام در سؤال عرصات قیامت
۳۲۹	احتجاج خداوند با امت‌های پیامبر و امامان
۳۳۳	مخلصین و منکرین، حساب و سؤال ندارند
۳۴۱	حبط و تکفیر در بعضی اعمال سیئه و حسنه است
۳۴۳	در موارد غفران و تبدیل سیئات به حسنات
۳۴۴	در موارد تکفیر اعمال حسنه
۳۴۹	تفسیر آیه : و لتسلن يؤمئذ عن النعیم
۳۵۲	روایات وارده در معنای نعیم
۳۵۶	روایت حضرت امام رضا علیه‌السلام در معنای نعیم
۳۵۷	روایت وارده از رسول الله در معنای نعیم
۳۶۲	مطالب وارده در تفسیر بیان السعادة در معنای نعیم
۳۶۶	بحث کلی در حقیقت معنای نعیم
۳۶۸	حساب و سؤال از حیوانات

هُوَ الْعَلِيمُ

دوره

علوم و معارف اسلام

جلد هشتم

از قسمت

معارف شناسی

لَا تَلْ خِدْمَةَ الْعِلْمِ وَالِدِينَ

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عَفَى اللهُ عَنْ جِرَاعِهِ

در حقیقت

جهنم و صراط و معنای آن در قیامت

بسم الله الرحمن الرحيم

(مجلس پنجاه ویکم)

الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان الى يوم الدين .

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم :

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا. (آية ۱۶۸ و ۱۶۹ ازسوره نساء)

«به درستی که آن کسانی که کافر شدند و ستم نمودند ؛ البتّه چنین نیست که خداوندایشان را بیامرزد؛ و چنین نیست که خداوند به راهی ایشان را رهبری کند، مگر به راه دوزخ که در آن جاودان و مخلّد بمانند و این عمل برای خدا کارى آسان است.»

از این آیه استفاده می شود که جهنّم دارای طریق و راهی است که کافران و ظالمان از آن راه به جهنم می رسند، و این طریقى است که می پیمایند

أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ - وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ -

مَا لَكُمْ لَا تَنَاصِرُونَ - بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (آیات ۲۳

تا ۲۶ از سوره ۳۷ صفات)

«اینک درموقف قیامت و بازپرسی درحشر حاضر کنید کسانی را که ستم کرده‌اند! و نیز جفت‌هایشان را و آنچه را که غییر از خداوند معبود قرار دادند! و جملگی را به سوی صراط جهنم هدایت کنید! و همه را درموقف سؤال و عرض نگاهدارید؛ که البته آنها مورد سؤال و بازپرسی قرار می‌گیرند؛ که چرا شما یکدیگر را در راه خدا و کمال تقرب خود یاری نکردید؛ و البته همه آنها در آن روز به حال ذلت و تسلیم در می‌آیند».

در آیه شریفه نیز راهی به سوی جحیم بیان شده است و مراد از جحیم همان دوزخ و جهنم است زیرا هراتشی که در هوا و مسیر باد قرار گیرد و یا به وسیله دستگاه دم کوره به آن پیوسته هوا دهند و برافروختگی و آتش‌گیری او شدید باشد آن را جحیم گویند و از ماده جَحَمَتِ النَّارُ جَحْمًا وَجَحْمًا؛ وَجَحَمَتِ النَّارُ جُحُومًا به معنای روشن شدن و آتش گرفتن ماده آتشی و اضطرام و لهیب آوردن آن؛ و از باب جَحَم - جَحْمًا متعدی آن، یعنی آتش زدن و برافروختن و آتش انداختن و شعله‌ور کردن آن استعمال شده است.

صراط به سوی جهنم یکی از منازل است که کافران و ستمگران در پیش دارند؛ و راهی است که مؤمنان نیز باید از آن عبور کنند و به بهشت بروند و این راه یا روی جهنم و یا داخل آنست؛ و به قول معروف پُلی است که زده می‌شود؛ و از آن باید عبور مردم باشد و عوام آنرا پل صراط می‌گویند؛ و البته این تعبیر غلط است چون پل و صراط یک

معنی دارد و اضافه اسم به مرادف خود صحیح نیست نظیر شب لَيْلَةٌ الرَّعَائِبِ و سنگِ حَجَرِ الْأَسْوَدِ.

باری باید دانست که آیا این پل کجا زده می شود؟ روی جهنم و یا در داخل آن؟ و آیا باید همه افراد از روی آن عبور کنند یا بعضی؟ و آیا هرکس بخواهد به بهشت برود حتماً باید از این صراط بگذرد یا نه؟ بهشت راه دیگر هم دارد و اصولاً حقیقت صراط چیست؟ چرا انسان برای اینکه در بهشت برود از روی این پل باید عبور کند؟ چه ملازمه ایست بین بهشت رفتن و عبور از صراط نمودن؟

شک نیست که تمام افراد بشر که در دنیا زندگی می کنند؛ هر یک در باطن و وجدان خود یک هدف و مقصدی دارند که برای وصول به آن هدف حرکت می کنند. اعم از اینکه آن مقصد را بدانند و یا ندانند. و در هر حال خواه و ناخواه هرکس در ذات و واقعیت خود روی آن مقصد در حرکت است؛ و افعال و اعمالی که انجام می دهد روی غرضی است که می خواهد نقاط ضعف را در خود ترمیم کند؛ و حاجات باطنی و نفسانی خود را به واسطه این اعمالی که به جای می آورد برآورده کند.

ما در دنیا زیست می کنیم؛ و یک سال و دو سال و بیشتر رو به جلو می رویم، تا زمان مرگ فرا می رسد؛ و باید از اینجا ارتحال نمائیم؛ و در این امر تردیدی نیست؛ و بنابراین در دوران زندگی، ما در باطن خود سیری داریم و به سوی هدفی در تکاپو هستیم؛ و مسلماً این سیر در مسافت های مکانی دنیا نیست که از نقطه ای شروع کنیم و به نقطه دیگری

برسیم؛ بلکه در باطن خودمان این سیر و دگرگونی برای ما حاصل می‌شود.

هرکس از افراد بشر، سیاه، سفید، مؤمن، کافر، منافق، این سیر را دارد؛ و در ملکات خود سیر می‌کند؛ و برای جبران نقاط ضعفی که در نفسش موجود است و در خود می‌یابد این حرکات خارجی را انجام می‌دهد. و این سفر را به پایان می‌رساند؛ به گمان اینکه آنها می‌توانند گم شده خود را به دست آورند؛ و نقاط ضعف خود را ترمیم کنند.

نیز شکی نیست در اینکه افراد بشر در عین آنکه همه دارای غرائزی هستند؛ ولی آن غرائز و ملکات در آنها متفاوت است، بعضی‌ها از هنگام خلقت شجاعند و بعضی‌ها جبان و ترسو؛ بعضی‌ها متوسط - الحالند آنها به درجات و مراتب مختلف؛ بعضی‌ها از زمان کودکی حیّ هستند یعنی با حیا؛ و بعضی‌ها خیلی بارز و ظاهر و شکفته؛ و همچنین در سایر صفات مثل بخل و حسد و کینه و حس انتقام و صفات حسنه افراد متفاوتند. ولی هرکدام از اینها روی ملکات و غرائز خودشان سیر می‌کنند؛ و باید آن ملکات را به حال اعتدال در آورند.

هرکس باید خودش را در آن موقعیت و ظرفیتی که هست تکمیل کند؛ و خود را یک انسان متوسط و معتدلی قرار دهد که آن اخلاق و ملکاتش جنبه افراط و تفریط نداشته باشد، و انسان پسندیده‌ای باشد.

بنابراین هرکس از طریق نفس خودش یک راه خاصی به سوی پروردگار دارد؛ و لذا بزرگان از اهل حکمت فرموده‌اند: **الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ** (راه‌هایی که به سوی خدا موجود است به

تعداد نفس‌ها و جان‌های مخلوقات است) یعنی هر موجودی از نقطه نظر آن نفسانیت خاصی که دارد یک راه بخصوص از باطن خود به خدا دارد . و البته این عبارت آیه و یا حدیثی نیست ؛ ولیکن گفتار بزرگانست و درست هم هست .

و از این گذشته انبیاء و اولیاء آمده‌اند تا انسان را به خدا دعوت کنند ؛ و از نقطه نظر باطن و وجدان گذشته از خارج برنامه‌ای برای او قرار دهند که انسان بر اساس آن برنامه عمل کند و به مقصود برسد ، آن راه هائی را هم که برای وصول به مقصود معین کرده‌اند مختلف است .

شرایع الهیه با اینکه همه دعوت به توحید می‌کنند ولی از جهت قوانین و فرامین بر حسب تکامل تفاوت دارند ؛ مثلاً شریعت حضرت موسی غیر از شریعت حضرت عیسی است ؛ شریعت حضرت ابراهیم یک منهای خاصی دارد شریعت حضرت رسول اکرم ﷺ که متمم و مکمل تمام شرایع است ؛ آن صراط مستقیمی را نشان می‌دهد که از تمام قوا انسان را از حال افراط و تفریط در صراط وسط و عدالت می‌آورد و به اقصر فاصله و در اسرع وقت به مقصود می‌رساند .

مثلاً حضرت نوح طبق گفته قرآن در روی زمین و در میان قوم خود نهد و پنجاه سال زندگی کرد ؛ ولیکن رسول خدا ﷺ مدت زندگی دنیویشان شصت و سه سال بود و دارای مقامات و درجاتی بودند که مسلماً حضرت نوح با آنکه پدر بزرگ آن حضرت بود نداشت ؛ و از نقطه نظر مکتب شاگرد این مکتب و از ولایت و روحانیت این فرزند بهره‌مند می‌گشت .

وَإِنِّي وَإِنْ كُنْتُ ابْنَ آدَمَ صُورَةً فَلِي فِيهِ مَعْنَى شَاهِدٌ بِأَبَوْتِي^۱

«وحقاً من اگرچه از نقطه نظر صورت فرزند آدم ابوالبشر هستم؛ ولیکن از جهت باطن و حقیقت در من معنایی وجود دارد که گواهی می‌دهد من پدر او هستم».

و لذا می‌بینم: حضرت آدم ابوالبشر و حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء علی نبینا و آله و علیهم الصلوٰة و السّلام برای رفع موانع غیبی و باز شدن سُبُل سلام و طّی معارج و مدارج قرب به انوار طیبیه پنج تن آل عبا توّسل می‌جسته‌اند؛ و بنابراین راه‌های باطنی ایشان به سوی خدا مختلف بوده و تمام این راه‌ها هم موصل به مطلوب و مقام قرب و معرفت حضرت حق بوده است.

در آیه مبارکه: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (آیه ۶۹ از سوره ۲۹ عنکبوت)

«کسانی که در راه ما جهاد می‌کنند ما آنها را به راه‌های خود هدایت می‌نمائیم.» ملاحظه می‌شود که سبیل یعنی راه به صیغه جمع آمده است یعنی برای وصول به خدا و کسب مقام تقرب و خلوص خداوند راه‌هایی وجود دارد؛ اما صراط مستقیم واحد است و نمی‌تواند بیش از یکی باشد.

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ (آیه ۶ و ۷

از سوره اول فاتحه).

«راه مستقیم را به ما نشان بده و ما را به آن راه هدایت کن! راه

کسانی که برایشان نعمت عنایت نمودی!»

۱- «دیوان ابن فارض» ص ۱۰۵، بیت ۶۳۱ از تأئیه کبری: نظم السلوک.

وَإِذَا لَآئِيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا (آیه ۶۷ و ۶۸ از سوره ۴ نساء).

کسانی که تسلیم محض خدا و رسول خدا باشند؛ و در برابر فرامین خدا چون و چرا نداشته باشند و نسبت به مواظ و اندرزه‌های حق مطیع محض باشند این امر برای آنان پسندیده و اختیار شده است و موجب قدم راسخ و گام راستین می‌باشد؛ و در نتیجه از جانب خدا به آنان اجری عظیمی خواهد رسید، و در صراط مستقیم خداوند هدایت‌شان خواهد فرمود.

در قرآن کریم صراط مستقیم در سی و دو مورد آمده است، به لفظ مستقیم فقط؛ و در همه جا صراط به لفظ واحد آمده است؛ و اصولاً در قرآن صراط به صیغه جمع مانند صُرُطُ نیامده است.

و اما سبیل به صیغه جمع زیاد آمده است مانند:
يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ (آیه ۱۶ از سوره ۵ مائده)
«خداوند به واسطه قرآن کریم کسانی را که از مقام رضای خدا پیروی کنند به سبیل سلام هدایت می‌کند».

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا
(آیه ۶۹ از سوره ۱۶ - نحل)

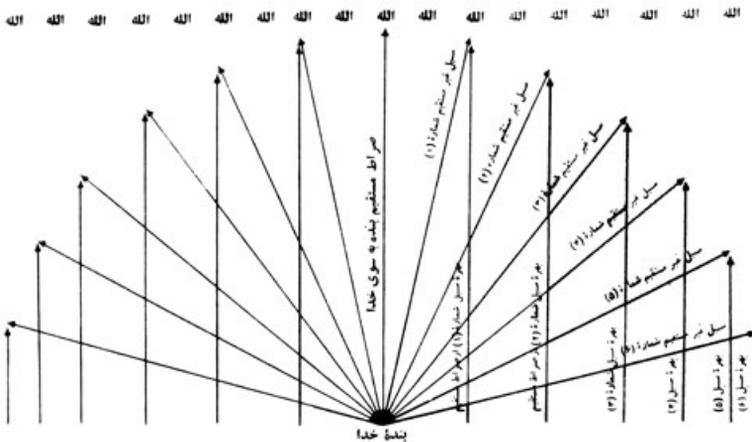
«خداوند به زنبور عسل وحی فرستاد ... که از تمام ثمرات بخور و راه های پروردگارت را با حال تسلیم و انقیاد و مذلت پیما!»
وَمَا لَنَا أَنْ لَا نَتَّوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا
(آیه ۱۲ از سوره ۱۴ - ابراهیم)

پیامبران در پاسخ طواغیت و مستکبران جهان گفتند: «چرا ما بر

خدای خودمان توکل نمائیم و امور خود را به او نسپاریم در حالی که او راه‌های ما را به سوی مقام قرب خود به ما هدایت کرد.»

و از اینجا استفاده می‌شود که راه‌ها به سوی خدا بسیار است؛ ولی صراط مستقیم تنها یکی است و تمام این راه‌ها به مقدار نزدیک بودنش به راه مستقیمی که اقصر فاصله بین بنده و بین خداست از صراط مستقیم بهره دارند.

پس هرچه زاویه انحراف آن سبُل از راه راست تصویری و توهمی که بین این دو نقطه است، بیشتر باشد، بهره آن سبُل از صراط مستقیم کمتر و هرچه زاویه انحرافشان کمتر باشد بهره‌شان از صراط مستقیم بیشتر است. اگر فرض شود این سمت مقام قرب حق است.



باری انسان در دنیا قدم می‌گذارد خواه از مکتب انبیاء استفاده کند و یا نکند، سیر خود را در دنیا می‌کند و می‌میرد و در باطنش راهی داشته است که به تربیت انبیاء به کمال و تمام رسیده و یا نرسیده است؛ بالأخره در باطن خود پیوسته حرکت و سیری داشته است؛ در این حقیقت که شکی نیست.

این راهی که انسان در دنیا به سوی خدا داشته است، در عالم قیامت ظهور و بروزی دارد؛ چون سابقاً دانستیم که تمام موجودات و افعال این عالم ماده و طبع و عالم ملک و شهادت، در آن عالم غیب و ملکوت یک صورت ملکوتی دارند؛ یکی از چیزهایی که در اینجا صورت مُلکی دارد همین سیرنفسانی انسان است رو به مبدء خود که در آنجا صورت ملکوتیش همان صراط است.

و شکی نیست که این صراط را انسان در دنیا داشته است؛ و چون هرکس در دنیا یک صراط دارد، در آخرت هم همان صراط را به صورت ملکوتی آن عالم دارد؛ و صراط دنیا که در عالم طبع و ماده، در عالم شهوت، در عالم غضب، در عالم اوهام و اعتباریات، دنیا را اداره می‌کند، و روی امور اعتباریه پیوند می‌دهد، و موجودات متفَرّق را براساس همین اعتبار بهم متصل می‌کند، باید در قیامت صورت ملکوتی که بروز صورت مُلکی است داشته باشد، بنابراین تمام افراد بشر که در دنیا آمدند و از دنیا می‌روند، اصل ظهور و بروز دنیا در قیامت جهنّم است، و راهی که انسان از دنیا به بهشت دارد صراطی است در جهنّم که

باید از آن عبور کند و به بهشت برسد .

چون هر چیزی که انسان را از خدا دور کند جهنم است ؛ مراد از دنیا زندگی کردن بر روی زمین نیست ؛ بلکه زندگی کردن در عالم تعلقات است ؛ هر فردی که در دنیا می‌آید تعلقاتی پیدا می‌کند ، ظهور و بروز این تعلقات جدا کننده از خدا و غافل کننده در آخرت جهنم است ؛ در آیه شریفه داریم :

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ

تُجْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (آیه ۷۱)

و ۷۲ از سوره ۱۹ مریم)

«ویک فرد از شما نیست مگر اینکه وارد جهنم می‌شود ! و این حکم ای پیغمبر حکم حتمی و قضاء لازمی است که پروردگارت بر عهده خود نهاده است ! و پس از ورود در جهنم ما کسانی را که تقوی پیشه ساخته‌اند نجات می‌دهیم ؛ و می‌گذاریم که ستمگران در دوزخ به رو به زانو در افتاده یله و رها بمانند» ؛ و آیات قبل از این چنین است :

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا - أَوْلَا

يَذُكَّرُ الْإِنْسَانُ أَلَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا - فَوَ

رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ

جِثِيًّا - ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى

الرَّحْمَنِ عِتِيًّا - ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا

صَلِيًّا (آیات ۶۶ تا ۷۰ از سوره ۱۹ مریم).

«وانسان چنین می‌گوید که : آیا من بمیرم هرآینه بطور

یقین زنده از میان قبر برخوادم خواست؟ آیا این انسان نمی داند که سابقاً هیچ چیز نبوده؛ و ما او را از هیچ آفریده ایم؟ ای پیغمبر به پروردگار تو سوگند که ما انسان و شیاطین را محشور می کنیم و سپس همه را به زانو در افتاده در اطراف جهنم حاضر می سازیم؛ و پس از آن ما از هر گروه و دسته ای، آنکس را که طغیان و سرکشی او برخداوند رحمن شدیدتر باشد بیرون می کشیم؛ و آنگاه آن افرادی را که سزاوارتر به آتش دوزخند البته ما بهتر می شناسیم.»

باری از جمله *وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا* که نه تنها اطلاق دارد بلکه نصّ در تعمیم است؛ و حصر بین نفی و اثبات است؛ استفاده می شود که تمام افراد بشر بدون استثناء: کافران، منافقان، مؤمنان، همه و همه وارد جهنم می شوند؛ از رسول خدا پرسیدند: آیا شما هم وارد جهنم می شوید؟ فرمود: آری ولی ما مانند برق خاطف به سرعت عبور می کنیم.

وقتی این آیه وارد شد، در روایت است که آنقدر رسول الله گریه کردند که زمین تر شد؛ و بعد به دنبالش این جمله آمد: *ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا*. چون تمام امت را خدا به جهنم می برد؛ و بار تمام امت به دوش رسول خداست؛ و او حمیم و دلسوز است بر آنها؛ لذا گریه می کند از روی ترحم.

حال باید دید سرش چیست که همه وارد جهنم می شوند؟
سرش اینست که جهنم در آخرت مظهر دنیاست در اینجا؛
و انبیاء و ائمه و اولیاء هم در این دنیا آمدند؛ پس همه در جهنم آمدند

و از این جهنم باید به بهشت بروند؛ چون دنیا پل آخرت و جهنم پل بهشت است و رسیدن به بهشت و مقام قرب حضرت حق بدون آمدن در دنیا، و مجاهدات نفسانیّه ممکن نیست؛ پس همه باید در این جهنم بیایند و سپس خلاص شوند.

آن کسانی که مانند پیامبران در دنیا می‌آیند و می‌روند و هیچ آلوده نمی‌شوند، و رنگ و بوی دنیا را بخود نمی‌گیرند، و زن و فرزند و کسب و تجارت، آنها را از خدا باز نمی‌دارد؛ آنان به سرعت برق از آن عبور می‌کنند و به مصداق آیه شریفه:

رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ
وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ
وَ الْأَبْصَارُ (آیه ۳۷ از سوره ۲۴ نور) .

«مردانی هستند که هیچ خرید و فروش و کسب و کار آنان را از یاد خدا و اقامه نماز و دادن زکوة باز نمی‌دارد؛ و از روزی که دلها و چشمها در آن روز دگرگون می‌شوند، سخت در هراسند».

ابداً از دنیا آلوده نشده‌اند؛ و دنیا نتوانسته است آنها را به خود سوق دهد و گرایش دهد.

و بنابراین چون از طرفی در دنیا آمده و رفته‌اند، پس در جهنم آمده‌اند و خارج شده‌اند؛ و از طرف دیگر چون در اینجا محبت دنیا را به خود نخریدند؛ و آلوده نشدند؛ لذا در این دنیا وقوف نکرده‌اند؛ و چون برق گذشتند؛ رسول خدا ﷺ در این جهان یعنی در روی زمین شصت و سه سال درنگ فرمود. ولی یک لحظه در دنیا نبود؛ دنیا، یعنی

چرا انبیاء چون برق از جهنم عبور می‌کنند معادشناسی ج/ ۸

تعلق و محبت به غیر خدا و دل بستگی به زینت‌های آن، و گرایش به عالم غرور و باطل .

پس پیامبر در روی زمین درنگ کرد ولی در دنیا درنگ نکرد و چون روی زمین آمد بدون یک لحظه تأمل و توقف بر ریاست و جاه و حب مال و سایر تعلقات دنیویّه کَأَلْبُرْقِ الْخَاطِئِ به سرعت از آن عبور کرد .

دنیا یعنی عالم اعتبار ؛ حقایق را کنار زدن ؛ و به اعتباریات مشغول شدن ؛ و پشت حجاب ظلمانی ماندن ؛ و از سطح انسانیت تنازل نمودن و در حدود افکار بهائم و شیاطین زیست کردن . چقدر زندگی رسول اللّه این چنین بوده است ؛ هیچ هیچ . اصلاً زندگانی پیغمبر اکرم این چنین نبوده است ؛ پیامبر اکرم در تمام مدت عمر تا هنگام رحلت یک دقیقه مانند مردم دنیا روی هدف و مقصد دنیا زندگی نکرد .

در روایت داریم که انبیاء و اولیاء از صراط کَأَلْبُرْقِ الْخَاطِئِ می‌گذرند ؛ شما هنگام برق زدن آسمان ، آسمان را دیده‌اید ؟ چگونه آن برق به شما می‌رسد و چشم را خیره می‌کند ؛ با همین سرعت آنها از صراط عبور می‌کنند ؛ دنیا پل است و حتماً باید از جهنم بگذرند ؛ انبیاء که به عالم اعتبار وارد شدند ولیکن عبورشان زمانی طول نکشید ، چون دل ندادند ، در آنجا هم از صراط چون برق می‌گذرند .

از انبیاء و ائمه و اولیاء گذشته ، افراد دیگر که در درجات مختلف پائین‌تری هستند و به دنیا دل داده‌اند به حسب اختلاف درجات و بستگی آنها به دنیا عبورشان مختلف است .

افرادی در دنیا آمده‌اند و مؤمن هم بوده‌اند و لیکن برای وصول به مقام توحید و قطع علاقه کلبه از دنیا دچار ابتلائی می‌شده‌اند؛ آنان هم از صراط عبور می‌کنند؛ غایت الامر نه به آن سرعت؛ بلکه به سرعت باد.

افرادی اهل آخرت هستند؛ و نمی‌توان آنان را از اشیاء شمرد؛ بلکه از اصحاب الیمینند اهل گناه هم نیستند؛ ولی آن عشق و شور و جذبه اهل توحید که چون جرقه آتش، اوهام و اعتبارات را بسوزاند؛ درسشان نیست؛ و دنبال خدا هم می‌گشته‌اند ولی نه با آن همّت بُرنده و عزم کوبنده و با آن سرعت قاطع؛ اینها از روی صراط مانند آدم اسب سوار عبور می‌کنند؛ آتش هم به آنها نمی‌رسد؛ اما همان مقداری که، چون اسب سواری که از پلی عبور کند، و در زیر آن آتش باشد به او حرارت می‌رسد به همان مقدار اصحاب الیمین در طول عبور از صراط گرمای آتش را احساس می‌نمایند.

و بعضی دیگر در عین آنکه از اصحاب الیمین هستند، اما به این قدر پاک و پاکیزه نیستند قدری تقصیر و خطا هم نموده و گناهایی هم داشته‌اند، و خداوند آنان را آمرزیده؛ اینها از روی پل مانند آدم پیاده عبور می‌کنند.

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ
رَبَّكَ وَاسِعٌ الْمَغْفِرَةِ (آیه ۳۲ از سوره ۵۳ والنجم)

«آن کسانی که از گناهان کبیره و قبایح اعمال اجتناب می‌ورزند، مگر از خطاها و گناهان کوچک؛ چون پروردگار تو ای پیغمبر مقام

مغفرتش بسیار باز و وسیع است.»

این چنین افرادی همان طور که بعداً در بحث شفاعت خواهد آمد بدون شفاعت به بهشت می روند؛ ولی البتّه مانند کسی که بخواهد مثلاً پیاده از روی چنین پلی عبور کند البتّه مشکلتر است از کسی که با اسب می رود .

لابد منظره آتش را بیشتر می بیند ؛ و از حرارت آن بیشتر متأثر می گردد .

بعضی از افراد مرتکب گناهان کبیره شده اند ولی چون دارای ایمان راسخ بوده اند مورد شفاعت قرار گرفته اند اینها آهسته و لنگان می گذرند .

و افراد ظالم و کافر به جهنّم می افتند ؛ و چقدر جهنّمشان طول بکشد ؛ خدا می داند ؛ البتّه درجات ظلم و کفر مختلف است ؛ آنقدر باید بمانند تا آتش آنها را تطهیر کند : یک ماه ، دو ماه ، یک سال ، و دو سال ده سال ، هزار سال ، خدا می داند چقدر می ماند ؛ چون روز قیامت پنجاه هزار سال است و بالأخره باید آنقدر بمانند ، تا بیرون آیند ؛ مگر افرادی که در آتش مخلّدند یعنی بطور جاودان باید بمانند ؛ آنان افرادی هستند که وجودشان آتش شده است و انشاءالله تعالی در بحث جهنّم از خصوصیات احوال مخلّدین در آتش گفتگو خواهد شد .

کسانی که از آتش بیرون می آیند در حوض کوثر غسل می کنند ؛ و آن تاریکی ها و خرابی ها به برکت ولایت از بین می رود و پاک و پاکیزه به بهشت می روند .

آیا این صراط بر روی جهنم زده می‌شود ، و یا در داخل آنست ؟
ما در این باره روایتی نداریم ؛ ولیکن روایتی را که شارح مطالبی
مذکوره است در «مجمع البیان» از ابن مسعود نقل می‌کند که :

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : قَالَ : يَرِدُ النَّاسُ ثُمَّ يَصْدُرُونَ
بِأَعْمَالِهِمْ فَأَوْلَهُمْ كَلَمَحِ الْبُرْقِ ثُمَّ كَمَرِّ الرِّيحِ ثُمَّ
كَحَضْرِ الْفَرَسِ ثُمَّ كَالرَّأِكِبِ ثُمَّ كَشَدِّ الرَّجْلِ ثُمَّ كَمَشِيهِ .

«از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که : فرمودند : مردم به واسطه
اعمالشان داخل در آتش می‌شوند و سپس از آتش خارج می‌شوند ؛
پس اول آنان به سرعت برق چشم ؛ از آن گذشته مانند سرعت وزش
باد؛ و از آن گذشته مانند سرعت اسب تندرو در حال دویدن ؛ و پس از
آن مانند شخص سواره ؛ و پس از آن مانند سرعت کسی که می‌دود ؛
و پس از آن مانند سرعت کسی که راه می‌رود» .

و در «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» وارد است که : الصِّرَاطُ أَدَقُّ
مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ .

«پل جهنم که از آن به بهشت می‌رود از مو باریکتر و از شمشیر
برنده‌تر است».

این همان صراط مستقیم است که صراط عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ است
که حقاً چقدر باریک و چه اندازه تیز است . شما اعمال امیرالمؤمنین
علیه السلام را در نظر بگیرید! و ببینید در هر لحظه در تمام جهات مراعات کردن
ظاهر و باطن ، و جمع بین عوالم ، و دادن حق هر ذی‌حقی را به او، و در
عالم وحدت رفتن ، و احکام آن را با عالم کثرت مخلوط نکردن ، و حق

عالم کثرت را ادا کردن، در مقام عبودیت حضرت حق، عبد صرف بودن؛ و آثار توحید او را در جمیع عوالم و در تمام حرکات و سکنات مراعات نمودن، و تمام جهات لازم درجات و مراتب سلوک و مجاهده را بنحو اعلی و اتم رعایت کردن، آن هم نه تنها در یک لحظه و در لحظه بلکه در تمام دوران مدّت حیات. ببینید چقدر لطیف و عمیق و دقیق است؛ و چقدر برنده و دارای احتیاط و مراقبت.

والبته به مجرد مختصر انحراف انسان در جهنم نمی افتد؛ ولیکن حقّ آن صراط مستقیمی که به این دقت است نیز اداننده و به قدر انحرافش بهره از صراط مستقیم کمتر دارد؛ و به هر مقداری که انحراف از این صراط بشتر باشد خطرش بیشتر است؛ و از این خصوصیت استقامت در طریق بهره کمتری دارد.

والبته این صراط مستقیم همان است که حضرت باقر علیه السلام در باره آن می فرماید: از موباریکتر و از شمشیر برنده تر است؛ و اختلاف عبور مردم از آن مانند برق خاطف و وزش باد و دویدن است و حرکت سواره و حرکت پیاده، به همان درجه اختلاف رویه و سلوک آنها با آن حضرت است.

و حقیقت مطلب اینست که انسان باید در دنیازندگی کند؛ و از آن برای عوالم دیگر بگذرد و عبور کند. اگر همانطور که انبیاء و ائمه طاهرین زندگی کردند، توأم با صدق و امانت و توحید باشد، خوب عبور می کند؛ و، گرنه؛ صراط همان صورت واقعیه حقیقیه انسانیّت است؛ و حقیقت آن صورت، مسیر و راه علیّ بن ابیطالب

است. امیرالمؤمنین علیه السلام در دنیا زراعت کرد، باغ تهیه کرد، قنات جاری کرد، نخلستان ایجاد کرد، ولی آلوده نشد؛ ازدواج کرد، و فرزندان آورد، آلوده نشد؛ حکومت نمود و آلوده نشد.

این غیر از اقسام کارهای مردم است؛ امیرالمؤمنین از این اعمال جز نفس عمل غرضی و مقصدی نداشت. جز خدا نیتی نداشت؛ مردم برای نیت‌ها انجام می‌دهند؛ و این همان مَفْرُقُ طُرُقِ اولیاء خدا با سایر افراد مردم است؛ اولیای خدا کارشان رنگ خدائی دارد و هیچ رنگی از آن نیکوتر نیست.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً (آیه ۱۳۸ از سوره ۲ بقره)

البته اولیاء خداهم مقام و مرتبه امیرالمؤمنین را پیدا نمی‌کنند؛ اما از نقطه نظر پیروی از آن حضرت ممکن است صراطشان مستقیم گردد؛ و آنان نیز كَالْبُرْقِ الْخَاطِفِ از صراط عبور کنند؛ چون به مقام مقربین و مخلصین رسیده اند؛ و کسی که بدین مقام رسد دیگر آتش برای او معنی ندارد.

والبته هم باید چنین باشد؛ زیرا که آنها امامند برای اینکه دست مردم را بگیرند همانند خود حرکت دهند؛ و الا معنای امامت صادق نیست.

اینان کسانی هستند که در صراط مستقیم سیر دارند و چنین افرادی غصه و اندوه ندارند.

لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ (آیه ۱۰۳ از سوره ۲۱ انبیاء).

«دهشت و تکان بزرگترین، آنان را به وحشت و هراسی

اولیاء خدا در عبور از صراط وحشتی ندارند

معادشناسی ج/ ۸

نمی‌اندازد» .

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ حَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ
آمِثُونَ (آیه ۸۹ از سوره ۲۷ نمل).

کسی که حسنه‌ای بیاورد برای او پسندیده است ؛ ایشان از دهشت و اضطراب آن روز در امانند .

وَإِذَا لَأَتَيْنَاهُمُ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا (آیه ۶۷ و ۶۸ از سوره ۴ انبیاء).

(افرادی که تسلیم محض خداورسول باشند ، ودر مرافعات وخصامات خود فقط به رسول الله رجوع نموده ،وحکم آن حضرت را از جان و دل بپذیرند ؛ آنان مؤمن حقیقی بوده و خداوند می‌فرماید :)
و در آن وقت بنابراین ما از نزد خود به آنها مزد عظیمی می‌دهیم و هر آینه آنان را در صراط مستقیم هدایت می‌نمائیم !

و چون راهشان راست و استوار است به یک لحظه از این طرف جهنم به آن طرف می‌رسند ! و مانند انبیاء و اولیاء هیچ آلودگی ندارند ؛ هیچ هیچ . این لازمه مقام تسلیم و اطاعت است که آنان را با انبیاء و اولیاء معیت می‌دهد و همنشین می‌کند و از صراط مستقیم برخوردار می‌نماید ؛ و این همان صراطی است که ما در شبانه روز چندین مرتبه می‌گوئیم : **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** و هدایت به آن را به تمام معنی از خداوند تقاضا می‌نمائیم !

خلاصه هرکس در دنیا مطیع محض خدا و رسول خدا باشد ، و در کارهای خود هیچ چون و چرا نکند ؛ و در برابر خواسته های آنان

از خود اظهار سلیقه و ردّ و ایراد ننماید ؛ خداوند او را بدین مقام موفّق می‌کند.

و آنان از روی پل حرکت می‌کنند چون برق .
 ولیکن أَصْحَابُ الْيَمِينِ ؛ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ وَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
 مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (آیه ۲۸ و آیه ۸ از سوره ۵۶ واقعه) .

کسانی که از یاران و گروه سمت راست هستند از سعیدان و نیکبختان هستند ؛ ولیکن آن قاطعیّت در امر توحید را ندارند ؛ و آن معیّت بارسولان و اطاعت صرف که چون شمشیر برتّده، و یا آنگونه دقت که چون مو باریک است در آنها نیست ؛ و اسرار خفیّه پیامبران و امامان را نمی‌توانند تحمل نمایند ؛ و لقاءالله را ادراک نکرده‌اند وَإِلٰهِي مَاعِبَدُ تُكَ حَوْفًا مِّنْ تَارِكٍ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ را چون بزرگان و پیش کسوتان راستین و سابقین نمی‌فهمند .

می‌گویند: خدایا ما در دنیا آمدیم زندگی می‌کنیم و به ما دستورهایی دادی که چنین بکن و چنان نکن ! و ما مال حرام نمی‌خوریم ؛ دزدی نمی‌کنیم ؛ قمار نمی‌کنیم ؛ به نوامیس مردم تعدی نمی‌نمائیم ؛ ولی ما طالب عیش در دنیا هستیم ؛ غذای لذیذ می‌خواهیم ؛ و همان طور که به ما وعده داده‌ای ، حورالعین می‌خواهیم ؛ جَنّاتٌ وَّ أَنْهَارٌ می‌خواهیم ؛ و ما به این چیزها اشتها داریم ؛ و هر چه خدا بفرماید : من اینها را به شما می‌دهم ولی شما قصد همّت بر آنها نکنید ؛ و نظر خود را بالاتر کنید ! ببینید امامتان چه می‌خواست .

آنکه کارد قصد گندم بایش کاه خود در تبّع می‌بایدش

می‌گویند: آن امام ما بود آن علی بن ابیطالب بود؛ به ما چه مربوط؟

باری اینها آدم‌های خوبی هستند و صالح‌العمل؛ ولی آن خصوصیات درشان نیست. و آن دقت صراط را ندارند؛ و اینها به هر مقداری که به دنیا تعلق دارند، به همان مقدار عبورشان از صراط به طول می‌انجامد.

چون گفتیم که باید از دنیا به آخرت رسید و از جهنم و صراط داخل در بهشت شد؛ و الاً قبل از آمدن به دنیا هم ما داخل بهشت بودیم؛ ولیکن آن بهشت استعداد و قابلیت بود نه بهشت فعلیت؛ و بین بهشتی که ما می‌خواهیم برویم و کمر بسته‌ایم، و بارسفر و زاد و راحله تهیه کرده‌ایم؛ و بین بهشتی که سابقاً بوده‌ایم فاصله بسیار است؛ یک صد هزار سال مسافت است؛ این کجا و آن کجا؟

شکر مازندران و شکر هندوستان

هر دو شیرین‌اند اما این کجا و آن کجا

دانه فلفل سیاه و خال مه رویان سیاه

هر دو جان سوزند اما این کجا و آن کجا

عیناً مانند یک درخت بزرگ و پهناور سیب که شاخ و برگش در اطراف، آن را چون روضه رضوان نموده؛ و هزار عدد سیب سهیل زده بر آن طنازی و دلربایی دارد؛ بایک دانه تخم سیب؛ این درخت سیب همان دانه تخم است و آن دانه همین درخت است؛ اما این کجا و آن کجا؟ چقدر فاصله است؟ این فعلیت است؛ سیب شیرین است؛

مفرح ذات است ؛ آن قابلیت است استعداد محض است ؛ در بهشتی که سابقاً بودیم نیز مسئله از همین قرار بوده است ؛ و پس از آن باید در این دنیا بیائیم و از این جهنم و کلاس امتحان و ابتلاء بگذریم .

این راه بهشت است که تحمل و شکیبایی و صبر و استقامت است

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا

مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتُمُ الْبُاسَاءُ وَالضَّرَّاءُ (آیه ۲۱۴ از سوره ۲ بقره) .

« آیا تا آنگاه که نظیر جریان و مثل کسانی که قبل از شما آمده‌اند، و آنان را گرفتاری و عسرت و شدت فرا گرفت؛ به شما نرسیده است؛ چنین می‌پندارید که داخل بهشت می‌شوید؟! »

وَلَنْبَلُوكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَتَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ

وَالْأَنْفُسِ وَالْثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (آیه ۱۵ از سوره ۲ بقره) .

«و هر آینه حتماً و یقیناً ما شما را به مقداری از ترس و گرسنگی ، و کم بود مال‌ها و جان‌ها ، و ثمره‌ها آزمایش می‌کنیم ! و ای پیامبر شکیبایان را بشارت به قبولی و رستگاری از این امتحان بده !

فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (آیه ۳ از سوره

۲۹ عنکبوت) .

«آزمایش‌ها و امتحانات خدا برای علم خداست که بداند راستان شما کیانند ، و دروغگویان کیانند . « و البتّه معلوم است که علم خدا حضوری است ؛ و نفس اعمال مردم در خارج و تحقق آن علم خداست ؛ پس معنای دانستن خدا نفس بجای آوردن اعمال شما خواهد بود !

الم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (آیه ۲ از سوره عنکبوت) .

«آیا مردم چنین گمان می‌کنند که به مجرد آنکه بگویند: ما ایمان آورده‌ایم یله و رها می‌شوند؟ و مورد امتحان و آزمایش قرار نمی‌گیرند؟»

پس رسیدن به بهشت فعلیت، یعنی بهشت بعد از طیّ عالم برزخ در قیامت، بعد از امتحانات در دنیا بوده؛ و هرکس امتحانش بهتر و نتیجه‌اش عالیتر باشد، به صراط مستقیم نزدیکتر و به راه و روش علیّ بن ابیطالب مناسب‌تر و ملایم‌تر است.

اصحاب الیمین، یعنی سعادت‌مندان و نیکانی که کارهای خوب انجام می‌داده‌اند؛ و از زشتی‌ها پرهیز می‌نمودند؛ ولی نتوانسته‌اند ریشه علاقه به دنیا و مَاسِوَى اللّٰه راد ر وجودشان بسوزانند و منظور از دُنْیَا غیر خداست؛ هرچه باشد؛ و هر مقام و درجه و فضیلتی بوده باشد.

غیر خدا هرچه هست دنیاست گرچه بهشت و مقام باشد؛ زیرا دنیا یعنی حیات دانیه؛ و کسی که منظور و مقصودش مقصور و محصور در ذات اقدس حضرت احدیّت نبوده باشد؛ در زندگی پست زیست می‌کند گرچه دارای فضائل و مکارمی هم بوده باشد.

اصحاب الیمین از روی جهنّم عبور می‌کنند؛ و چون حقیقت آتش را در نیافته‌اند؛ و بدان‌د ر دنیا قدری نزدیک شده‌اند، مانند شخص سواره و یا پیاده هستند، که از دیدن مناظر دوزخ در وقت عبور در دهشت است؛ و از حرارت و هوای نامطبوع او قدری ناراحت است؛ اما

مقرّیین و أبرار حقیقت آتش را شناخته‌اند ؛ و بدان دل نداده‌اند لذا چون برق خاطف ، و چون باد تند وزش از آن می‌گذرند .

وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا

(آیه ۱۶ از سوره ۷۲ جن).

«و اگر چنانچه بر طریق راست و استوار پایمردی کنند، ما هر آینه به آنان از آب شیرین و گوارا و فراوان می‌نوشانیم»، و اما راجع به کسانی که به خدا و جزا و عمل مؤمن نیستند و عالم را هرج و مرج ، و بدون حساب می‌دانند ، می‌فرماید :

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ

(آیه ۷۴ از سوره ۲۳ مؤمنون).

«و حقا آن کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند از راه و روش و صراط واضح ، به دور افتاده و پرت شده‌اند ؛ و به انحراف و کجروی و گمراهی گرائیده‌اند .»

آری صراط صراط علی بن ابیطالب است ؛ و صِرَاطٌ عَلَیَّ حَقٌّ مُسَبَّحٌ آن رویه روش حق است ؛ و باید گرفت و بدو نزدیک شد ، و روز بروز نزدیکتر شد ، تا صد درصد درپشت سر او قرار گرفت . و شیعه او شد ؛ و با او ملحق شده و به بهشتی که او می‌رفته و برای آن در تکاپو بوده است رفت ؛ و در تمام اعمال و اقوال از آن صراط تعدی و تجاوز نکرد که این خسران بزرگی است .

مرحوم محدث قمی نقل کرده است از کتاب «مصاییح الانوار» :

قَالَ : بَلَّغْنَا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اشْتَهَى كَبِدًا مَشْوِيَةً

عَلَى حُبْزَةٍ لَيْتَةٍ فَأَقَامَ حَوْلًا يَشْتَهِيهَا ثُمَّ ذَكَرَ ذَلِكَ لِلْحَسَنِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ صَائِمٌ يَوْمٌ مِنَ الْأَيَّامِ فَصَعَّهَا لَهُ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ
 يَفْطُرَ قَرَّبَهَا إِلَيْهِ فَوَقَفَ سَائِلٌ بِالْبَابِ .
 فَقَالَ: يَا بَنِيَّ اخْمِلْهَا إِلَيْهِ لَا تَقْرَأَ صَحِيفَتَنَا غَدًا أَذْهَبْتُمْ
 طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا^(۱)

«گفته است: به ماچنین خبر رسیده است که روزی امیرالمؤمنین
 (علیه السلام) اشتها کردند که جگر کباب شده و یا بریان شده‌ای را با نان نرم
 بخورند؛ همینطور این امر طول کشید و یک سال برآمد که پیوسته
 حضرت این اشتها را داشتند ولی ابراز نمی نمودند؛ پس از یک سال
 در حالی که روزی از روزها روزه بودند؛ به حضرت امام حسن (علیه السلام)
 این مطلب را بازگو کردند؛ امام حسن برای آن حضرت آماده ساخت؛
 و چون هنگام افطار رسید و امام حسن این طعام را به نزد پدر گذارد،
 ناگهان سائلی در خانه سؤال نمود.

حضرت فرمودند: ای نور دیده من این طعام را بردار و به سائل
 بسپار! برای آنکه ما در فردای قیامت در صحیفه اعمال خود نخوانیم
 که: شما طیبات خود را در زندگانی دنیا و پست خود از بین بردید!
 و در این حیات دنی و ناقابل، شما با طیبات خود استمتاع نموده
 و بهره مند شدید».

حضرت در این بیان استشهاد فرموده‌اند به آیه ۱۹ از سوره ۴۹

احقاف:

۱- «سفینه البحار» ماده کبد ج ۲، ص ۴۵۸

و يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ
 فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ
 عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
 وَبِمَا كُنتُمْ تَفْسُقُونَ .

«و روز قیامت روزی است که مردمان کافر را بر آتش عرضه می‌دارند و چنین به آنها خطاب می‌شود که : شما طیبات و چیزهای پاکیزه و نفیس خود را در زندگانی دنیا از بین بردید و مصرف نمودید ! و با آنها استمتاع کردید ؛ و بنابراین در مقابل استکباری که در زمین ، به ناحق نمودید و به واسطه فسقی که کردید و تجاوزی که نمودید ؛ امروز به عذاب ذلت‌آمیز و اهانت‌بخش و پست و خوارساز خدا پاداش داده می‌شوید» !

ملاحظه فرمائید : علی بن ابیطالب که خلیفه مسلمین است و حاکم بر جهان اسلام دلش میل به جگر بریان کرده، و یک سال می‌گذرد ؛ که پیوسته با این اشتها دست به گریبان است ^(۱) ؛ و حال و وقت و مجال آن را ندارد ؛ و آنقدر بی‌اعتناست که وقت و حال خود را برای این امور حتی در مدت طول یک سال به یک جمله که بگوید : جگر بریان می‌خواهم ندارد ؛ و خلیفه اسلام و مسلمین در حال روزه پس از یک سال در وقت افطار که در برابرش مطلوب خود را می‌بیند ، دست دراز

۱- از اینکه یک سال طول کشید و حضرت حال و مجال گفتن را نداشتند معلوم می‌شود که این داستان در حال خلافت بوده است که پیوسته مشغول اصلاح امور مسلمین بوده‌اند .

کردن و لقمه برداشتن را با وجود سائل در دم در ، اشتغال به حیات پست و استمتاع به طیبات در زندگی حیوانی و دون مقام انسان می بیند ؛ و از او می گذرد ؛ و نه آنکه بگوید : نیمی از این را به این سائل بده ! بلکه می فرماید : این ظرف خوراک را بردار ، و همه را به او بده ! سائل سیر و گوارا بخورد ؛ و ما تماشا کنیم که این حیات غلیاست ؛ این زندگانی والا و بالا و عالی رتبه است ؛ این زندگانی انسان و در صراط مستقیم انسانیت است که انسان ایثار کند ؛ و به سائلی که گرسنه است و یا گرسنه نیست ، ولی طلب طعام می کند ، از غذا مُشْتَهای خود که سالی در فکر تهیه آن بوده ، و اینک در حال روزه می خواهد تناول کند بگذرد و به سائل دهد .

اینست صِرَاطِ مُسْتَقِیْمٍ ! شما را به خدا سوگند ، از حال تا روز قیامت فکر کنید ! ببینید از این صراط مستقیم تر سراغ دارید ؟! و آیا می توانید در ذهن خود بهتر از این تصوّر کنید ؟!

من هر وقت به این داستان و نظائر آن که بحمدالله والمّنه صفحات تاریخ ما را از روش آن حضرت و سایر ائمه طاهرین پر کرده است ، نظری می کنم ؛ و آنها را با طرز زندگانی خلفای جائر اسلام مانند بنی امیه و بنی عباس که به نام اسلام و به نام جانشین رسول - الله بر مردم حکومت می کرده اند قیاس می کنم در یک دنیا از حیرت فرو می روم .

معاویه سفره هائی می گسترد که انواع و اقسام لذیذترین غذاهای دنیا در آن تهیه شده بود غذاهائی را برای او آماده می ساختند که از

مغز پسته و روغن مغز سر پرنده‌ای که نایاب و نادرالوجود بود تهیه می‌شد؛ و آنقدر می‌خورد که هر چه طول می‌کشید سیر نمی‌شد، و می‌گفت: من خسته شدم اما سیر نشدم!

و گویند: اطراف دهان او پیوسته زرد بود و رنگ غذا داشت؛ و آنقدر در غذا خوردن حریص و عجول بود که آستین لباس او پیوسته چرب بود؛ و یکی از پیراهن‌های او با همین آستین معروف، امروز در یکی از موزه‌های معروف جهان است؛ این صراط ضد صراط انسانیت است، و لذا امیرالمؤمنین از معاویه به انسان معکوس و جسم واژگون در نامه خود تعبیر فرموده است:

وَسَاجِدٌ فِي أَنْ أَطَهَرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ
وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ^(۱).

شاعر اهل بیت در عصر حضرت صادق علیه السلام گوید:

سَمَاءٌ جَبَّارُ السَّمَاءِ صِرَاطٌ حَقٌّ فَسُمِّيَ
فَقَالَ فِي الذِّكْرِ: وَمَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى
هَذَا صِرَاطِي فَاتَّبِعُوا وَاعْتَمِدُوا لَمْ تُحْدَعُوا

فَخَالَفُوا مَا سَمِعُوا وَالْحُلْفُ مِمَّنْ شَرَعًا^۲

خداوند جبار آسمان علی بن ابیطالب را صراط حق اسم - گذاری کرد؛ و بنابراین علی به این نام رسیده شد؛ و خداوند در قرآنش

۱- رساله ۴۵ از رسائل «نهج البلاغه» ج ۲، ص ۷۳ از طبع عبده:

نامه‌ای که آن حضرت به عثمان بن حنیف نوشته‌اند.

۲- «دیوان سید» ص ۶۴ تخریج از «عیان الشیعه» ۱۲: ۲۱۴

فرمود : این گفتاری نیست که به دروغ افترا زده شده باشد .
بلکه این است صراط من ، پس از آن پیروی کنید ! و از متابعت
ایشان فریب نخورده و به غیر آنها نگرائید ! پس مخالفت آنچه از قرآن
شنیدند نمودند و مخالفت از ناحیه کسی بوده است که در این کار پیشقدم
شده است .»

مجلس پنجاه و دوم

در حقیقت

صراط و انحصار مصداق اعلای آن به امیر المؤمنین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(مجلس پنجاه و دوم)

الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله
على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان
الى يوم الدين .

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم :

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ . (آية ٦ از سورة ١ فاتحة الكتاب)

«خداوندا ! ما را به راه راست هدايت فرما» !

صراط مستقيم كه در قرآن كريم بسيار از آن ياد شده است ، و در
سنت نبويه و احاديث معصومين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين
كثيرالدوران و شايع است ، همان راه راست است كه در زبان پارسي
متداول و معمول است .

ما به حول و قوه خدا در اين مجلس به طور مستوفى از حقيقت
صراط و سپس از حقيقت صراط مستقيم بحث مى نماييم ، تا بسيار واقعيت
امر روشن و واضح گردد ؛ و اين نياز به دو مقدمه دارد :

مقدمه اول آنكه الفاظى كه در زبانهاى مختلف و نسبت به
جماعتهاى متفاوت براى تفهيم و تفهم معانى وضع شده و استعمال

می‌گردند، دارای معانی کلیه هستند؛ نه آنکه معنای موضوع لَه و یا مستعمل فیه آن، خصوص فردی از افراد آن معنی باشد.

مثلاً لفظ چراغ را که وضع کرده‌اند برای یک معنای کلی بوده است؛ و آن عبارت است از موجودی نورانی که در پرتو خود به مقدار سعه شعاعی خود موجودات تاریک را روشن می‌کند؛ در آن زمان چراغ منحصر بود به یک رشته که در ظرف روغنی می‌گذارند؛ و سر - رشته را آتش زده، از آن روشنی و دود خارج می‌شد. و به این موجود خاص بدین کیفیت خاصه چراغ می‌گفته‌اند؛ سپس که چراغ نفت رائج شد؛ و نفت رائج شد؛ و نفت را در ظرفی سربسته ریخته و فتیله‌ای در آن گذارده؛ و روی فتیله حبابی از شیشه قرار می‌دادند؛ به این هم چراغ گفتند، بدون مختصر عنایتی در تغییر نام چراغ؛ گوئی همان معنای چراغی که در سابق با روغن بود؛ همان معنی بعینه در این چراغ نفتی حباب دار وجود دارد؛ پس خصوصیت روغن چراغ و هود فتیله دخالتی در معنای اسم چراغ نداشته؛ بلکه معنی، همان معنی کلی بوده که جسمی خود نورانی و نوربخش باشد؛ و چون این معنای کلی در این دو فرد از ساختمان چراغ تفاوت نداشت؛ لذا به همان عنایت اولیّه‌ای که چراغ را برای آن فرد اول استعمال کردند به همان عنایت برای فرد دوم نیز استعمال می‌کنند.

و همچنین پس از آنکه چراغ گازی اختراع شد، و به دنبال آن چراغ کهربائی و برق پدید آمد؛ با انواع و اشکال مختلف آن، به تمام آنها همان چراغ را گفتند.

این مطلب اختصاص به لفظ چراغ ندارد؛ لفظ چراغ یک مثال بود که زده شد؛ تمام الفاظ از این قبیل هستند؛ در هر زبانی از السنه دنیا خواه حَضَری و خواه بَدَوی .

لفظ صِرَاطٌ نیز همین طور است؛ صِرَاط یعنی راه و چیزی که با پیمودن آن از چیزی به چیز دیگر می‌توان رسید؛ و واسطه و رابط بین آن دو چیز که با حرکت و سیر در واسطه، آن دو چیز با یکدیگر مربوط می‌شوند؛ خواه این راه طبیعی باشد یا صُورِی و مثالی و یا نَفْسِی، با انحاء و اقسام مختلفی که در هر قسم آن می‌توان تصوّر کرد؛ مثلاً فاصله رابط بین دو شهر و یا دو خانه را راه گویند؛ و فاصله رابط بین دو قطب الکتریک؛ و رگهای شریانی و وریدی بدن که خون را به قلب و از قلب به نقاط بدن می‌رساند؛ و خواندن کتاب که راه برای تحصیل علم است؛ و سفر در دریا و صحرا برای تجارت که راه برای کمک رساندن به خلق خدا و تهیه مایحتاج آنهاست؛ و زراعت که راه برای تحصیل غذاست؛ و عبادت خدا که راه برای تقرب به سوی اوست؛ و موت که راه برای ورود در عالم برزخ است؛ و موت از برزخ که راه ورود به عالم قیامت است؛ و اظهار شهادتین که راه برای اسلام است؛ و ولایت که راه برای ایمان است. و بالاخره برای وصول به هر چیزی اگر نیاز به واسطه‌ای باشد آن را راه و صراط گویند. و معلوم است که با وجود آنکه در تمام این مصادیق معنی و مفهوم صراط صادق است، و این صِدق نیز صدق حقیقی است نه مجازی؛ ولی بدیهتاً افراد این معنی و مفهوم با یکدیگر تفاوت دارند؛ راه برای کرمان، غیر از راه

سنگش عدالت است ؛ و راه وصول به محبوب ، غیر از راه به دست آوردن مجهول در معادلات جبری است ؛ و راه بهشت غیر از از راه حلّ مسائل ریاضی است .

مقدمه دوم : در آیات کریمه قرآن و روایات وارده از معصومین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین وارد است که خداوند برای وصول به مقام ارجمند انسانیت و فعلیت قوی و استعداد و تقرب به خدا ، و لقاء و دیدار خدا ، و طیّ مراحل و منازل کمال ، راهی معین فرموده است ؛ و از پیمودن بعضی از راهها نهی نموده است مثل آیه :

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي (آیه ۱۰۸ از سوره ۱۲ یوسف) .

«بگو ای پیغمبر : که اینست راه من ! که من از روی بصیرت به سوی پروردگار مردم را به پیمودن این راه می خوانم و دعوت می کنم ؛ و نیز پیروان من از این راه مردم را به سوی خدا می خوانند .»
و مثل آیه :

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى (آیه ۳۰ از سوره ۵۰ نجم) .

«به درستی که پروردگار تو داناتر است به کسانی که از راه او گمراه شده اند ؛ و او داناتر است به کسانی که راه یافته اند.»

و مثل آیه : وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوْعَدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (آیه ۸۶ از سوره ۷ اعراف) .

«و در سر راهی می نشینید که مردم مؤمن را بیم دهید ، و از راه

خدا باز دارید!»!

چون این دو مقدمه روشن شد، حال می‌گوییم که صراط اللّه، راه به سوی خداست؛ و چون خدا محلّ و مکان خارجی ندارد؛ پس مقصود راهی است که از نفس برای معرفت ذات اقدس او جَلّ جلاله می‌باشد.

زیرا انسان از اوّل عمر تا آخرین لحظه حیات، حالات مختلف روحی دارد؛ و حرکات نفسانیّه و ملکات اخلاقیّه‌ای دارد که از تکرار اعمال و حالات در او به وجود آمده است؛ و دائماً از صورتی به صورت دیگر، و از حالی به حال دیگر، و از عقیده‌ای به عقیده‌ای دیگر، و از کمالی به کمالی دیگر منتقل می‌شود؛ تا آنکه از مقرّبین گشته و از سابقین قرار گیرد؛ و اگر عنایت خدا دست او را بگیرد از کُمَلین گردد؛ و اگر از متوسطین باشد از اصحاب یمین شود؛ و اگر شیطان و نفس اماره راهبر او باشد از اشقیاء و اصحاب شمال شود؛

در هر فرد از افراد بشر از درون و باطنِ نفس او راهی است به سوی خدا؛ و تمام اعمالی را که در ظاهر انجام می‌دهد طبق نقشه باطن اوست؛ آن راه باطنی صراط است؛ و چون هر کس به نوبه خود صفات خاصی دارد و ملکات و غرائز، و بالاخره عقائد مخصوص و شاکله و منهای اختصاص به خود را دارد؛ بنابراین هر فرد از افراد بشر دارای راه خاصی به سوی خداست؛ و از اینجا به خوبی معنای این کلام معروف روشن می‌شود که: **الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ**.

و این راهها با کثرت و تعدّد آنها در صورتی مستقیم است که

راهرو را با أقصر فاصله و کوتاه‌ترین زمان به بهشتِ مرضات خداوند جلیل و لقای حضرت او و اندکاک و فنای محض در ذات او برساند ؛ و این راه معرفت است که هر امامی از امامان مبین و شارح و مفصل آنست ؛ بلکه وجود امام نفس صراط و تحقق خارجی صراط مستقیم است .

امام صراط مستقیم است ، تا پیروان از راه نفس او ، همان راهی را که او رفته است بروند .

و چون امام از راه صفات خود سریع‌ترین و کوتاه‌ترین و نزدیکترین راه را به سوی خدا پیموده است ؛ پس نفس امام راه مستقیم به سوی خداست ؛ که حقاً از شمشیر برنده‌تر و از موباریک‌تر است .

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :

إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ
وَالْجِسْرُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ^(۱) .

یعنی صورت ناطقه نفس انسانی همان صراط مستقیم است به سوی تمام خیرات ؛ و آنست همان پلی که در بین بهشت و دوزخ کشیده شده است .

و البته همان طور که ذکر شد تمام موجودات این نشئه ، ظهور و بروزی در نشئه قیامت دارند ؛ و صراط نیز ظهور و تجلی دارد ؛ و آن ظهور همین راهی است که انسان در دنیا دارد ؛ چون حقیقت دنیا جهنم ؛ است ؛ و صراط جهنم راهی است که انسان در دنیا به سوی خدا دارد ؛ بعضی برای عبور از این صراط می‌لنگند ؛ و به جهنم می‌افتند . و اینان

۱- « تفسیر صافی » ج ۱ ص ۵۵ طبع اسلامیه .

در اختلاف عبور از صراط بر حسب اختلاف درجات انسانیت معادشناسی ج/ ۸

همان کسانی هستند که در شهوات منغمزند ؛ و در مادیات و لذائذ دنییه غوطه خورده‌اند ؛ ولی چون به خدا ایمان آورده بودند ، لذا لنگان لنگان عبور می‌کنند .

«در تفسیر قمی» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که

فرموده‌اند :

الصَّرَاطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلَ الْبُرْقِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلَ عَدْوِ الْفَرَسِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مَا شَيْئاً وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ حَبِوًّا وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مُتَعَلِّقًا فَتَأْخُذُ النَّارُ مِنْهُ شَيْئًا وَ تَتْرُكُ شَيْئًا .^(۱)

«صراط از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است ، پس بعضی از روی آن مانند سرعت برق می‌گذرند ؛ و بعضی مانند دویدن اسب ؛ و بعضی از روی آن پیاده عبور می‌کنند ؛ و بعضی برو درافتاده و چهار دست و پا و بعضی خود را به صراط گرفته و چسبانیده که نیفتند ، ولی آتش مقداری از آنان را فرا می‌گیرد و مقداری از بدنشان را وا می‌گذارد» این راهها همگی راه به سوی خداست ، غایة الأمر نسبت به حرکت نفوس مختلف ، متفاوت است و به عبارت دیگر یک راه هست ، غایة الأمر سرعت و کندی عبور از این راه نسبت به نفوس مختلف متفاوت است .

اقرب راهها و اقصر و أسرع آنها صراط امام است ، یعنی آن

۱- «تفسیر مجمع البیان» طبع صیدا ج ۳ ص ۵۲۵ .

طریقی را که امام به حسب شرایط مکان و زمان و مقتضیات و با وجود گرفتاری‌ها و موانع و مشکلات پیموده است؛ و بقیّه راه‌ها به حسب شدت قُرب و یا بُعد به این راه از مقادیر و سهام متفاوتی از صراط مستقیم برخوردارند.

و بنابراین خوب واضح می‌شود که چگونگی عَلِيُّ الْعَلِيِّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ.

راهی را که انسان به سوی خدا دارد همان نفس اوست که همه باید از راه عبور از نفس به خدا برسند و چون نفوس از جهت پاکی و طهارت مختلفند، و از جهت صدق و صفا و شوائب انیتهای شخصیه و استکبار و یا خلوص نیّت و تزکیه سیر متفاوتند؛ بنابراین راه‌ها مختلف خواهد شد؛ و آن نفس که از هر جهت اخلاصش شدیدتر، و صدق و صفایش افزونتر، و تزکیه و طهارتش بهتر، و سرعت حرکتش عالی‌تر باشد آن صراط مستقیم؛ و در بین جمیع نفوس حتّی انبیاء از رسول اکرم و علی بن ابیطالب و امامان به حقّ از ذریّه آن دو بزرگوار کسی را در استقامت طریق بهتر و یا مساوی سراغ نداریم و لذا آنان سیل اعظم و صراط اقوم می‌باشند.

أَنْتُمْ الصِّرَاطُ لِأَقْوَمٍ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ (۱).

«شما راه استوارترین؛ و گواهان این دنیای فانی؛ و شفیعان آن

عالم باقی برای مردم هستید!»

۱- از جمله فقرات زیارت جامعه کبیره.

حقیقت صراط مسیر بازگشت به نقطه قوس نزول است معاد شناسی ج/ ۸

حقیقت صراط مستقیم آن راهی است که بدون مختصر اعوجاج و انحرافی ، انسان را به سوی وطن اصلی خود که حرم امن و امان الهی باشد ، برساند ؛ یعنی آن راه مستقیمی که او را حرکت دهد به نقطه بدء و مبدء نزولش به این عالم .

انسان از مبدئی که به این عالم طبع نزول نمود ، استعداد و قوه محض بود ؛ در این عالم باید همه قوا و استعدادها را به فعلیت برساند ، و عود کند ، و بازگشت نماید به همان نقطه با فعلیت تامه ؛ راه بازگشت و کیفیت معاودت را صراط ، و پاکی و طهارت و سرعت آنرا در وصول ، استقامت آن گویند .

تمام افراد بشر خواهی نخواهی باید این راه را طی کنند ؛ چون همه آنان از صفات خدادادی و غرائز جبلی هر یک به نوبه خود برخوردارند ؛ و از راه همین صفات و غرائز و کیفیت مجاهده و تطهیر آن به مرحله کمال خود می‌رسند ؛ و کشف حقیقت برای آنها می‌شود ؛ و به مقام لقاء الله نائل می‌آیند ؛ ولی فرق است بین آن کسانی که با تجلیات جمالیة حضرت حق به لقاء الله نائل می‌گردند ؛ و بین کسانی که با تجلیات جلالیه و قهاریه ، کشف حجب از آنان می‌گردد و به واسطه ظهور و بروز اسمائی از خداوند چون الْجَبَّارُ وَ الشَّدِيدُ الْعَقَابِ وَالْمُنْتَقِمُ و امثال آنها به نقطه بازگشت خود می‌رسند .

انسان به واسطه نسیان طبع و ماده و موت اختیاری و یا اضطراری بالاخره به مقصد می‌رسد و تجلیات ربانیّه در او به وجود می‌آید ؛ ولی بر حسب اختلاف درجات تکاملی نفوس ، بهره‌مند شدن از

خصوصیات اسماء و صفات پروردگار تفاوت دارد؛ اگر با توجه به حقّ و استمداد از او و با نسیان و ترک نفس اماره حرکت کند، راهش مستقیم است؛ یعنی در غور و بهره‌برداری از صفات خود، راه راست را طی می‌کند؛ و در هر لحظه هر کاری و حادثه‌ای که برای او پیش آید، و به وجدان خودش مراجعه کند؛ و اگر شوائبی از نیت‌های دور کننده و رنگ‌های شهوت‌آمیز و غضب‌آلوده و خاطرات وهمیه و شیطانیه در او باشد آنها را ردّ کند؛ و کار را بدون این اساس بجای بیاورد، آن کس در صراط مستقیم قدم زده است.

چون انسان بر عمل و نیت خود بصیر است و می‌فهمد چکار کرده و آیا عمل او از جنبه‌های افراط و تفریط دور بوده است یا نه؟ و اما اگر در نیت و خلوص انسان شائبه‌ای بود، آن انحراف موجب خروج از صراط مستقیم می‌شود ولی هر چه انحراف کمتر باشد؛ بهره از صراط مستقیم بیشتر دارد؛ و هر چه انحراف افزون باشد بهره کمتر دارد.

مثلاً آن کسی که به فاصله پنج درجه، کردارش از صراط مستقیم فاصله داشته باشد، بالأخره حظّی فراوان‌تر از صراط مستقیم دارد تا آن کسی که در فاصله چهل و پنج درجه حرکت می‌کند؛ و اگر فاصله به نود درجه برسد حرکت او ابداً بهره‌ای از صراط مستقیم نداشته؛ و اگر از ۹۰ درجه بگذرد و در جهت عکس حرکت کند لَّا یَزِیدُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا و علاوه بر اینکه از صراط مستقیم بهره‌ای نداشته، هر چه بیشتر حرکت بیشتر در ظلمت فرو می‌رود، و پرده‌های حجاب او افزوده

می‌گردد .

چون صراطی که انسان به سوی خدا دارد حتماً یک پلی نیست که از آهن و آجر و سنگ و اسفالت و نظائر آن باشد ؛ یک راه نفسانی است ؛ نفس باید حرکت کند و این صراط هم باید مطابق آن عادات و صفات نفسانی او بوده باشد .

هر مسیری یک نحوه خاصی است ؛ و سیر در هر مسیری به گونه مختص به خود آنست ؛ اگر بخواهد مثلاً به مسجد برود باید راه زمینی طی کند ؛ اگر بخواهد به مکه برود راه هوایی است و یا دریائی و اگر انسان بخواهد به سوی خدا برود دیگر حرکت زمینی و هوایی و دریائی نیست ؛ چون خدا جای مشخص و معین ندارد . او باید در صفات خود حرکت کند ؛ این حرکت به شکل دیگر است ؛ و آن صراط صراطِ نفسانی است . و آن عبور از جمیع ایّات در عالم حس و عالم مثال و عالم عقل است ؛ و سپردن سراسر مراتب وجود و هستی را به حضرت حق سبحانه و تعالی .

و چقدر خوب و عالی عارف عالیقدر شیخ محمود شبستری در این باب سروده است :

جهان آن تو و تو مانده عاجز

زتو محروم تر کس دید هرگز

چو محبوسان به یک منزل نشسته

به دست عجز پای خویش بسته

نشستی چون زنان در کوی ادبار

نمی‌داری ز جهل خویشتن عار

دلیران جهان آغشته در خون
 تو سر پوشیده ننهی پای بیرون
 چه کردی فهم از دین العجائز
 که بر خود جهل می داری تو جائز
 زنان چون ناقصات عقل و دین اند
 چرا مردان ره ایشان گزینند
 اگر مردی برون آید و نظر کن
 هر آنچ آید به پیشت زان گذر کن
 میاسا یک زمان اندر مراجل
 مشو موقوف همراهِ وِاجِل
 خلیل آسا برو حق را طلب کن
 شبی را روز و روزی را به شب کن
 ستاره با مه و خورشید اکبر
 بود حس و خیال و عقل انور
 بگردان زان همه ای راهرو روی
 همیشه لا اُجِبُ الا فِلین گوی
 و یا چون موسی عمران در این راه
 برو تا بشنوی اَنی انا الله
 ترا تا کوه هستی پیش باقی است
 جواب لفظ رَئی لَن تَرَانی است
 حقیقت کهر با ذات تو گاه است
 اگر کوه توئی نبود چه راهست

تجلّی گر رسد بر کوه هستی
شود چون خاک ره هستی ز پستی
گدائی ، گردد از یک جذبه شاهی
به یک لحظه دهد کوهی به کاهی
برو اندر پی خواجه به أسرا
تفرّج کن همه آیات کبری
برون آی از سرای لمّ هانی
بگو مطلق حدیث من رآنی
گذاری کن ز کاف گنج کونین
نشین بر قاف قرب قاب قوسین
دهد حقّ مرترا از آنچه خواهی
نمایندت همه اشیا کماهی^(۱) .

و نیز فرماید :

کتاب حق بخوان از نفس و آفاق
مُزین شو به اصل جمله اخلاق
أصول خُلُق نیک آمد عدالت
پس از وی حکمت و عَفّت شجاعت
حکیمی راست گفتار است و کردار
کسی کو متّصف گردد به این چار

۱- «دیوان گلشن راز» ص ۱۷ تا ۱۹ .

ز حکمت باشدش جان و دل آگه
 نه گُرْبُز^(۱) باشد و نه مرد ابله
 به عفت شهوت خود کرده مستور
 شرّه همچون خمود از وی شده دور
 شجاع و صافی از ذلّ و تکبر
 مُبْرَا ذاتش از جبن و تهوّر
 عدالت چون شعار ذات او شد
 ندارد ظلم از آن خلّش نیکو شد
 همه اخلاق نیکو در میانه است
 که از افراط و تفریطش کرانه است
 میانه چون صراط المستقیم است
 ز هر دو جانبش قعر جحیم است
 به باریکی و تیزی موی و شمشیر
 نه روی کشتن و بودن بر او دیر
 تا آنکه فرماید :

بَسِيطُ الذَّاتِ را مانند گردد
 میان این و آن پیوند گردد
 نه پیوندی که از ترکیب اجزاست
 که روح از وصف جسمیت مبراست

۱- گربز به معنای جریزه است .

چه آب و گل شود یکباره صافی

رسد از حق بدو روح اضافی

چو باید تسویه اجزای ارکان

در او گیرد فروغ عالم جان

شعاع جان سوی تن وقت تعدیل

چو خورشید زمین آمد به تمثیل^(۱)

باری منازل و مراحل را به اختلاف عبارات و تفاوت اعتبارات

تعبیر فرموده و عبور از صراط را بر این اعتبارات منوط دانسته‌اند :

بعضی صراط را عبارت از نفس دانسته و عبور از آن را به عرفان

آن دانسته‌اند که *وَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ* و یا به تطهیر و نمو

آن که *قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا* و یا امانت آن که *أَمَاتَ نَفْسَهُ وَأَحْيَى قَلْبَهُ*.

و بعضی عبارت از دنیا گرفته‌اند و مقصود از دنیا در اینجا *مَا سِوَى*

اللَّهِ است چنانکه فرمود: *أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ*

مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ.

و بعضی انیت و هستی دانند چنانکه گوید: *بَيْنِي وَبَيْنِكَ*

إِنِّي يُنَازِعُنِي فَارْفَعْ بِأُطْفِكَ إِتْيِي مِنَ الْبَيْنِ.

و بعضی عبور از دو صراط ظاهر و باطن؛ و یا دنیا و آخرت؛ و یا

شریعت و طریقت دانند؛ و یا عالم شهادت و غیب؛ و یا عالم خاق و امر

دانند.

و بعضی صراط را سه منزله دانسته‌اند: طبع و مثال و عقل و عبور

۱- «گلشن راز» ص ۵۵ تا ۵۶.

از این منازل را وقوف بر مطلوب شمرند .

و بعضی عبور از چهار مرحله دانسته‌اند چنانکه از بایزید بسطامی نقل شده است که گفت : روز اول دنیا را ترک کردم ؛ و روز دوم آخرت را ترک کردم ؛ و روز سوم از ما سِوَى اللَّهِ گذشتم و روز چهارم پرسیدند : مَا تُرِيدُ چه می خواهی ؟ گفتم : أُرِيدُ أَنْ لَا أُرِيدَ ، می‌خواهم چیزی نخواهم .

و این اشاره به همان مطلبی است که بعضی در تعیین منازل اربعه گویند :

اول ترک دنیا ؛ دوم ترک عقبی ؛ سوم ترک مولی ؛ چهارم ترک ترک .

و بعضی عوالم را پنج خوانده‌اند و آن را عَوَالِمِ حَضْرَاتِ خَمْسٍ گویند ؛ چنانچه در دعای منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است که :

اللَّهُمَّ نَوِّرْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ ؛ وَ بَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ ؛
وَ قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ ؛ وَ رُوحِي بِمُشَاهَدَتِكَ ؛ وَ سِرِّي
بِاسْتِقْلَالِ اِتِّصَالِ حَضْرَتِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ .^(۱)

و نیز محیی‌الدین عربی در ضمن صلوات خود بر خاتم انبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله گوید : مُحْصِي عَوَالِمِ الْأَحْزَانِ فِي وَجُودِهِ وَ كَلَّ شَيْءٍ أَحْصِيَّاهُ فِي إِمَامٍ مَبِينٍ .

و بعضی این عوالم پنجگانه را به عوالم طبع و مثال و عقل و سر و ذات تعبیر فرموده‌اند .

۱- «بحار» طبع کمپانی ج ۶ ص ۳۹۳ .

و بعضی طرق زمینی را هفت و طرق آسمانی را هفت دانسته و مراد از اَرْضِیْنَ سَبْعَ را حجابهای ظلمانی و مراد از سَمَوَاتِ سَبْعَ را حجابهای ملکوتی و نورانی دانسته‌اند .

و بعضی مجموع را هفت عالم حسّ و مثال و عقل و سرّ، و سرّ، مَسْتَسِرّ، و سرّ مُقَنَّعٌ بالسّرّ و ذات دانسته‌اند و در روایات نیز به هفت حجاب وارد شده است .

و بعضی عوالم را ده عالم شمرده‌اند چنانکه در روایات عبدالعزیز قراطیسی، حضرت صادق علیه السلام به او می‌فرمایند: ایمان دارای ده مرتبه است مانند نردبان ده پله؛ و نیز در روایت وارد است که سلمان فارسی هر ده درجه از ایمان را دارا بود .

و مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در «اوصاف الأشراف» منازل را به شش مرحله تقسیم نموده و پنج مرحله نخستین را هر یک به شش قسمت توزیع نموده و با منزل آخر که فقط برای آن یک مرحله ذکر کرده است مجموعاً عوالم را منتهی به سی و یک عالم نموده است .

و بعضی حجابها را هفتاد حجاب دانسته‌اند چنانچه مجلسی رضوان الله علیه «ازکشف الیقین» با اسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که درباره معراج آن حضرت می‌فرماید تا می‌رسد به آنکه می‌فرماید: فَتَقَدَّمْتُ فَكُشِفَ لِي عَنْ سَبْعِينَ حِجَاباً^(۱) .

و بعضی منازل را یکصد عدد شمرده‌اند چنانکه خواجه عبدالله انصاری در «منازل السائرین» منازل را به ده عدد، و هر یک را به ده

۱- «بحار» طبع کمپانی ج ۶ ص ۳۹۳ .

قسمت تقسیم نمود؛ و مجموعاً یکصد منزل بیان فرموده است؛ و البته مجموع این یکصد منزل، یکصد اسم خداست، که یکی از آنها مخزون و مکنون یعنی پنهان است؛ و نود و نه عدد از آن معلوم است و لذا در بسیاری از روایات خاصّه و عامه وارد است که خداوند نود و نه اسم دارد.

و در «توحید و خصال» شیخ صدوق با سند متصل خود از سلیمان مهران از جعفر بن محمد از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا ، مَنْ أَحْصَاهَا
دَخَلَ الْجَنَّةَ .

«به درستی که برای خداوند نود و نه اسم است یعنی صد اسم منهای یک اسم؛ و کسی که آنرا احصاء کند و بتواند بشمارد داخل در بهشت می شود».

و در بعضی از روایات برای خداوند سیصد و شصت و یک اسم معین فرموده اند؛ چنانکه ^(۱) از ابراهیم بن عمر از حضرت صادق علیه السلام وارد است.

و بعضی حجاب را هزار گرفته اند همچنانکه اسماء خدا را هزار دانسته اند. و بعضی هزار و یک منزل دانسته اند.

از ره نفس تا به کعبه دل عارفان را هزار و یک منزل

۱- «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۲.

وبعضی به هفتاد هزار حجاب تصریح کرده اند چنانکه^(۱) «از کشف -

الیقین» از رسول الله ﷺ روایت است که آن حضرت فرمودند: «چون من به حجاب پروردگار خود رسیدم، داخل در هفتاد هزار حجاب شدم، که بین هر حجابی با حجاب دیگر از حجاب‌های عزت و قدرت و بهاء و کرامت و کبریائیت و عظمت و نور و ظلمت و وقار و کمال بود، تا آنکه به حجاب جلال رسیدم.»

عرفاء عالیقدر اسلام سفرهای نفس انسان را به سوی خدا تا آخرین مرحله آن به چهار سفر تقسیم کرده‌اند و حکماء عظیم الشأن ما نیز به تبعیت از آنان، اسفار را چهار عدد می‌دانند.

مرحوم صدر المتألهین شیرازی قده در کتاب «اسفار» گوید:

وَأَعْلَمُ أَنَّ لِلسُّلَّامِ مِنَ العُرْفَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ اسْفَاراً رُبْعَةً:

أَحَدُهَا السَّفَرُ مِنَ الخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ.

وَتَانِيهَا السَّفَرُ بِالْحَقِّ فِي الْحَقِّ.

وَالسَّفَرُ الثَّلَاثُ يُقَابِلُ الْأَوَّلَ لِأَنَّهُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الخَلْقِ

بِالْحَقِّ.

وَالرَّابِعُ يُقَابِلُ الثَّانِيَ مِنْ وَجْهِ لِأَنَّهُ بِالْحَقِّ فِي الخَلْقِ.^(۲)

«و بدانکه از برای سالکین راه خدا از عرفاء بالله و اولیای خدا چهار سفر است:

اول سفر از خلق به سوی حق؛ دوم سفر در حق با حق؛ سوم

که مقابل سفر اول است، سفر از حق به سوی خلق است؛ و چهارم که

۱- «بحار الانوار» ج ۶، ص ۳۹۵

۲- «اسفار اربعه» طبع حروفی، ج ۱، ص ۱۳.

از جهتی در مقابل سفر دوم است ، سفر در خلق است با حقّ .»
و چون عشق و مستی و شور و غوغاء در سلوک فقط در سفر اوّل
است و در بقیّه اسفار طمأنینه و سکینه و قرار است ، شاید بر این اساس
معنای شعر حافظ که فرماید :

نگویمت که همه ساله می پرستی کن

سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باش
روشن شود ؛ زیرا یک دوره سفر که شامل چهار مرحله است ؛
یک ربع اول آن را که سفر اول است به می خوری و سه سفر دیگر را
به پارسائی تعبیر فرموده است .

مرحوم حکیم الهی آخوند ملاّ محمد رضا قمشه‌ای راجع به
کیفیت اسفار اربعه مطالبی بیان فرموده است ؛ و محصلش آنست که
سفر اوّل که از خلق به سوی حقّ است ، به رفع حجاب‌های ظلمانیّه و
نورانیّه است .

و حُجُب ظلمانیّه متعلّق به نفس و حُجُب نورانیّه متعلّق
به قلب و روح است ؛ که باید سالک از انوار قلبیّه و اضواء روحیّه بگذرد ؛
و از مقام نفس به قلب ، و از قلب به روح ، و از روح به مقصد اقصی
حرکت کند .

پس عوالم میان سالک و حقیقت او سه عالم است ؛ و تمام حجاب -
هائی که در اخبار بیان شده ، و یا در لسان بزرگان آمده است همگی
راجع به این سه حجاب است .

وقتی این سه حجاب برداشته شد ؛ و این سه عالم ، یعنی نفس و

قلب و روح ، طیّ شد سالک به مقام معرفت جمال حقّ می‌رسد ؛ و ذات خود را در حقّ فانی می‌کند ؛ و بنابراین اینجا را مقام فناء در ذات گویند ؛ و در اینجا سه مقام است : مَقَامِ سِرِّ و حَقِّی و أَحَقِّی که در سفر دوم می‌باشد .

و گاهی در مقام روح تعبیر به عقل کرده‌اند ؛ و نظر به تفصیل شهود و معقولات ، مقام عقل را غیر از روح گرفته‌اند ؛ و بنابراین اساس ، مجموع مقامات در سفر اول و دوم ، هفت مقام است :

مَقَامِ نَفْسِ ، مَقَامِ قَلْبِ ، مَقَامِ عَقْلِ ، مَقَامِ رُوحِ ، مَقَامِ سِرِّ ، مَقَامِ حَقِّیِّ ، مَقَامِ أَحَقِّیِّ .

و این هفت مقام مراتب و لَواء و بلاد عشق است که مولوی رومی فرموده است :

هفت شهر عشق را عَطَّار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم
و چون سالک از مقام روح بگذرد ؛ و جمال حقّ بر او متجلّی گردد ؛ و خود را در ذات حقّ فانی کند ، سفر اول او به پایان رسیده ، و وجود او حَقَّانی می‌گردد و مَحْوَ بر او عارض می‌شود ؛ و به مقام ولایت می‌رسد و از موقف ذات که مقام سرّ است شروع می‌کند در سفر دوم ؛ و یکایک از کمالات سیر می‌کند تا آنکه جمیع کمالات حقّ را مشاهده و خود را در تمام اسماء و صفات فانی می‌بیند ؛ فَبِهِ یَسْمَعُ ؛ وَ بَهِ یَبْصُرُ وَ بَهِ یَمْشِی وَ بَهِ یَبْطِشُ .

و عَالَمِ سِرِّ مقام فناء در ذات است و عَالَمِ حَقِّی که عالی‌تر است مقام فناء در صفات و اسماء و افعال است و عَالَمِ أَحَقِّی مقام فناء از دو

فناء ذات و فناء صفت است که از هر دو عالی تر و آخرین مرحله سفر دوم است. ^(۱)

و اگر می‌خواهی بدین گونه تعبیر کن که: عالم سرّ، فناء ذات اوست که آخر سفر اوّل و اول سفر دوم است و عَالَمِ خِفَاءِ مقام فناء در الْوَهِيَّتِ است و عَالَمِ إِخْفَاءِ مقام فناء از هر دو فناء است؛ پس در این صورت دایره ولایت تمام می‌شود؛ و سفر دوم به پایان می‌رسد؛ و فناء او منقطع می‌گردد؛ و قدم در سفر سوم می‌گذارد.

پس سفر اوّل عبور از عَالَمِ نَاسُوتِ و مَلَكُوتِ و جَبْرُوتِ است و سفر دوم عبور از عَالَمِ لَاهُوتِ است؛ اما سفر سوم که سفر از حقّ به سوی خلق است با حقّ، از سفر دوم عالی تر است. بدین معنی که سُكْرُ و مَخُو از بین می‌رود؛ و با وجود فناء در حقّ و فناء در صفات حقّ و فناء از فناء، سالک در مقام افعال سلوک می‌کند و با مَخُو تام باقی ببقای حقّ می‌گردد؛ و تمام عوالم جَبْرُوتِ و مَلَكُوتِ و نَاسُوتِ را به اعیانها و لوازمها مشاهده می‌کند؛ و از معارف ذات و صفات و افعال خبر می‌دهد. ^(۲)

و حکیم متألّه علامه میرزا محمد حسن نوری فرزند حکیم

۱- حکیم سبزواری در حاشیه «اسفار» طبع حروفی ص ۲۱ فرموده است: «وَأَمَّا الْفَنَاءُ فَلَهُ مَرَاتِبٌ: الْمَخُو وَالطَّمْسُ وَالْمَحَقُّ. فَالْمَخُو فَنَاءُ أفعالِ الْعَبْدِ فِي فِعْلِ الْحَقِّ تَعَالَى وَالطَّمْسُ فَنَاءُ صِفَاتِهِ فِي صِفَتِهِ وَالْمَحَقُّ فَنَاءُ وُجُودِهِ فِي وُجُودِهِ» و بنابراین مراتب فناء را بالعکس مرحوم حکیم قمشه‌ای دانسته است.

۲- «اسفار» طبع حروفی حاشیه ص ۱۳ به بعد.

الهی علامه ملاً علی نوری قدس اللہ سرّاً هُما راجع به کیفیت اسفار اربعه مطالبی دارد که از نقطه نظر فهم عمومی ساده‌تر و شیرین‌تر و دلنشین‌تر است و محصلش اینست که :

انسان تا وقتی که در سلوک علمی و نظری قدم نگذارده است ، دائماً مشاهده کثرت را می‌کند و از مشاهده وحدت غافل است ؛ و در این حال کثرت ، حاجب از وحدت است ؛ و چون شروع در سلوک علمی می‌نماید و از آثار به دنبال مؤثر و از موجودات به دنبال صانع می‌رود کثرت شیئاً فشیئاً مضمحل شده ، و تبدیل به وحدت صرفه حقه حقیقیه می‌گردد ؛ به طوری که ابداً کثرت را نمی‌بیند ؛ و نظر به اعیان موجودات نمی‌کند ؛ و غیر از وحدت چیزی مشاهده نمی‌نماید ؛ و در این حال وحدت حاجب کثرت است ؛ و به واسطه استغراق در مشاهده وحدت از مشاهده کثرت چشم بسته است .

و منزله این منزل در سلوک حالی ، منزله سفر اول است برای سالک عارفی که ملاً صدرا در کتاب بیان فرموده ؛ و آن سفر از خلق است به سوی حق ؛ یعنی از کثرت به سوی وحدت .

و زمانی که به عالم وحدت رسید و از مشاهده کثرت محجّب شد ؛ با سلوک علمی از ذات حق استدلال می‌کند در اوصاف حق ؛ و اسماء حق و افعال حق ، یکی پس از دیگری ، و مرتبه‌ای پس از مرتبه دیگر . و این مرتبه به منزله سفر دوم از سلوک حالی که در سفر در حق است به حق است می‌باشد .

افا در حق است به جهت آنکه این سفر در صفات حق و

اسماء و خواصّ حقّ است؛ و اما به حقّ است به جهت آنکه سالک در این حال متحقّق به حقیقت حق است و از انیت و هستی تمام کثرات عالم و اعیان خارجیّه بیرون آمده و خارج شده است.

و در اینجا چه بسا صدر سالک مشرح گردد، و عقده از زبانش گشوده شود، و ملاحظه وحدت را در کثرت و کثرت را در وحدت بنماید؛ و هیچ یک از این دو، حاجب دیگری نباشد؛ و جامع هر دو نشأتین گردد؛ و برزخ بین مقامین شود؛ و قابلیت تعلیم ناقصان، و مرشد ضعفاء العقول و النفوس گردد.

و منزله این مرتبه از سلوک حالی و عملی منزله سفر سوم است که از حقّ است به سوی خلق با حقّ.

و از این مرحله بالاتر و عالی تر، مرحله دیگری هم هست که بسیار أدقّ و اتقن و اکمل است؛ و آن استدلال از وجود حقّ و وجود غیر حقّ به حقّ است؛ به طوری که در برهان، واسطه برای وجود او و وجود غیر او نباشد؛ و این را بُرْهَانِ لِمَّ وَ طَرِيقَهُ صِدِّيقِیْنُ تسمیه نموده اند.

و این مرتبه به منزله سفر چهارم است که در خلق است با حقّ^(۱)»

۱- «اسفار» طبع حروفی ج ۱، تعلیقه ص ۱۶ و ۱۷

و مرحوم سبزواری در ص ۱۸ از «اسفار» در تعلیقه آن راجع به اسفار اربعه مطالبی بیان داشته است که حاصل آن اینست: شیخ محقق کمال الدین عبدالرزاق کاشی (قده) چنین فرموده است:

السَّفَرُ هُوَ تَوَجُّهُ الْقَلْبِ إِلَى الْحَقِّ تَعَالَى . وَ الْأَسْفَارُ لِرُبْعَةٍ :
 الْأَوَّلُ هُوَ السَّيْرُ إِلَى اللَّهِ مِنْ مَنَازِلِ النَّفْسِ إِلَى الْوُصُولِ إِلَى الْأَفُقِ
 الْمُبِينِ وَ هُوَ نَهَايَةُ مَقَامِ الْقَلْبِ وَ مَبْدَأُ التَّجَلِّيَّاتِ الْأَسْمَائِيَّةِ .

حالا اگر ما بخواهیم در بین همه موجودات کسی را بیابیم که در تمام خصوصیاتش در این اسفار اربعه بر صراط مستقیم و نهج قویم بوده باشد، افکارش، ملکاتش، عقائدش، کیفیت طی منازل و مراحل و فنائش در ذات حضرت احدیت همه و همه بهتر و عالی تر باشد و از نقطه نظر عبور از مراحل نفس در هر آن در سیر بوده و هیچ اعوجاج و انحرافی نداشته باشد، این حقیقت صراط مستقیم است؛ و آن امام است؛ که باید الگو و اسوه قرار گیرد؛ اولاً در مقام تکوین حقیقت صراط است؛ و راه برای وصول به مدارج کمال است؛ و ثانیاً در مقام تشریح مقتدی و راهنماست؛ و این همان معنی است که در روایت وارد است که صورت انسانیت صراط مستقیم است و در تفسیر آیه شریفه «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» در روایت وارد است که مراد صراط علی بن ابیطالب است.

الثَّانِي هُوَ السَّيْرُ فِي اللَّهِ بِالتَّصَالِ بِصِفَاتِهِ وَالتَّحَقُّقِ بِأَسْمَائِهِ إِلَى الْأَفْئِقِ الْأَعْلَى وَنَهَابَةِ الْحَضْرَةِ الْوَاحِدِيَّةِ .

الثَّلَاثُ هُوَ التَّرَقِّي إِلَى عَيْنِ الْجَمْعِ وَ الْحَضْرَةِ الْأَحَدِيَّةِ وَ هُوَ مَقَامُ قَابِ قَوْسَيْنِ مَا بَقِيَ الْاِثْنَيْنِ فَإِذَا ارْتَفَعَ فَهُوَ مَقَامُ «أَوْ أَدْنَى» وَ هُوَ نَهَابَةُ الْوَلَايَةِ .

الرَّابِعُ السَّيْرُ بِاللَّهِ عَنِ اللَّهِ لِلتَّكْمِيلِ وَ هُوَ مَقَامُ الْبَقَاءِ بَعْدَ الْفَنَاءِ وَ الْفَرْقُ

بَعْدَ الْجَمْعِ « و سپس مرحوم سبزواری برای مرتبه احدیت و واحدیت و معنای قلب و روح و معنای عوالم سبعة در نزد عرفاء که به تفسیر او طبع و نفس و قلب و روح و سر و خفی و أخفی است توضیحات مفیدی داده است .

چون مراد از صورت انسانیت همان مرحله فعلیت محضه است که اعلا و احسن و اتقن آن در علی بن ابیطالب است؛ و اما مردم معمولی دارای صورت انسانیت فعلیه نیستند؛ اینها قابلیت تحقق آن را دارند، اگر به واسطه گناهان عمیق صورت انسانیت را مبدل نموده باشند.

باری افراد بشر در مقام تکاملند، ولی کامل نیستند؛ و صورت انسانیت اختصاص به شخص کامل دارد. چون انسان وقتی که نطفه است دارای صورت انسانیت نیست، این در حال تکامل است.

بعد جنین می شود و دارای صورت انسانیت نیست، و بعد در دنیا می آید صورت فعلیه ندارد، بچه است، بازی می کند، جوان می شود، در همه حال صورت حیوانیت دارد، چون هنوز به آن مقصدی که انسان برای وصول به آن آفریده شده است نرسیده است، و فقط در آن صورت، صورت فعلیه انسانیت تحقق پیدا می کند؛ شخصی که شهوت ران است صورت انسانیت ندارد، این صورت همان حیوانی را دارد که دارای این خصوصیت از شهوت است.

اما اگر انسان در تمام مراحل استعداد و قوه رو به فعلیت تامه برود و تمام جهاتی را که خداوند بالقوه به او عنایت کرده است در راه قرب حضرت او به مرحله فعلیت برساند، و انسان کامل شود دارای صورت انسانیت می گردد؛ الْحِكْمَةُ صَيْرُورَةُ الْإِنْسَانِ عَالِمًا عَقْلِيًّا مُضَاهِيًّا لِلْعَالَمِ الْعَيْنِيِّ.

زیرا که حکمت آنست که نفس ناطقه انسان عالم عقلائی گردد

که از هر جهت مشابه با عالم عینی خارجی گردد؛ حکیم یعنی کسی که صورت انسانی را تام و تمام کرده و خود را عالم عقلی نموده است.

همان طور که ما در خارج یک عالم طبعی داریم، حکمت علمیّه و عملیّه که سیر آفاقی و انفسی است عملاً و عملاً انسان را یک عالم عقلی می‌کند؛ و آن انسان، انسان مجرد است و آن انسانیت که از زمان و مکان خارج است؛ و تحدید و تضییق جهات او را محدود و مقید نمی‌کند؛ و آن انسانیت که اقرب حجب به سوی خداست و آن انسانیت که اسم اعظم خداست، و از فرشته برتر است؛ و آن انسانیت که بین او و حضرت احدیّت هیچ ملک مقرب و پیامبر مرسل نمی‌تواند فاصله شود.

این انسان به مقامی که اَوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ است می‌رسد؛ و فانی در عقل کُل و نور کُل می‌گردد؛ و از او به انسان مُقَرَّب و مُخَلَّص تعبیر می‌نمایند؛ ولیکن بعد از فناء که به عالم بقاء، بقاء پیدا کرده است و جامع جمیع صفات حقّ متعال و اسماء حُسنای او شده است، و نه تنها در ذات خدا بلکه تمام اسماء و صفات حقّ در او ظهور و بروز کرده است؛ اینست صورت انسانیّت.

حال اگر ما واقعاً بخواهیم مصداق اَتَمّ و اکمل برای چنین صورت فعلیّه‌ای در خارج بیابیم، آیا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نخواهد بود؟ یعنی اوست که وجودش، سرش، عقیده‌اش حرکتش، فعلش، ظاهرش، باطنش، دنیا و آخرتش، جسم و روحش،

در آن صراط مستقیم است؛ و او راهنمای بهشت است؛ و او صراط بین دوزخ و جنت است، یعنی هر کس بخواهد به بهشت رود باید از این صراط رود؛ چون سعه و قدرت و ظرفیت و جاذبه آن نفس مقدسه، اینطور مردم را به آن مقصد عالی می‌خواند.

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

تا مگر لطف شما پیش نهادگامی چند

و لذا در روایات داریم که امیرالمؤمنین صراط مستقیم است و یا ولایت و امامت صراط مستقیم است.

مرجع و مآل تمام این تعابیر به یک چیز است و آن حقیقت صراط است؛ و آن صراط محض است.

البته اینکه عرض شد از نقطه نظر همان جنبه ارائه مطلب است؛ ولی بعداً انشاء الله ذکر می‌کنیم که صراط مستقیم، که نفس خارجی امام است یک جامعیت دیگر هم دارد که از این معنی بس عالی‌تر و راقی‌تر.

وَ عَلٰی كُلِّ تَقْدِيرٍ دَرِبَارَةٌ اِنَّكَ عَلٰی بِنِ اَبِي طَالِبٍ عليه السلام صراط

مستقیم است روایات بسیاری از طریق خاصه و عامه وارد است.

در تفسیر آیه مبارکه: «وَ اَنَّ هٰذَا صِرَاطِيْ مُسْتَقِيْمًا فَاتَّبِعُوْهُ وَ لَا تَتَّبِعُوْا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيْلِهِ ذٰلِكُمْ وَ صَيِّكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ» (آیه ۱۵۳ از سوره ۶ انعام)

در کتاب نفیس و عزیز «غَايَةُ الْمَرَامِ» یک روایت از عامه و

ده روایت از خاصه نقل می‌کند که مراد از صراط مستقیم در این

آیه شریفه علی بن ابیطالب است .

اما آن روایتی که از عامه نقل می‌کند حدیثی است که از شیرازی که از اعیان علماء عامه است و کتابی در مناقب دارد از قَتَادَةَ از حَسَنِ بَصْرِيٍّ در آیه شریفه : وَ اَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ نقل می‌کند که : قَالَ : يَقُولُ : هَذَا طَرِيقُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ ذُرِّيَّتِهِ طَرِيقُ مُسْتَقِيمٍ وَ دِينُ مُسْتَقِيمٍ فَاتَّبِعُوهُ وَ تَمَسَّكُوا بِهِ فَإِنَّهُ وَاضِحٌ لَّا عَوْجَ فِيهِ .^(۱)

«گفت : مراد از صراط مستقیم که واجب الاتباع است طریق علی بن ابیطالب است و ذریه اوست که راه راست و منهاج مستقیم است ؛ پس باید از آن پیروی کنید و بدان چنگ زنید ! چون آن صراط و منهاج بسیار روشن و واضح است و هیچگونه انحراف و کج روی در آن نیست !

و اما از روایات ده گانه خاصه ما در اینجا سه روایت را می آوریم :

اول حدیثی است که از علی بن ابراهیم قمی در «تفسیر» ش از حضرت صادق عليه السلام آمده است که :

قَالَ فِي مَعْنَى الْآيَةِ : وَ اَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لَّا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ قَالَ : الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ الْإِمَامُ وَ لَّا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ قَالَ : يَعْنِي غَيْرَ الْإِمَامِ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ يَعْنِي تَفَرَّقُوا وَ تَحْتَلَفُوا فِي الْإِمَامِ .^(۲)

۱-۲- «غاية المرام» ص ۴۳۴ باب ۲۰۹ .

حضرت در تفسیر آیه: «و اینست راه من که مستقیم است، پس از آن پیروی کنید و از راههای دیگر پیروی نکنید؛ فرموده است: صراط مستقیم امام است؛ و مراد از راههای دگر که نباید پیروی شود غیر امام است؛ و معنای اینکه شما را از راه خدا باز می‌دارد اینست که: غیر امام متفرق شدند و مشتت گردیدند و در امام دچار اختلاف شدند.»

دوم، حدیثی است که از محمد بن حسن صفار در «بصائر الدرجات» که با اسناد خود از ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند:

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ هُوَ وَاللَّهُ عَلَيَّ هُوَ وَاللَّهُ الصِّرَاطُ وَ الْمِيزَانُ^(۱).

ابو حمزه گوید از حضرت صادق علیه السلام درباره گفتار خدا: که اینست راه مستقیم من پس واجب است بر شما که از آن متابعت کنید پرسیده مراد از راه چیست؟! فرمود: سوگند به خدا که مراد از صراط مستقیم علی است سوگند به خدا که علی صراط است و علی میزان اعمال است.

سوم: حدیثی است که محمد بن مسعود عیاشی با اسناد خود برید عجللی از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که قَالَ: وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ

۱- «غایة المرام» ص ۴۳۴، باب ۲۱۰

قَالَ: تَدْرِي مَا يَعْنِي بِالصِّرَاطِ مُسْتَقِيمًا؟! قُلْتُ: لَا.
قَالَ: وَلَايَةٌ عَلَيَّ وَالْأَوْصِيَاءِ.

قَالَ: وَتَدْرِي مَا يَعْنِي فَاتَّبِعُوهُ قُلْتُ لَا، قَالَ:
عَلَيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

قَالَ: وَتَدْرِي مَا يَعْنِي وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بِكُمْ
عَنْ سَبِيلِهِ؟

قُلْتُ: لَا!

قَالَ: وَاللَّهِ وَلَايَةٌ فَلَانٍ وَفُلَانٍ.

قَالَ: وَتَدْرِي مَا يَعْنِي وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بِكُمْ عَنْ
سَبِيلِهِ قَالَ يَعْنِي سَبِيلَ عَلِيِّ الْكَلْبِيِّ ^(۱)

«حضرت صادق الْكَلْبِيُّ به بُرِيد عَجَلِي در تفسیر این آیه شریفه
که می فرماید: و اینست راه راست من که باید از او پیروی کنید!
و از راههای دیگر پیروی نکنید که شما را از راه خدا باز می دارند،
فرمودند:

آیا می دانی که خداوند از صراط مستقیم چه چیزی را منظور
داشته است؟! »

بُرید گوید: عرض کردم: نمی دانم.

حضرت فرمودند: مراد ولایت علی بن ابیطالب و اوصیای بعد
از آن حضرت است.

فرمودند: آیا می دانی مراد از آن کسی که باید از او پیروی

۱- «غایة المرام» ص ۴۳۴ باب ۲۱۰

کرد چیست ؟

فرمودند مراد خداوند علی بن ابیطالب صلوات الله علیه است .
فرمودند : آیا می دانی مراد از آن راههائی را که نباید از آن
پیروی کرد که انسان را از راه خدا باز می دارند کدام است ؟!

عرض کردم : نمی دانم !

فرمودند : مراد و منظور خدا ولایت فلان و فلان است .
فرمودند : آیا می دانی که مراد از راهی که باید از آن پیروی
کرد ؛ و در صورت پیروی از راههای دیگر انسان را از پیروی از آن راه
باز می دارد کدام راه است ؟

فرمودند : خداوند از آن راه علی عليه السلام را قصد کرده است .
در تفسیر آیه شریفه : **أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ**
أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (آیه ۲۲ از سوره ۶۷ ملک)
در «غایة المرام» یک روایت از طریق عامه و سه روایت از طریق
خاصه وارد است که مراد از صراط مستقیم در آن علی بن ابیطالب
است ؛ و ما از طریق خاصه یک روایت از آن را می آوریم : محمد بن
یعقوب کلینی با اسناد خود از محمد بن فضیل از حضرت امام موسی بن
جعفر عليه السلام روایت می کند که :

قَالَ : قُلْتُ : أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي
سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلًا : مَنْ
حَادَ عَنَّا وَوَلَايَةَ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي
لَأَمْرِهِ وَجَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَالصِّرَاطُ

الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ^(۱).

«محمد بن فضیل گوید : از حضرت درباره این آیه که می گوید : آیا کسی که به روی خود بر زمین افتاده ، و بدین قسم راه می رود ، بهتر راه را پیدا می کند ؛ یا آنکه مستوی القامه و استوار بر راه راست ایستاده و راه می رود ؟ پرسش کردم .

حضرت فرمودند : خداوند مثلی می زند : کسی که از ولایت علی بن ابیطالب انحراف جوید ، مانند کسی است که به رو افتاده و بدین حال راه می رود ؛ و ابداً راه را نمی یابد و به جایی پی نمی برد ؛ و قرار داده است کسی را که از علی بن ابیطالب پیروی کند ، مرد صحیح و استواری که ایستاده راه می رود ، و در راه راست قدم می گذارد و راه را می یابد و مقصد را ادراک می کند ؛ و صراط مستقیم امیرالمؤمنین است .»

و اما آن یک روایتی که از طریق عامه وارد شده است :

راوی از عبدالله بن عمر روایت کرده است که :

إِنَّهُ قَالَ لِي : إِيَّيْ أَتَّبِعُ هَذَا الْأُصْلَعَ فَإِنَّهُ أَوَّلُ النَّاسِ
إِسْلَامًا وَالْحَقَّ مَعَهُ فَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي
قَوْلِهِ تَعَالَى : أَمَّنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ
يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ : فَالنَّاسُ مُكِبُّونَ عَلَى
الْوَجْهِ غَيْرُهُ^(۲).

۱- «غاية المرام» ص ۴۳۵ باب ۲۱۲

۲- «غاية المرام» ص ۴۳۵ باب ۲۱۳

«عبدالله بن عمر به من گفت: من از این مرد أصلع پیروی می‌کنم؛ (مراد از أصلع حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است چون اصلع به کسی گویند که جلوی سرش مو نداشته باشد و حضرت امیر اینطور بودند) چون او اولین کسی است که ایمان آورده است و پیوسته حق با اوست و من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که در تفسیر این آیه أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ می‌گفت: مردم همگی به روی خود به زمین افتاده‌اند غیر از علی بن ابیطالب».

و درباره آیه مبارکه؛ وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ

الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ. (آیه ۷۴ از سوره ۲۳ مؤمنون)

«و آن کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند از جاده و صراط کنار می‌افتند و خارج می‌شوند»، «درغایة المرام» از طریق عامه سه حدیث و از طریق خاصه چهار حدیث آورده است که مراد از صراط ولایت اهل بیت است و ما در اینجا از هر کدام از آنها یک روایت می‌آوریم: اما از طریق عامه:

ابراهیم بن محمد حموی با اسناد خود از سعد بن طریف از أصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتار خدای تعالی: وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ روایت کرده است که آن حضرت فرموده‌اند: عَنْ وَلَايَتِنَا^(۱) «مراد از پرت شدن و خارج شدن از صراط، خارج شدن از ولایت ما اهل بیت است.»
و اما از طریق خاصه محمد بن عباس بن ماهیار در تفسیر خود

۱- «غایة المرام» ص ۲۶۳ باب ۵۷

روایات وارده در اینکه صراط مستقیم ، علی بن ابیطالب است معادشناسی ج/ ۸

فِيَمَا نَزَلَ فِي أَهْلِ الْبَيْتِ بِأَسْنَادٍ خُودِ مِنْ حَضْرَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَوَيْتَ مِي كُنْدُ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِ خُودِ كِه : وَ إِنْ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ كِه قَالَ : عَنْ وَلَائِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ ^(۱) .

«منظور از صراط در این آیه شریفه ، ولایت ما اهل بیت است.»

روایاتی داریم در اینکه رسول خدا ﷺ فرموده است : لَا يَجُوزُ أَحَدٌ عَنِ الصِّرَاطِ إِلَّا وَ كَتَبَ لَهُ عَلِيُّ الْجَوَازَ «کسی از صراط عبور نمی کند مگر آنکه علی برای او پروانه عبور بنویسد.»

ما در جلد اول از قسمت امام شناسی ، این روایات را با سندهای مختلف از طریق شیعه و عامه آورده ایم ؛ و عجیب آنستکه یکی از کسانی که این روایت را بدون واسطه از خود رسول الله روایت کرده اند خود ابوبکر است ؛ و سلسله سند این روایت به ابوبکر از نقطه نظر عامه صحیح است .

و دیگر از کسانی که این حدیث را بدون واسطه روایت کرده اند ابن عباس و ابن مسعود است ؛ ولیکن حدیثی را که از ابوبکر روایت کرده اند در بسیاری از کتب معتبره اهل سنت که مصنفین آن جماعتی از اعیان علماء آنها هستند آورده اند و مرحوم آیه الله شیخ نجم الدین شریف عسگری مفصلاً ذکر کرده است ^(۲) .

و این روایت را نیز در «غایة المرام» در باب ۵۴ ص ۲۶۲ از طریق عامه ده حدیث و در باب ۵۵ ص ۲۶۲ از طریق خاصه هفت حدیث

۱- «غایة المرام» ص ۲۶۳ باب ۵۷

۲- «مقام الامام امیرالمؤمنین عند الخلفاء و اولادهم و الصحابة» ص ۶ - ۳

آورده است .

اینک بحث اجمالی در مفاد و مضمون این حدیث شریف می‌نمائیم :

این حدیث می‌گوید : *علی صراط حقّ است* ؛ و کسی می‌تواند از این صراط عبور کند که با آن حضرت نزدیکی داشته باشد از تمام جهات : از جهت عقیده و ملکه و اخلاق و صفات و کردار نزدیکی داشته باشد ؛ و اگر مثل آن حضرت هم در استقامت نبوده باشد لااقلّ زیاد دور هم نباشد و در راه مخالف نباشد .

انسان در عبور از صراط از *عقباتی* می‌گذرد : *عقبه نماز* ، *عقبه امانت* ، *عقبه رَحِم* ، *عقبه ولایت* ، *عقبه توحید* ، در هر یک از این کریوه‌های *صعبُ العبور* انسان باید یک امضائی داشته باشد . یعنی لااقل نمازش ، و روزه‌اش ، و جهادش ، و حجّش ، و زکاتش ، مشابه با اعمال آن حضرت باشد . در این صورت پروانه عبور می‌گیرد ؛ و گرنه اگر کسی بخواهد حرکت کند و اصلاً به این راه آشنائی نداشته باشد و در راه ولایت و راه توحید نباشد ، پروانه ندارد ، و این افراد از *صراط پرتاب* می‌شوند و در جهنّم می‌افتند و *عَنِ الصَّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ* درباره آنها تحقق می‌پذیرد .

و لذا روایاتی متواتر از شیعه و عامّه داریم که *عَلَى قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ* «علی قسمت کننده بهشت و آتش است» . یعنی چه ؟ یعنی علی صراط حقّ است که خداوند متعال معین کرده و گفته است : اگر می‌خواهید به سوی من بیائید ، و در حرم من بیارمید ، و از مقام رضوان

من بهره یابید؛ باید همه چیز شما صحیح باشد هم حقّ خود را بدهید، و هم حقّ خدا را، و هم حقّ مردم را؛ ظلم نکنید، تجاوز ننمائید! شما انسان هستید! باید خود را به صورت انسان در آورید! و از صفات بهیمیّت باید بگذرید؛ و حقّ خدا اینست که شما باید او را بشناسید و به واسطه ورود در این صراط و اُنس و آشنائی و استجلاب انوار قدسیّه الهیه، از این ظلمات عالم نفس و کدورت شهوات عبور کنید! و این معنی بدون وارد شدن در صراط مستقیم ولایت محال است.

پس بنابراین کسی که در اینجا وارد شود در بهشت است و کسی که وارد نشود در جهنّم است؛ بغض و عداوت و حسد، و کینه، و بخل، و طمع، و آز و تجاوز به حقوق، و انکار حقّ، و وجود، و استکبار، و بلندمنشی و بلندپروازی جهنّم است و مهر و رأفت و محبّت و عطف و ایثار و گذشت، و عدالت، و فروتنی و خضوع و خشوع و تسلیم و انقیاد در برابر حقّ بهشت است؛ پس محبّت علیّ که سَمَبَل این صفات است راه بهشت است؛ و بغض و عداوت با علی مستلزم خشونت و استکبار باطنی و جهنّم است.

رسول خدا ﷺ فرمود: **حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ وَ بُغْضُ عَلِيٍّ سَيِّئَةٌ**

محبّت علیّ حسنه است، و معلوم است که حسنه راه بهشت است؛ و بغض علیّ بدی و زشتی است؛ و معلوم است که زشتی راه دوزخ است؛ پس علیّ قسمت کرد بهشت و جهنّم را؛ این یک مسئله.

یک مسئله دیگر هم هست؛ و آن اینکه آن صراطی که بین انسان و حقّ است یک راهی است که انسان را به مقام عرفان می رساند، و فانی در ذات حقّ می کند و تمام شئون عالم هستی و عالم استکبار و فرعونیت

را از او می‌گیرد؛ و او را داخل در عالم توحید می‌نماید؛ و بعداً در هنگام رجوع به عالم بقاء، انسان را به صفات حضرت حقّ متحقّق می‌کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام جامع جمیع این صفات و مقاماتست؛ یعنی ولیّی است که هم به مقام فناء فی الله رسیده و هم به مقام بقاء بالله باقی شده است؛ و هم پرچم دار حمد و امامت است؛ و دارای ظرفیتی است که تمام عالم وجود را در خود منظور کرده؛ و جامع جمیع اسماء و صفات حقّ گردیده است.

در این صورت هر کس بخواهد از مرحله‌ای از این مراحل عبور کند باید عبورش و کارش با آن حضرت تطبیق شود؛ در نماز، در امانت در صلّه رحم، در جهاد، در دستگیری از ضعفاء و فقیران، در انفاق فی سبیل الله، در ایثار، در محبّت و ولایت، در پیروی از کتاب خدا و سنّت رسول الله؛ و همچنین در مراحل تزکیه و تهذیب نفس. آن وقت هر چه نزدیکتر باشد به این صراط، آسان‌تر می‌گذرد تندتر راه را می‌پیماید **كَالْبُرْقِ الْخَاطِفِ** عبور می‌کند؛ و اگر قدری سنگین‌تر باشد مانند کسی که با سرعت باد می‌گذرد؛ و اگر سنگین‌تر باشد مثل شخص اسب سوار؛ و اگر سنگین‌تر باشد همچون آدم پیاده؛ و اگر سنگین‌تر باشد مثل شخص لنگان؛ و اگر خدای ناکرده مشکل‌تر باشد یک پایش در آتش معلّق می‌گردد و از آتش به او می‌خورد؛ و اگر سنگین‌تر باشد در آتش سقوط می‌کند، تا خدا او را پاک کند؛ و اگر از اشقیاء و اهل انکار باشد در عذاب خدا مخلّد بماند **تُعَوِّذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ الْحَلِيمِ**.

مجلس پنجاه و سوم

صراط جهنم و راه به سوی بهشت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(مجلس پنجاه و سوم)

الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله
على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان
الى يوم الدين .

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم :

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا * لِّلطَّٰغِيْنَ مَأْبَأً * لَا يَشْنَفِيْهَا
أَحْقَابًا * لَا يَذُوْقُوْنَ فِيْهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا * إِلَّا حَمِيمًا
وَّغَسَّاقًا جَزَآءًا وَفَآقًا (آيات ۲۶ تا ۲۱ از سوره ۷۸ نباء)

«حَقًّا وَّ يَقِيْنًا جَهَنَّمَ در كمين گاه است ؛ محلّ و مرجع مردم
ستمكار و سرکش است ؛ كه در آن دوره‌ها و قرن‌ها درنگ مى‌كنند ؛ و
هيچگاه در آن جهنّم چيز خنك و سردى نچشند و آشاميدنى نياشامند
مگر آب پليد و سوزان و متعفنّ كه حميم و غسّاق دوزخيان است ؛ و
با كيفر اعمال آنان موافق است.»

در بسيارى از آيات قرآن وارد است كه عبور از صراط جهنّم
اختصاص به مردم ظالم دارد ؛ در عين آنكه همه جنّ و انس بايد در
دوزخ وارد شوند و سپس هر كس را كه خداوند بخواهد خارج كند و

نجات دهد؛ زیرا به مفاد کریمه شریفه: «و إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ بِكُمْ حَقٌّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» در مفاد و معنای آن مفصلاً بحث شد و به مفاد آیه مبارکه: «وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى بَهَا وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (آیه ۱۳ از سوره ۳۲ سجده)

«و اگر ما بخواهیم به هر نفس هدایت و سعادت او را اگر چه بدون اختیارش باشد می دهیم؛ ولیکن قول ثابت و گفتار حق از من چنین متحقق شده است که از روی اختیار و اراده جن و انس جهنم را از آنان پُر سازیم.»

تمام افراد جن و انس که حامل تکلیف الهی هستند، باید در جهنم که ظهور و بروز معنای دنیا است داخل شوند؛ و سپس طبق اراده و مجاهده، خود را از آن خارج سازند؛ و به بهشت که ظهور حیات غلیاست رهسپار گردند.

در تحقیق و توضیح این حقیقت می توان گفت که صراطی است به سوی جهنم که مآل و مرجعش دوزخ است؛ و صراطی است به سوی بهشت که نهایتش رضوان است؛ گرچه از روی جهنم گذشته باشد و وصول به مقام رضوان مستلزم عبور از روی جهنم باشد.

آیاتی که دلالت دارند که تمام افراد مردم از صراط باید عبور کنند، و صراط صورت انسانیت است و حقیقت ولایت است، صراطی است که مرجع و مآل آن بهشت و رضوان خداست؛ گرچه مستلزم سختی ها و مشکلات و امتحانات و ابتلائات و مجاهدات باشد، و عبور از آن که به روی دوزخ نفس اماره کشیده شده است، در آن جهان به

صورت پلّی به روی جهنّم است ، که تا از آن عبور نشود ، به درجات غلیا و مقامات حُسنی نمی‌توان رسید .

و آیاتی که دلالت دارند که ظالمان و ستمکاران از صراط عبور می‌کنند این راه و صراط به سوی جهنّم است که مآل و مرجعش عذاب و سَخَطِ خداست .

مثل آیه : **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً** (آیه ۱۶۸ از سوره ۴ نساء)

«حقاً آن کسانی که کافر شدند و ستم کردند ، چنین نیست که خداوند آنان را بیامرزد ؛ و نه آنکه ایشان را راهنمایی و هدایت کند ، مگر راه جهنّم را که در آن جاودانه خواهند بود .»

و مثل آیه : **أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ** (آیه ۲۳ از سوره ۳۷ صافات)

«در روز قیامت جمع کنید آن کسانی را که ظلم کرده‌اند ؛ با جفت‌هایشان را و آنچه را که غیر از خدا می‌پرستیدند ؛ و همه را به سوی صراط دوزخ هدایت کنید!»

و مراد از ازواج در این آیه خصوص زن‌هایشان نیستند ؛ چون **الَّذِينَ ظَلَمُوا** شامل مردان و زنان می‌شود ؛ بلکه مراد از ازواج جفت‌هایی هستند از طائفه جنّ که پیوسته با ستمگران راه مودّت و دوستی باز کرده‌اند و شاهد بر این معنی آیه شریفه است :

فَوَرَّبُّكَ لَنُحْشِرَنَّهْمُ وَالشَّيَاطِينُ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهْمُ حَوْلَ جَهَنَّمَ
جِثِيًّا (آیه ۶۸ از سوره ۱۹ مریم)

«پس ای پیامبر سوگند به پروردگار تو که ما مردم را با شیاطین در روز بازپسین حشر می‌کنیم؛ و جمع می‌نمائیم؛ و سپس آنان را در اطراف جهنم به رو، و به زانو درآمده حاضر می‌سازیم!»!

پس مراد از ازواج همان شیاطینی هستند از جن که با انسان سر و کار دارند؛ و راه دوستی و آشنائی باز کرده‌اند؛ و هر کدام با یکدیگر در اغوای آنها از راه خدا تشریک مساعی دارند؛ بدون آنکه الزام و اجباری در میان باشد؛ و اراده و اختیار را از رفیق خود سلب نمایند.

چون از آیات قرآن و روایات وارده استفاده می‌شود که مشرکان و ستمگران شیطانی دارند که پیوسته گفتار زشت و فریبنده را به آنها الهام می‌کنند؛ و سعی و کوششان در آنست که راه آنان به خدا مسدود سازند.

و مثل آیه: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ
* الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ * وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا
الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَفِرْعُونَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَعَنُوا
فِي الْبِلَادِ * فَاكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ

سَوِّطَ عَذَابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ (آیات ۶ تا ۱۴ از سوره ۸۹ فجر)

«ای پیامبر آیا ندیدی که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟! و نیز با قوم ارم و اهل شهر ارم که دارای قدرت و عظمت بودند چه کرد؟!»

در صورتی که مانند شهر ارم در تمام شهرهای جهان به آن استحکام و عظمت و نعمت و زیبایی نبود؛ و همچنین برقوم ثمود که تخته‌های سنگ را از بیابان می‌آوردند و با آن کاخها می‌ساختند چه کرد؟ و نیز با فرعون که دارای قدرت و سپاه نیرومند بود چه کرد؟! برای اینکه آنان کسانی بودند که در روی زمین و در شهرها طغیان کردند و ستم نمودند؛ و فساد و خرابی و فتنه را زیاد کردند؛ تا آنکه خداوند به قهر آمد و با تازیانه عذاب پیوسته، و پی در پی نعمت و سیخ‌خط خود را بر آنها فرو ریخت، چون ای پیامبر البتّه پروردگار تو در کمین ستمکاران است.»

در این آیه نیز خداوند را در راه و کمین اهل طغیان قرار داده است؛ و معلوم است که طغیان افراد در ظلم و استکبار است. و مثل آیه: **إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِّلطَّٰغِيْنَ مَآبًا** (آیه ۲۱ و ۲۲ از سوره ۷۸ نبأ)

«حقاً که دوزخ کمین‌گاهی است برای کسانی که اهل طغیان و ظلم هستند؛ و مرجع و محلّ آنان است.»

باری ظلم عبارت از تجاوز و تعدی و یا تفریط و کوتاهی است درباره مردم؛ و یا درباره نفس و یا درباره خدا.

ظلم درباره مردم، اجحاف به حقوق آنان، و تعدی و تجاوز به اموال و اعراض و نوامیس و نفوس و ایمان آنان است، و یا کوتاهی و تفریط نسبت به آنان، مثل ندادن سهم فقراء و مستمندان و عدم رسیدگی به ضعیفان و یتیمان و مسکینان و درماندگان، و بهرمنند نمودن آنان را از معارف اسلام و قرآن و تعلیم و تربیت آنها را از آداب دینیّه و سنن

نبویّه و منهاج ائمّه معصومین و گرسنه گذاردن افکار و آراء آنان را از آب شیرین و خوشگوار توحید و معارف حقّه ، و بالأخره ظلم عبارت است از کوتاهی و امساک در اعطاء حقوق هر ذی حقّی که به نحوی از انحاء بر انسان حقّی دارد .

و ظلم درباره نفس عبارت است از عدم تربیت صالح و یله و رها گذاشتن او را در منویّات شهویّه و شیطانیّه و غضبیّه ، و اتلاف سرمایه‌های حیات و عمر ، و به باطل و عاطل گذراندن ایّام به لهو و لعب ، و به فعلیّت نرسانیدن کمالات و استعدادات خدادادی را در راه قرب و وصول به مقام شامخ انسانیّت و به هرزه دادن علوم و دانش ، و صرف در امور غیر مهمّه و غیر نافعۀ کردن قدرت‌ها و امکانات .

و بالأخره هرچه که موجب عدم ترقّی و تکامل نفس گردد ؛ و مانع راه او از وصول به فناء فی اللّه و بقاء باللّه شود ظلم به نفس شمرده می‌شود .

و اما درباره ظلم به خدا همان کوتاهی درباره خداست ؛ یعنی کوتاهی درباره ولایت که مرجعش به اولیاء خداست هرکس به ولایت ستم کند ؛ و به اولیاء اللّه ظلم نماید ، ستم به خدا نموده است .

خداوند به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام خطاب کرد : ای موسی ! من مریض شدم ؛ چرا به عیادت من نیامدی؟! حضرت موسی عرض کرد : پروردگارا مگر تو هم مریض می‌شوی؟!

خطاب رسید : آری فلان بنده من ، دوست من ، در فلانجا مریض شده است ؛ به عیادتش نرفته‌ای! به عیادت من نیامده‌ای!

آری آن دوست خدا، ولیّ خدا که هیچ در دلش، در اندیشه‌اش در خاطرات و آرزویش، جز خدا نیست، دلش جای خداست، محلّ و مأوای خداست، مرکز تجلیّات و ظهور خداست، خدا که مریض نمی‌شود ولی اگر بخواهیم نهایت ارتباط و یگانگی اولیاء خدا را با خدا برسانیم، باید بگوئیم: خدا مریض شده است.

هر کس با مقام ولایت ستیزگی کند با خدا ستیزگی کرده است؛ هر کس به آنها مودّت و محبّت کند به خدا محبّت نموده است؛ هر کس با آنها فتنه‌انگیزی کند با خدا فتنه‌انگیخته است، و هر کس اعانت به آنها کند به خدا اعانت کرده است.

باری تمام این اقسام ظلم و ستمی که انسان روا می‌دارد و طغیان و سرکشی که می‌نماید راجع می‌شود به متابعت از هوای شیطانیّه و نفس امّاره؛ و اصلش از اغترار به زینت‌های دنیویّه و دلبستگی به اوهام و تخیلاتی پیدا می‌شود که ما آن را در این جهان اعتبار، نظام تمدن و اجتماع نام‌گذاری می‌کنیم، و به تخیلات و توهمات، دلبسته و از حقایق به دور می‌افتیم؛ و در نتیجه راه به سوی دوزخ پیدا می‌کنیم؛ و به هر درجه که ظلم و ستم ما افزون باشد از صراط مستقیم دور می‌افتیم و برکنار می‌گردیم.

در صراط و راهی که از آن عبور می‌شود مَزَالٌ و لغزشگاه‌هاییست که آنها را عَقَبَه نامند. عقبه و کریوه عبارت است از پرتگاه‌هایی که در کوه‌ها موجود است؛ و راه در آن جا باریک و خطرناک می‌گردد، به طوریکه در اثر مختصر بی‌احتیاطی و لغزش

کافیست که انسان سقوط کند ، و در درون درّه پرتاب گردد .

مرحوم شیخ صدوق در کتاب «اعتقادات» درباره عقبات بیانی

دارد که با توضیح ما چنین است :

اعتقاد ما در عقباتی که در محشر است این است که هر عقبه‌ای نامش به نام یکی از واجبات است که بدان امر شده است و یا از به‌جا آوردن آن نهی گردیده است ؛ مانند عقبه نماز ، عقبه روزه ، عقبه زکوة ، عقبه جهاد ، عقبه حج ، عقبه امانت ، و ولایت و غیر آن از تکالیفی که بر انسان شده است و یا عقبه ترک دروغ و ترک غیبت و ترک زنا و سایر محرّمات الهیه .

هر یک از این واجبات و محرّمات یک بندی دارد ، که انسان باید از آن بند بگذرد ؛ اگر از عهده برآید ، می‌گذرد و از آن بند عبور می‌کند ، و از آن عقبه نجات می‌یابد ؛ و گرنه در همانجا متوقف می‌گردد و مورد سؤال قرار می‌گیرد و خطاب **وَقِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ** به آنها زده می‌شود .

مثلاً از او پرسش می‌شود که درباره امانت چه کردی؟! درباره نماز چه کردی؟! و یک یک در عقبات از او سؤال می‌شود ، و اگر از عهده جواب برآید ، و یا آنکه رحمت خدا شامل حال او شود و از آن عقبه بگذرد می‌رسد به عقبه دیگر و اگر از آن عقبه نیز نجات یابد می‌رسد به عقبه دیگر و همینطور به ترتیب از یک یک از عقبات او را عبور می‌دهند ، و در هر یک بازپرسی به عمل می‌آید تا اگر از عهده جواب برآمد و سالم بیرون جست می‌رسد به دار بهاء و زندگی جاودانه

أبدیة الهیة که در آنجا حیات سرمدی است، موتی نیست، و مرگی وضعفی وجود ندارد، و به سعادت می‌رسد که با آن شقاوتی نیست. و در جوار حضرت حقّ جلّ و عزّ سُکنی می‌گزیند؛ و با پیامبران و حجج الهیة و صدیقان و شهیدان و صالحان از بندگان خدا شریک و سهم و جلیل و صاحب و همنشین می‌گردد.

و اگر در یکی از این عقبات از عهده سؤال بر نیاید، و از حقّی که بر عهده او برنیامده باشد و از عمل صالح خودداری نموده باشد، و رحمت خداوند شامل حال او نگردد، در آن عقبه محبوس می‌شود؛ و قدمش می‌لرزد؛ و از آنجا به داخل جهنم می‌افتد.

و این عقبات و بندهای صراط قیامت عیناً مانند آن عقباتی است که ما در کوهها داریم؛ اگر از یک عقبه ردّ شدیم؛ و گرنه اگر آحیاناً لغزشی از انسان حاصل شود، انسان سقوط می‌کند.

و این عقبات و گردنه‌ها همه بر روی صراط است؛ نام یک عقبه ولایت است که تمام خلائق را در آنجا متوقف می‌کنند؛ و از ولایت امیرالمؤمنین و ائمه العلیّه سؤال می‌کنند؛ کسی که خوب از عهده جواب برآید نجات پیدا می‌کند و عبور می‌نماید، و کسی که آنچه را باید آنجا بیاورد نیاورد، آنجا می‌ماند و به درون می‌افتد، و اینست معنای گفتار خداوند عزّ و جلّ: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْتَوْوُونَ.

و از همه عقبات مهمتر مرصاد است که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ.

«به درستی که حقّاً پروردگار تو در کمینگاه است» خداوند

عزّ و جَل می گوید: وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَا يَجُوزُنِي ظَلْمُ ظَالِمٍ «سوگند به عزّت و جلال خودم که ستم هیچ ستمگری نمی تواند از اینجا عبور کند».

نام یکی از عَقَبات رَحِمُ است و همچنین به نام هر یک از واجبات و محرّمات عقبه ای داریم که در آنجا انسان را نگه می دارند و پرسش می کنند .

این فرمایش شیخ صدوق محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه است در «اعتقادات»؛ شیخ مفید: محمّد بن نعمان رحمة الله علیه در شرحی که بر «اعتقادات» صدوق نوشته است چنین می گوید که: عَقَبات عبارت است از اعمال واجبه ای که باید انسان بجا آورد، و از انسان پرسش می شود که تاچه حدّ آنها را به جای آورده، و در انجام آن موافقت یا مخالفت کرده است .

و مراد از این عقبات، گردنه ها و بندهائی مانند گردنه های کوه های دنیا نیست که در روی زمین انسان بر فراز آن می رود و آن کوه ها را می پیماید و از آن کوره راه ها عبور می کند، اینطور نیست .

منظور اعمال است که تشبیه به عَقَبات شده است، و آن وصفی که به حال انسان می باشد و باید از آن تخلّص جوید تشبیه شده است، به عقبه ای که باید با جهد و کوشش از آن بالا برود و عبور کند و تقصیر و کوتاهی او به سختی و مرارت عبور از گردنه تشبیه گردیده است، خداوند در قرآن می فرماید:

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُ رَقَبَةً

(آیه ۱۱ تا ۱۳ از سوره ۹۰ بلد)

چرا این انسان خود را به سختی و کوشش داخل در عقبه نمی‌کند؟ و با جهد و جدیت از آن نمی‌گذرد؟ ای پیامبر می‌دانی عقبه چیست؟ انسانی را آزاد کردن؛ و یا در هنگام گرسنگی که دلها و شکمها گرسنه است، سیر کردن و طعام دادن؛ و یا یتیمی که از اقربا و نزدیکان است حمایت کردن، و یا از مسکین خاک‌نشین دستگیری و اعانت نمودن، اینها عقبه است.

یعنی اگر انسان این اعمال را به جای آورد از آن عقبات عبور می‌کند، خداوند سبحانه و تعالی، اعمالی که بندگان خود را بدانها مکلف کرده است عقبات نامیده تشبیهاً به عقبات و گردنه‌هایی که بر فراز کوه‌ها موجود است؛ چون همانطور که انسان در پیمودن این عقبات و کوه‌ها در دنیا دچار سختی و گرفتاری می‌گردد همین‌طور در آخرت از عهده مصائب واجبات برآمدن هم مستلزم گرفتاری و سختی است؛ و نظیر همان گرفتاری و فشاری که در وقت عبور از گردنه دنیوی پیدا می‌کند، در آخرت هم هنگام بازرسی و بازپرسی برای او پیدا می‌شود؛ این از باب تشبیه معقول به محسوس است.

امیرالمؤمنین صلوات‌الله و سلامه علیه می‌فرماید:

إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَوْدًا وَمَنْزِلَ مَهْوَلَةً لَا بُدَّ مِنَ الْمَمَرِّ بِهَا
وَالْوُقُوفِ عَلَيْهَا فَإِمَّا بِرَحْمَةٍ رَجَوْتُمْ وَإِمَّا بِهَلَكَةٍ لَيْسَ
بَعْدَهَا انْجِبَارٌ.

«ای مردم بدانید که در جلوی شما عقبه خسته کننده و کمرشکنی است؛ و منزل‌های ترسناک و وحشتناکی است که به ناچار باید از

آن عبور کنید و بر آن وقوف نمائید! پس یا مورد رحمت خداوند قرار می‌گیرید، و نجات پیدا می‌کنید! و یا به هلاکتی که به دنبالش تدارک و تلافی نیست دچار خواهید بود!»

شیخ می‌فرماید: منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از نجات از این عقبه خسته کننده و کمرشکن تخلص و رهائی انسانست از عقباتی که در پیش دارد؛ و مراد مسائلی است که بر او واجب گشته و باید جوابگوی آن باشد؛ و اینطور نیست که **حَشْوِيَه** گمان می‌کنند که در آخرت نیز مانند دنیا کوه‌هایی و گردنه‌هایی است که انسان نیاز به پیمودن آن یا به‌طور سواره و یا به‌طور پیاده می‌کند.

زیرا آنچه از حکمت خدا ایجاب می‌کند، اقتضای عبور از چنین عقبات و جبالی در مورد جزای اعمال نمی‌باشد؛ و وجهی ندارد که خداوند گردنه‌ها و بندهائی خلق کند و بدانها نام نماز، و زکوة، و روزه، و حج و غیرها از اسامی واجبات بگذارد؛ و انسان را الزام و اجبار کند که از آنها بالا رود؛ و اگر انسان از اطاعت خدا تقصیر کند، مانع از صعود او از این گردنه‌ها و کوه‌ها گردد.

زیرا که غرض از قیام قیامت و وقوف و اطلاع انسان است بر اعمال و جزا دادن خدا بر طبق اعمال به ثواب و یا به عقاب الهی؛ و این نیاز به کوه‌ها و گردنه‌هایی به نام عقبات ندارد؛ و محتاج به پدید آوردن جبال و تکلیف کردن انسان به بالا رفتن از آن به آسانی و یا به صعوبت نیست.

با آنکه خبر صحیحی در این مورد که تفصیل مطلب را کاملاً بیان

کند نرسیده است ، تا آنکه انسان لازم باشد بدان معتقد شود و اعتقاد کند ؛ و به وجهی از وجوه مضمون آن را توجیه نموده و حمل بر معنای صحیحی نماید . و چون خبری و حدیثی در این باره نرسیده است پس مطلب همانست که ما گفتیم .

این بود بیان شیخ مفید *أعلى الله تعالى* مقامه الشریف .

مجلسی رضوان الله علیه در دنبال کلام مفید (ره) می فرماید :
تأویل ظواهر اخبار به مجرد استبعاد و دور بودن از *مُدْرَكَاتِ عَقْلِيَّةٍ* ما ، از راه رشاد و صواب دور است ؛ و خداوند به هر وجهی که بخواهد و اراده کند که گناهکاران را عقوبت دهد می تواند ؛ و بنابراین اشکالی ندارد که مراد از عقبات همین معنای ظاهری آن از کریوه‌ها و گردنه‌های *صعب العبور* جبال باشد ؛ و بعضی از اخبار نظیر این قضیه گذشته است ؛ و برخی از آن نیز خواهد آمد ؛ و خداوند مؤید خیر و سداد است ^(۱) .

این بود کلام علامه محمدباقر مجلسی *رحمة الله عليه* .

والحق کلام پسندیده ایست ؛ زیرا انسان به مجرد استبعاد نمی تواند ظواهر اخبار را تأویل کند ؛ خصوصاً نسبت به عوالم غیب که حس را بدان راهی نیست ؛ و گرنه تمام معارف غیبیه از حور و قصور و جنات و جحیم قابل تأویلند؛ و در این صورت اگر باب تأویل باز شود ، و دست انسان در تأویل آزاد باشد، دیگر هیچ چیز باقی نخواهد ماند و *لَمْ يَبْقَ حَجْرٌ عَلَى حَجْرٍ* .

۱- «بحار الانوار» طبع حروفی ، ج ۷ از ص ۱۳۰ تا ۱۲۸

ولیکن ظاهراً مرحوم مفید با توجّه به این معنی یک معنای دقیقی می‌خواهد عرضه کند؛ و آن اینست که در اخبار و آیات معانی معقوله که تشبیه به محسوس شده است و ما باید حتماً آن معنای معقول را بگیریم و معنای محسوس را مجرد تشبیه بدانیم بسیار است؛ مثلاً در قرآن کریم داریم:

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (آیه ۵ از سوره ۲۰ طه)

«و حَقّاً که خداوند بر روی تخت قرار گرفت و مسلّط و مسیطر شد؛» این مسلّم از باب تشبیه معقول به محسوس است؛ زیرا خداوند جسم نیست و کرسی و تخت حکومت ندارد؛ لذا باید برای خدا تختی را مناسب با وجود بحت و بسیط و مجرد و لایزالی و لم یزلی خدا در نظر بگیریم؛ و آن عالم اراده و مشیّت خداست؛ و کاخ امکان و عالم هستی است؛ چون همان‌طور که تخت سلطنت سلطان محلّ بروز قدرت، و ظهور اوامر اوست، روی آن می‌نشیند، و احکام صادر می‌کند، و بانگ آنانیّت می‌زند، خداوند هم به واسطه عالم مشیّت و اراده بر کاخ وجود و عالم هستی تسلّط می‌یابد و سیطره پیدا می‌کند و احکام تکوینیّه و تشریحیه صادر می‌کند؛ پس کرسی و تخت خدا و عرش خدا عالم مشیّت و اراده و قدرت اوست، و مسلماً خداوند چنین عرشی دارد.

و یا در آیه قرآن داریم: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ

حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ (آیات ۷ از سوره ۴۰ غافر)

«آن کسانی که عرش را حمل می‌کنند، و کسانی که در اطراف

عرش هستند ، همگی به حمد پروردگارشان تسبیح می نمایند .
 مسلماً برداشتن و حمل کردن مانند حمل کردن کرسی سلطان
 بر روی دوش مردم نیست .

و نیز در قرآن داریم : **وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ
 ثَمَانِيَةً** (آیه ۱۷ از سوره ۶۹ الحاقه)

«و عرش پروردگارت را ای پیامبر در آن روز که روز قیامت
 است ، هشت مَلَك و فرشته بر بالای خود حمل می کنند» .

آیا در قیامت هشت فرشته کرسی و تخت حکمرانی حضرت
 حق را به دوش می کشند ؟ یا آنکه نه چنین نیست ؛ مأموران اراده
 عرش حضرت احدیت سبحانه و تعالی در این جهان و در عالم ماده
 و امکان ، چهار مَلَك مقرب است ، عزرائیل ، و جبرائیل ، و میکائیل ،
 و اسرافیل ، حاملان نیازهای عالم طبع و وسائط فیض و رحمت اند ؛ در
 آن عالم به واسطه تجرد ملکوتی و سِعِه و قدرت آنجا ، حاملان
 نیازهای آن جهان افزوده و دو برابر می گردند ، و هشت مَلَك مقرب
 واسطه در فیض سبحانی از مقام احدیت بدان عالمند ؛ اینست معنای
 ثَمَانِيَه و معنای حمل کردن عرش خداوند عز و جل .

و یا آنکه در قرآن داریم : **وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا**
 (آیه ۲۲ از سوره ۸۹ فجر) .

«و در روز قیامت پروردگار تو و فرشتگان به طور صفوف منظم

می آیند» .

آیا خداوند جسم است ؛ و آمدن او مانند آمدن انسان است ؟

أبداً أبداً .

معنای آمدن خدا ظهور خداست ؛ چون مجیی در لغت به معنای ظهور و بروز تدریجی است ؛ و بنابراین ظهور خدا و فرشتگان ، آمدن آنهاست . مجیی و آمدن خدا ، ظهور و طلوع قدرت و علم و حیات بسیط و مجرد اوست ؛ و نظیر این تعابیر در آیات و روایات بسیار است مثل **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ** .

«دست خدا بالای دستهای آنهاست» و مثل **عَيْنُ اللَّهِ وَأُذُنُ اللَّهِ** و **لِسَانُ اللَّهِ** و غیرها که قابل احصاء نیست ؛ خداوند در قرآن کریم دارد :

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ (آیه ۱۵۳ از سورهٔ ۶ انعام)

«و اینست راه مستقیم من که باید از آن پیروی کنید ! و از راه‌های دیگر پیروی مکنید که شما را از طی راه خدا باز می‌دارند .»
آیا می‌توان در این آیه ، صراط و سبیل و سُبُل را به معنای راه‌های طبیعی و مادی گرفت ؛ و گفت : مراد راهی است چون جاده هموار و مستقیم ؛ درمقابل راه‌های کج و معوج؟ یانه ؛ مسلماً این صراط و سبیل ، معنوی است و کنایه از کشف حُجُب و وصول عبد به مقام عزّ شامخ حضرت حقّ است از طریق عمل به قرآن و سنّت و منهاج پیامبر عظیم‌الشأن .

اگر شما بگوئید : آقا فردا شما محاکمه‌ای دارید ! گردنه‌ایست باید از آن عبور کنید ! مراد و منظور از این گردنه چیست ؟ آیا در مجلس

در عوالم صورت ، معانی معقول ، با صورت مجسم می شود معاد شناسی ج / ۸

محاكمه كوهی است كه باید از كریوه آن گذشت ؟ یا مراد از عهده جواب بر آمدن ، و دفاع از حقّ خود نمودن است ؟

باری تمام این موضوعات از باب تشبیه معقول به محسوس است ؛ و یا از باب استعمال لفظ در معانی حقیقیّه خود بنابر آنچه گفتیم كه الفاظ برای معانی عامّه وضع شده اند ؛ و بنابراین اصولاً معنای عَقَبه ، كریوه كوه نیست ؛ و معنای عرش تخت چوبی و زرّین نیست ؛ بلکه عقبه به معنای تنگنا است ؛ چه مادّی و چه معنوی و عرش به معنای محلّ حكمرانی است ؛ چه چوبین و زرّین ؛ و چه احاطه و سیطره مثالی و برزخی و نفسی و قیامتی .

و علّت آنست كه چون می خواستند آن معانی معقوله را بیان كنند غیر از این الفاظ متداول كه در معانی محسوسه استعمال می شده است ، لفظ دیگری نبوده است ؛ و لذا آن معانی را به قالب الفاظ معمولی بیان كردند .

آری ولیکن مجلسی هم بیجا سخن نگفته و تكلّم نكرده است ؛ زیرا در بسیاری از اوقات آنچه را كه انسان در عالم محسوس می بیند و مسلّمأ در این جهان موجود مادّی محسوس است ، اگر از عالم مادّه خارج شود ، و در عالم مثال و صورت داخل شود ، به صورت می بیند ، مثلاً شما خواب می بینید كه آب می خورید ! و یا در دریای بسیار لطیف و زلالی شنا می كنید ؛ چون شما تابع معارف و علم هستید و علم آنقدر زلال و صافی است كه اگر در عالم حسّ آنرا تشبیه به چیزی كنند غیر از آب چیزی نیست ؛ نه سنگ و چوب و درخت .

چون آب همه جا روان می شود ، رحمت است مضایقه ندارد ؛ هرکس می تواند بدون تزاحم ماده ، آب بخورد ؛ آب را به روی زمین بریزد ؛ تا هر جا که امکان داشته باشد جاری می شود ؛ در خُلل و فُرَج زمین و کوه ها فرو می رود ؛ و از لابلاي سنگها جریان پیدا می کند ؛ این خاصیت آب است ؛ و علم هم همین طور است در رتبه و مرتبه خود و در عالم خود ؛ لذا کسانی که طالب علم باشند ، در خواب چنین می بینند که در جستجوی آب هستند ؛ و اگر مشغول تحصیل باشند در خواب چنین می بینند که آب می خورند ؛ و یا در آب شنا می کنند .

و کسی که خواب می بیند که شیر می خورد ، معارف الهیه نصیبش می گردد ؛ و کسی که خواب می بیند حمّام می رود و شستشو می کند ، و یا وضوء و غسل می نماید ؛ این شخص مسلماً در صدد تزکیه و طهارت است ؛ چون شستشو و طهارت ظاهری ، نمونه و محسوس طهارت باطنی است ؛ و در آن عالم ، طهارت باطن به صورت وضوء گرفتن و غسل کردن جلوه می کند ؛ و یا کسی در خواب می بیند که می خواهد تطهیر کند و وضوء بگیرد هر چه دنبال آب می دود و جستجو می کند آب پیدا نمی کند ؛ این شخص در صدد تزکیه هست ولیکن موفق نشده است .

البته این مطالب متعلق به عالم مثال و برزخ و صورت است ؛ نه عوالم مافوق صورت .

پس آنچه به ما گفته شده است و قرآن خبر داده است که بهشت و حورالعین و جَنّاتٌ تُجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و آتش و درجات و مقامات

در عوالم صورت ، معانی معقول ، با صورت مجسم می‌شوند معاد شناسی ج/ ۸

بهشت و درکات دوزخ همه دارای صورت است صحیح است ؛ و نباید بگوئیم همه نفس معناست و صورت ندارد ، و جملگی از باب تشبیه معقول به محسوس است ؛ نه ، چنین نیست .

همانطور که انسان معانی معقوله را در خواب ، به صورت می‌بیند ، اعمالش و مقاصدش و نیاتش و آرزوهایش در آن عالم خواب ، به صورت مجسم می‌شود ؛ همین‌طور نماز ، و روزه ، و حج ، و جهاد ، و ولایت ، و امانت ، در آن عالم به صورت نعمت‌های بهشتی تجسم می‌پذیرد ؛ و در برابر انسان جلوه‌گری می‌کند .

یک وقت شما خواب می‌بینید که از یک کوره راهی می‌خواهید عبور کنید ، بسیار سخت است ! گرد و غبار از اطراف می‌ریزد ؛ معنایش اینست که در مقصدی که دارید موانع و مشکلات هست و رسیدن به مقصود مستلزم تحمل صعوبت‌هایی است .

باری کلام مجلسی که می‌فرماید : که به مجرد استبعاد نمی‌توانیم معارف دینیّه را تأویل کنیم ؛ و بر معانی معقوله و محامل غیرظاهریّه حمل نمائیم ، کلامی متین است ؛ ولی البتّه راجع به عالم صورت است و در ملکوت اسفل ؛ تمام این حرفها به جای خود درست است . ولی مرحوم مفید هم که می‌گوید : جائی که حجّتی قائم نشده و خبر صحیحی از معصومین نرسیده است ، ما باب استعمال معقول را در محسوس سدّ نمائیم ، و ملتزم به بسیاری از صورت‌ها گردیم ، آن هم بی‌وجه نیست وَ السَّلَامُ عَلَی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدَى .

علی بن ابراهیم قمی روایتی را در کیفیت صراط بر روی جهنّم

نقل می‌کند؛ و مرحوم صدوق نیز در «امالی» خود ذکر می‌کند؛ این دو نقل یکی است؛ ولی چون در متنش تفاوت جزئی وجود دارد، ما آن را از عین عبارت صدوق ذکر می‌کنیم.

در «امالی» مرحوم صدوق از پدرش از علی از پدرش از علی بن حکم از مفضل بن صالح از جابر از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ سُئِلَ عَنْ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فَقَالَ: أَحْبَبَتْنِي الرُّوحُ الْأَمِينُ أَنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِذَا جَمَعَ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ أَتَى بِجَهَنَّمَ ثِقَادٌ بِأَلْفِ زَمَامٍ؛ أَخَذَ بِكُلِّ زَمَامٍ مِائَةَ أَلْفِ مَلَكٍ مِنَ الْعِلَاطِ الشَّدَادِ لَهَا هَدَّةٌ وَ تَعْيِطٌ وَ زَفِيرٌ وَ إِنِّهَا لَتَزْفِرُ الزَّفْرَةَ.

فَلَوْلَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحْرَهُمْ إِلَى الْحِسَابِ لَأَهْلَكَتِ الْجَمِيعَ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا عُنُقٌ يُحِيطُ بِالْخَلَائِقِ: الْبَرِّ مِنْهُمْ وَالْفَاجِرِ.

فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ مَلَكًا وَ لَا نَبِيًّا إِلَّا نَادَى: رَبِّ! نَفْسِي نَفْسِي؛ وَ أَنْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ تُنَادِي: أُمَّتِي؛ أُمَّتِي!

ثُمَّ يُوضَعُ عَلَيْهَا صِرَاطٌ أَدَقُّ مِنْ حَدِّ السَّيْفِ عَلَيْهِ ثَلَاثُ قَنَاطِرَ،

أَمَّا وَاحِدَةٌ فَعَلَيْهَا الْأَمَانَةُ وَ الرَّحِمُ.

وَأَمَّا الْأُخْرَىٰ فَعَلَيْهَا الصَّلَاةُ .
 وَأَمَّا الْأُخْرَىٰ فَعَلَيْهَا عَدْلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ .
 فَيُكَلِّفُونَ الْمَمَرَّ عَلَيْهِ فَتَحْسِبُهُمُ الرَّحِمُ وَالْأَمَانَةُ ، فَإِنْ
 نَجَوْا مِنْهَا حَبَسَتْهُمْ الصَّلَاةُ ، فَإِنْ نَجَوْا مِنْهَا كَانَ الْمُنتَهَىٰ
 إِلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلًّا وَعَزًّا ؛ وَهُوَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ :
 إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ .
 وَالنَّاسُ عَلَى الصِّرَاطِ فَمُتَعَلِّقٌ وَقَدَمٌ تَزُلُّ وَقَدَمٌ تَسْتَمْسِكُ
 وَالْمَلَائِكَةُ حَوْلَهُمْ يُنَادُونَ : يَا حَلِيمُ أَغْفِرْ وَأَصْفَحْ وَعَدُ
 بِفَضْلِكَ وَسَلِّمْ سَلِّمْ .
 وَالنَّاسُ يَتَّهَمُونَ فِيهَا كَالْفَرَاشِ ، وَإِذَا نَجَّاجَ
 بِرَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَظَرَ إِلَيْهَا ؛ فَقَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ
 الَّذِي نَجَّانِي مِنْكَ بَعْدَ إِيَّاسٍ بِمَنْنِهِ وَفَضْلِهِ ؛ إِنَّ رَبَّنَا
 لَعَفُورٌ شَكُورٌ ^(۱) .

حضرت باقر علیه السلام فرمودند : چون این آیه نازل شد که : جهنم
 را در روز قیامت می آورند ، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از کیفیّت آوردن
 آن سؤال کردند .

«حضرت چنین فرمودند که جبرائیل که روح الامین است برای
 من خبر آورده است که خداوند که هیچ معبودی جز او نیست ، چون
 تمام اهل عالم را از پیشینیان و پسینیان در روز حشر گرد آورد ، و همه را
 مجتمع سازد ، جهنم را در حالی که با هزار دهنه کشیده می شود

۱- «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۷ ص ۱۲۶ و ۱۲۵ و «تفسیر قمی»

می‌آورند؛ و هر دهنه و زمام از آنرا صد هزار ملائکه از فرشتگان غلاظ و شداد می‌گیرند؛ و آن جهنم دارای حرکت و سر و صدا و ناله و فریاد و غیظ و غوغائی است؛ و چنان برافروختگی و صدای زفیر از آن بر می‌خیزد، که اگر هر آینه خداوند عزّ و جلّ حساب خلایق را به تأخیر نمی‌انداخت، همگی از هیبت و دهشت آن به هلاکت می‌رسیدند.

و سپس جهنم گردن خود را بیرون می‌کشد، بطوری که به تمام خلایق احاطه پیدا می‌کند؛ چه خوبان از خلایق و چه بدان از آنها.

در آن حال به قدری وضعیّت سخت است که هیچ آفریده‌ای را که خداوند عزّ و جلّ آفریده است، از بندگانش، چه از فرشتگان، و چه از پیامبران، نیست مگر آنکه همه می‌گویند: ای پروردگار من! به فریادم رس! به فریادم رس! و تو ای پیامبر خدا می‌گوئی: ای پروردگار به فریاد امت من رس! به فریاد امت من رس!

در این حال صراط را بر روی جهنم قرار می‌دهند که از تیزی شمشیر برنده‌تر و تیزتر است؛ و بر روی آن صراط سه پل است یکی از آن سه پل، امانت و رحم است؛ و امّا دویمی، نماز است؛ و امّا پل سوم، عدل پروردگار جهانیانست که هیچ خدائی و معبودی جز او نیست.

در این حال مردم را تکلیف می‌کنند که از روی صراط عبور کنند؛ چون می‌خواهند بگذرند، امانت و رحم آنها را نگه می‌دارد؛ و اگر از آن نجات پیدا کردند و گذشتند، نماز آنها را نگه می‌دارد؛ و اگر از آن نجات یافتند و گذشتند، در آخر کار و انتهای امر خداوند

ربّ العالمین عزّ و جَلّ می‌باشد .

و اینست معنای گفتار خدای تعالی : به درستی که پروردگار تو در کمینگاه است !

و مردم بر روی صراط قرار می‌گیرند ؛ و بعضی واژگونه آویزان می‌شوند و خود را به آن می‌گیرند و گامی می‌لغزد ، و گام دیگر استوار است ؛ و فرشتگان در اطراف آنان پیوسته ندا در می‌دهند :

ای خداوند شکیبیا و حلیم و بردبار! درگذر ، و نادیده بگیر، و بیامرز! و به فضل و رحمت خود باز گرد ؛ و سلامت خود را بفرست ، و رضوان خود را ارائه بده ! و مردم در این حال مانند پروانه به روی هم می‌ریزند .

و چون کسی به رحمت خدا خلاصی پیدا کند و نجات یابد و نگاهی به جهنّم می‌اندازد و می‌گوید :

حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که بعد از یأس و نومیدی ، مرا به فضل و کرمش از دست تو رهانید ! و به درستی که پروردگار ما غفور و شکور است !»

در معنای آیه شریفه : وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ در «علل الشرایع»

از حضرت صادق علیه السلام وارد است که :

لَا يُجَازُ بِهِ قَدَمٌ عَبْدٍ حَتَّى يُسْئَلَ عَنْ رُبْعٍ : عَنْ شَبَابِهِ
فِيمَا أُبْلَاهُ ؛ وَ عَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ ؛ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ
أَيْنَ جَمَعَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ ؛ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ .^(۱)

۱- «رسالة الانسان بعد الدنيا» (معاد) علامه طباطبائی مدظله ، نسخه

«حضرت در تفسیر این آیه که می‌گوید: آنان را متوقف کنید که باید مورد بازپرسی قرار گیرند؛ می‌فرماید:

«گام هیچ بنده‌ای نمی‌تواند از صراط بگذرد، مگر آنکه، از چهار چیز از او سؤال می‌کنند: از جوانیش که آن را در چه چیز پیر کرده است؟ و از عمرش که در چه چیز سر آورده است؟ و از مالش که از کجا اندوخته است و در کجا مصرف کرده است؛ و از محبت ما اهل بیت.»

علی بن ابراهیم قمی در «تفسیر» خود از حضرت صادق علیه السلام و صدوق در «امالی» و «علل الشرایع» از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که: **إِنَّ الْمَسْئُولَ عَنْهُ وَوَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام** ^(۱).

«آنچه را که از انسان سؤال می‌کنند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.»

و از «مجمع البیان» از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که:

تَقُولُ النَّارُ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: جُزِيَا مُؤْمِنٌ فَقَدْ أَطْفَأَ نُورَكَ لَهَبِي ^(۲).

«در روز قیامت آتش به مؤمنین می‌گوید: ای مؤمن زود از نزد من بگذر! زیرا که نور تو فروزش و شعله مرا خاموش کرده است!»

و نیز از رسول الله روایت است که: **إِنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا فَ قَالَ: إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ قَالَ بَعْضُهُمْ: أَلَيْسَ قَدْ وَعَدْنَا**

۱ و ۲- «رسالة الانسان بعد الدنيا» (معاد) علامه طباطبائی مدظله نسخه

رَبَّنَا أَنْ تَرَدَّ النَّارَ ؟ فَقَالَ : قَدَوْ رَدُّمُوهَا
وَهِيَ خَامِدَةٌ^(۱) .

چون از حضرت رسول اکرم ﷺ سؤال کردند از تفسیر این آیه شریفه که می گوید : هیچ یک از شما نیست مگر آنکه داخل در آتش می شود .

حضرت فرمودند : چون اهل بهشت داخل در بهشت می گردند ، بعضی از آنها از یکدیگر می پرسند : مگر خداوند به ما چنین وعده ای نداده بود که ما وارد در آتش می شویم ؟!

آنها در پاسخ می گویند : آری شما در آتش وارد شدید ، لیکن آن خاموش بود !

جهنم مظهر دنیاست انبیاء و اولیای خدا هم در دنیا آمده اند ؛ ولیکن دل نبستند عبور کردند و رفتند ؛ و لذا در آخرت هم هنگام عبور از جهنم آتش خامد است ، مشتعل و بر افروخته نیست ؛ برای آنان آتش برزد و سلام است ؛ چون نفس امّاره در تحت اختیار آنهاست ، نه مسلط و مُسَیْطِر .

در «تفسیر صافی» در تفسیر آیه کریمه : إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

از «معانی الاخبار» از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده است که :

هِيَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ هُمَا صِرَاطَانِ : صِرَاطٌ فِي

الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ فَأَمَّا الصِّرَاطُ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ

۱- «رسالة الانسان بعد الدنيا» (معاد) علامه طباطبائی مدظله نسخه

الإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةُ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَاقْتَدَى
بِهَدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جَسْرُ جَهَنَّمَ فِي الآخِرَةِ
وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي
الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ^(۱).

«صراط مستقیم راه به سوی معرفت خداست؛ و صراط دو صراط است: یکی صراط در دنیا؛ و یکی در آخرت؛ پس آن صراطی که در دنیاست همان امام واجب‌الاطاعه است، هرکس او را در دنیا بشناسد و از هدایت او و راهنمایی‌های او پیروی کند، به خوبی از صراطی که پُلی است بر روی جهنم در آخرت عبور می‌کند.

و کسی که او را در دنیا نشناسد، پایش در هنگام عبور از صراط در قیامت می‌لغزد، و بر اثر آن در آتش دوزخ واژگون می‌گردد». و در روایت دیگری وارد است که: نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ^(۲) «فقط و فقط ما صراط مستقیم هستیم».

و در بعضی از روایات آمده است: هُوَ صِرَاطُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^(۳).

«صراط مستقیم فقط صراط علی بن ابیطالب است».

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که: إِنَّ الصِّرَاطَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام^(۴).

«به درستی که حقاً و واقعاً صراط، همان نفس مقدس

امیرالمؤمنین علیه السلام است.»

۱ و ۲ و ۳- «تفسیر صافی» در سوره حمد ص ۵۴ از طبع اسلامیة

باری با تأمل و دقت در این روایات که از مصادر وحی نازل شده است به خوبی اباحتی را که درباره صراط نمودیم، روشن می‌شود؛ که صراط، ظاهری دارد و باطنی؛ ظاهرش همان راه و منهاج امام است و باطنش حقیقت ولایت است که در روز بازپسین به صورت جسری به روی دوزخ کشیده می‌شود؛ و موجب نجات مردم از ورود در آن می‌گردد.

مرحوم محدث قمی گفته است: تمام حروف مقطعه از اوائل سوره‌های قرآن را جمع کرده‌اند و مکررات از آن را حذف کرده‌اند و بقیه را که با هم ترکیب نموده‌اند چنین در آمده است: **عَلَىٰ صِرَاطُ حَقِّ نُمُسِكُهُ**. **عَلَىٰ** راه حق است که ما او را اتخاذ می‌کنیم و می‌گیریم؛ و یا چنین در آمده است: **صِرَاطُ عَلِيٍّ حَقُّ نُمُسِكُهُ** راه علی حق است که ما آن را می‌گیریم و اتخاذ می‌کنیم^(۱).

و نیز فرموده است که در «تفسیر حضرت امام حسن عسگری» **الْبَلَدِ** آمده است که: **تَعْلُقُ مُجَبِّي فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا فِي الْقِيَامَةِ بِأَهْدَابِ^(۲) مِرْطِبَهَا^(۳) مَمْدُوداً عَلَى الصِّرَاطِ^(۴)**.

در روز قیامت مَحَبَّانِ فَاطِمَه صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا، خود را به

۴ و ۱- «سفینة البحار» حرف صراط، ج ۲ ص ۲۸

۲- هُدْبٌ وَ هُدْبٌ مَزْكَانٌ را گویند و به معنای ریشه‌های اطراف لباس نیز می‌آید و جمع آن اهداب است.

۳- مرط به کسر میم به معنای لباس نمدوخته است و همچنین به لباس‌های بلند از پشم و نحو آن گویند و جمع آن مروط است.

ریشه‌های چادر فاطمه در حالی که به روی صراط کشیده شده است ، آویزان می‌کنند ؛ و خودشان را بدان می‌بندند . در اینجا مناسب است این بحث صراط را با روایتی که از «جامع الاخبار» نقل شده است تیمناً و تبرکاً خاتمه دهیم : حضرت فاطمه صلوات الله علیها به پدرش گفت : ای پدر به من خبر بده که مردم در روز قیامت چگونه‌اند؟! حضرت رسول الله فرمودند : همه مشغول خود هستند ؛ و در آنجا کسی به کسی نگاه نمی‌کند : نه پدر به سوی فرزندش ؛ و نه فرزند به سوی مادرش ! فاطمه گفت : در وقت بیرون آمدن از قبرها به بدن خود کفن دارند؟! فرمود : ای فاطمه ! کفن‌ها می‌پوسد و بدن‌ها باقی می‌ماند ؛ ولیکن عورت مؤمن پوشیده می‌شود ، و عورت کافر ظاهر می‌گردد! فاطمه گفت : عورت مؤمنان را چه می‌پوشاند؟ فرمود : نوری از آنها می‌درخشد و تألؤ می‌کند که از شدت آن ، اجسام خود را نمی‌بینند! فاطمه گفت : ای پدر ! من در روز قیامت تو را در کجا ببینم؟! فرمود : مرا در سه جا ببین : در پای میزان اعمال بین ! که من ندا می‌کنم : ای پروردگار من ! سنگین کن ترازوی عمل کسی را که شهادت به لا إله إلا الله داده است ؛ و مرا در نزد نامه اعمال بین ! در وقتی که باز می‌شود و من در آنجا ندا می‌کنم : ای پروردگار من ! با امت من حساب را آسان کن ! و مرا در کنار جسر جهنم در مقام شفاعت من ببین ! در آنجائی که هرکس مشغول به خود است و من مشغول به امت خود هستم و ندا می‌کنم : ای پروردگار من امت مرا سلامت بدار و پیامبران همگی در اطراف من هستند و همگی می‌گویند : بار

پروردگارا امت محمد را سالم بدار و رسول الله فرمودند : خداوند حساب تمام مخلوقات را می‌رسد مگر کسی که به خدا شرک آورده است و از او حساب نمی‌کشد و او را امر به آتش می‌کند .^(۱)

۱- «بحار الانوار» ج ۷ صفحه ۱۱۰ و ۱۱۱.

مجلس پنجاه و چهارم

حقیقت میزان اعمال در قیامت

بسم الله الرحمن الرحيم

(مجلس پنجاه و چهارم)

الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله
على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان
الى يوم الدين .

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم :

وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا
أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ .

(آیه ۸ و ۹ از سوره ۷ اعراف)

«پس در روز قیامت ، وزن حق است ؛ بنابراین کسانی که
میزان‌های آنان سنگین باشد آنها رستگارانند ؛ و کسانی که میزان‌های
آنان سبک باشد ، آنها کسانی هستند که به علت ستم و ظلم به آیات
ما ، نفوس خود را باختند ؛ و زیان کار شدند .»

حق یعنی واقعیت ، در مقابل باطل ؛ یعنی چیز غیر واقع و توهمی
و تخیلی ؛ آنچه در خارج تحقق دارد و ما بازاء خارجی دارد آن را
حق می‌گوئیم ؛ و آنچه اصالت و تحققى ندارد و روی خیال و وهم

واعتبار دور می‌زند، آن را باطل می‌نامیم؛ و آن عالم عالمِ حقّ است در مقابل عالمِ باطل.

آن عالم لبرِ قرار است در مقابل دارِ مجاز؛ دارِ تحقّق و واقعیت است در مقابل دارِ اعتبار، عالم ثبوت و استقرار است در مقابل عالم وهم و خیال؛ بنابراین آنچه در آنجا واقعیت دارد دارای وزن است؛ و آنچه واقعیت ندارد وزن ندارد.

فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «کسانی که میزانشان سنگین است آنان فقط رستگارند». وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ.

«و کسانی که میزان‌های آنها سبک است و وزن ندارد، آن کسانی هستند که به پاداش ستم و ظلمی که سابقاً در دنیا به آیات ما می‌نموده‌اند، در معامله نفوس خود، زیانکار شده‌اند؛ و نفوس و جان‌های خود را بدون دریافت ارزش واقعی خود از دست داده و دست خالی از این معامله بیرون آمده‌اند.»

از این آیه چند استفاده می‌توان نمود:

یکی آنکه می‌فرماید: فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ «کسی که میزان‌های او سنگین است»؛ و نمی‌فرماید:

وَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ «کسی که میزان او سنگین است»؛ و از اینجا

به دست می‌آید که انسان در روز قیامت یک میزان ندارد بلکه میزان‌هایی دارد و آن کسانی که میزان‌هایشان سنگین است چنینند؛ و آن کسانی که میزان‌هایشان سبک است چنانند.

در روایت وارد است که تعبیر موازین به صیغه جمع به اعتبار تعدد انواع اعمال و اصناف کردار انسان است؛ و گرنه حق، میزان واحد است؛ و حق، واحد است؛ و میزان، واحد است.

و دیگر آنکه در این آیه شریفه، فقط میزان عمل رستگاران سنگین است؛ و اقا بدکاران و زیانکاران میزان عملشان سبک است؛ نه اینکه تمام افراد بشر در میزان عملشان سنگینی به درجات و مراتب مختلف بوده باشد؛ حال باید دید که این میزان عمل چگونه است؟

آیا یک ترازو می‌آورند و اعمال خوب را در یک کفه می‌ریزند؛ و اعمال بد را در کفه دیگر؛ و آن کسی که اعمال خوبش سنگین‌تر است سعادت‌مند؛ و آن کسی که اعمال بدش سنگین‌تر است او زیانکار و خاسر و شقاوتمند است؟ اگر اینطور بود باید بفرماید:

فَمَنْ ثَقُلَتْ حَسَنَاتُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ

سَيِّئَاتُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا

بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ.

«پس کسی که نیکوئی‌های او بر بدی‌ها و گناهانش غلبه کند و سنگین‌تر آید، ایشان رستگارانند؛ و کسی که زشتی‌ها و بدی‌های او بر حسنات و خوبی‌هایش غلبه کند و سنگین‌تر آید، آنان زیانکارانند.»

با آنکه چنین نفرموده است؛ نمی‌گوید: بهشتیان میزان عمل خویشان سنگین است؛ و دوزخیان میزان عمل بدشان سنگین است؛ بلکه در این آیه و آیات دیگر وارد است که رستگاران میزان عملشان سنگین است؛ و ظالمان و زیانکاران میزان عملشان سبک است؛ گویا

اعمال بد اصولاً وزن ندارند؛ و ثقل و سنگینی ندارند. آنجا فقط خفت و سبکی است.

واز اینجا استفاده می‌شود که آنچه در بین مردم یعنی عوام از آنها معروف است که در روز قیامت در یک کفه از ترازو اعمال خوب را می‌گذارند و در کفه دیگر اعمال بد را می‌گذارند؛ و اگر کفه اعمال خوب سنگینی کرد و پائین آمد، انسان را به بهشت می‌برند؛ و چنانچه کفه اعمال بد سنگینی کرد به جهنم می‌برند؛ یک حرف من در آوردی است و ساخته و پرداخته خود آنها؛ و در این باره نه آیه‌ای داریم و نه روایتی.

بلکه آیات قرآن واز جمله همین آیه‌ای را که تفسیر نمودیم مخالف این سلیقه است؛ و همگی آیات اتفاق دارند بر اینکه اعمال خوب وزن و سنگینی دارند؛ و اعمال بد اصلاً وزن ندارند؛ و سبک است. و ترازوی اعمال نیکان سنگین است؛ و ترازوی اعمال بدان سبک است؛ و تبه‌کاران اصلاً وزن ندارند؛ و خداوند برای آنان در روز بازپسین وزنی و میزانی قرار نمی‌دهد؛ و سنگینی و ثقلی ابداً ندارند.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا.

(آیه ۱۰۵ تا ۱۰۳ از سوره ۱۸ کهف)

«بگو ای پیامبر! آیا من شما را آگاه کنم از آن کسانی که کردارشان از همه زیان کارتر و خسران بارتر است؟ آنان کسانی هستند که کوشش و جدیت آنان در زندگانی پست و حیات حیوانی عالم دنیا گم شد و تبه شد، در حالی که خود چنین می‌پنداشتند که کار خوبی انجام می‌دهند؛ آنان کسانی هستند که به آیات الهیه و نشانه‌های پروردگارشان کافر شدند؛ پس اعمال آنها همگی حبط و نابود می‌شود؛ و ما در روز قیامت برای آنها میزانی قرار نمی‌دهیم».

در اینجا خداوند می‌فرماید: **وَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا**؛ ما اصولاً برای چنین افراد گمراهی میزان نمی‌گذاریم؛ زیرا آنان وزنی ندارند؛ در حالی که اگر اعمال زشت هم دارای وزن بود، باید میزان آنها از نقطه نظر زشتی و پلیدی از همه سنگین‌تر باشد؛ ولیکن چون اعمالشان بسیار زشت است؛ و شائبه‌ای از خوبی ندارد بنابراین میزانشان سبک نیست که بگوئیم: مقدار کمی از خوبی‌ها ترازو را سبک کرده است؛ بلکه اصلاً میزانشان هیچ وزن ندارد؛ به طوری که به آن سبک و خفیف هم نمی‌توان گفت؛ بلکه هیچ است.

و از طرف دیگر داریم، آن کسانی که میزانشان سنگین است، اعمالشان و میزانشان رو به بالا می‌رود؛ و آن کسانی که میزانشان سبک است رو به پائین می‌رود؛ این هم باید رسیدگی شود یعنی چه؟

در اینجا یعنی در عالم طبیعت ما معمولاً چیزهائی را که توزین می‌کنیم، اگر سنگین باشد، رو به پائین می‌آید؛ و اگر سبک باشد، رو به بالا؛ اما در آن عالم مطلب بعکس است. آیه‌ای در قرآن کریم

داریم که می فرماید :

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ

(آیه ۱۰ از سوره ۳۵ فاطر)

«کلمه طیب و پاک و پاکیزه به سوی خدا بالا می رود و صعود می نماید ؛ و عمل صالح آن کلمه طیب را بالا می برد ؛ کلمه طیب همان روح مؤمن است ؛ و همان نتیجه و حالت و صفت خاصی است که از ایمان به دست می آید که به سوی خدا بالا می رود ؛ و آنچه موجب می شود که این روح پاک و طیب مؤمن به سوی خدا بالا رود ، عمل صالح است .

عمل صالح ، روح را نیرو می بخشد ؛ و برای صعود به درجات قرب حضرت حق مدد می دهد ؛ و عیناً مانند بنزین است که موجب بالا رفتن طیاره و هواپیما می شود ؛ غایه الامر این در عالم طبیعت است و آن در عالم معنی و ملکوت .

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

دَرَجَاتٍ (آیه ۱۱ از سوره ۵۸ مجادله)

«خداوند کسانی را که از شما ایمان آورده اند ، و کسانی را که به آنان علم داده شده است به درجات و مراتبی بالا می برد ؛ پس صاحبان علم و ایمان در درجاتی صعود می کنند و بالا می روند ؛ و ثقل و واقعیت آنها به بالا رفتن است نه به پائین آمدن .»

و نیز داریم : لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ

رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (آیه ۴ و ۵ از سوره ۹۵ والتین)

«به تحقیق که هرآینه ما انسان را دربهترین قوام و سازمان وجودی ایجاد کردیم؛ و آفریدیم؛ و سپس او را درپائین‌ترین درجاتِ سِفْل و پستی پائین آوردیم.»

و از اینجا معلوم می‌شود آنجائی که از همه جا پست‌تر است بالا نیست که سبک باشد؛ بلکه جائی است که از همه جا پائین‌تر است؛ چون سِفْل در مقابل عُلُو است؛ و به معنای مکان پائین است.

و بنابراین تمام چیزهائی که ارزش معنوی ندارند؛ پائین می‌آیند؛ و مکان بالا محل و مرتبه پاکان و محل و منزله پاکى و طهارت است.

و نیز در آیه قرآن داریم: **فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً**

فَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ (آیه ۱۷ از سوره ۱۳ رعد)

«پس کف روی آب و روی سیل از بین می‌رود؛ و هیچ اثری از آن باقی نمی‌ماند؛ و اما آنچه به مردم فایده می‌رساند، در روی زمین باقی می‌ماند و مستقر می‌شود و درنگ می‌کند.»

پس چرا اعمال حسنه انسان که در آن عالم ثقیل است و وزن دارد رو به بالا می‌رود؟ و اعمال سیئه انسان که در آنجا سبک است رو به پائین؟ و چرا بخلاف این عالم است؟

برای اینکه این عالم عالم ماده است؛ عالم ماده واقعیتش در بطن ماده است؛ و ترازوهائی را که در این دنیا کار می‌کنند چون ترازوی مادّی است، و بر اساس قوه جاذبه زمین است، و بر این اصل اشیاء

دارای ثقل می‌شوند ، هر کدام سنگین‌تر است رو به پائین و هر کدام سبک‌تر است رو به بالا می‌رود .

اما آن عالم عالم ماده نیست ؛ و بر این اصل ، اعمال را نمی‌سنجند که رو به مرکز زمین مجذوب شوند .

آنجا عالم علوی است ؛ و هر چیز به اصل خود برمی‌گردد ، و به منبع و سرچشمه خود می‌پیوندد و ملحق می‌شود . پس هر عمل خوب به مرکز اسماء و صفات حقّ متعال می‌رود ؛ و کلام طیب نیز به سوی ذات حقّ می‌رود .

در آنجا هر عمل را با واقعیت اندازه‌گیری می‌کنند ؛ و چون آن عالم ، عالم علوی است در مقابل عالم سفلی ، هر عمل که واقعیتش بیشتر باشد بالاتر می‌رود ؛ رو به اسماء و صفات حقّ می‌رود ؛ رو به خود حقّ می‌رود .

و هر عمل که حقیقتش کمتر باشد رو به آن طرف نمی‌رود رو به عالم قُرب نمی‌رود ؛ رو به بُعد می‌رود و عالم بُعد ، پائین است و سافل و عالم اُبعد عالم اسفل و اسفل السّافلین است .

بنابر آنچه گفته شد ، معلوم می‌شود که آیاتی که دلالت دارد بر آنکه کلمه طیب به سوی خدا بالا می‌رود ؛ و خداوند مؤمنان و اهل علم را بالا می‌برد ، برای اینست که در آنجا مرکز ، بالاست ؛ و هر کس واقعیتش بیشتر باشد ، ثقلش بیشتر است ؛ و به سوی مرکز که در بالاست می‌رود ؛ و هر کس ثقلش کمتر باشد از آن مبدء دور می‌شود .

چون این مطالب معلوم شد ، اینک وقت آن رسیده است که

ببینیم ترازوهائی را که با آنها اعمال انسان را در روز قیامت اندازه می‌گیرند چه شکل است؟ چون یکی از عوالمی را که در پیش داریم عالم میزان است؛ بحث‌هایی که در قیامت شد یکی بحث قیام انسان در پیشگاه پروردگار بود؛ یکی عالم عرض؛ و یکی عالم حشر، و یکی عالم نشر؛ و سپس عالم نامه اعمال و تطایر کُتُب، و بعد از آن عالم شهادت بود، و عالم صراط، و حالا نوبت عالم میزان است؛ و انشاء الله تعالی بعداً به ترتیب عالم حساب، و عالم جزاء، و عالم اعراف، و عالم شفاعت و عالم میاه اربعه و آب کوثر، و کیفیت جوشیدن چشمه کوثر، و عالم بهشت و جهنم و خلود به طور مفصل بحث خواهد شد.

و برای آنکه عالم میزان خوب مشخص و مفهوم شود، نیازمند به دو مقدمه‌ای که در عالم صراط گفتیم می‌باشیم؛ و مقدمه اول در اینست که معنای میزان چیست؟ و آیا حتماً میزانی که در آنجا کار می‌گذارند مانند میزان و ترازوهائیکه در دنیا کار می‌گذارند و دارای دو کفه است؟ و یا آنکه میزان به شکل دیگر است؟

نیز در آن صورت روشن می‌شود که چرا در قرآن کریم می‌فرماید: *فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ وَ يَا مَنْ حَقَّتْ مَوَازِينُهُ*؛ و نمی‌فرماید: *فَمَنْ ثَقُلَتْ حَسَنَاتُهُ وَ يَا مَنْ ثَقُلَتْ سَيِّئَاتُهُ*.

أما مقدمه اول آنست که الفاظی که در لغت وضع شده است دارای معانی عامه و کلیه هستند؛ و ما درباره توضیح این حقیقت در مباحث صراط مثال به چراغ زدیم؛ و خوب واضح شد که چگونه

خصوصیت‌های فردی دخالت در معنای الفاظ ندارد. و در اینجا مناسب است ترجمهٔ عین عبارت مرحوم فیض: ملاً محسن کاشانی را که در «تفسیر صافی» آورده‌اند چون حائز اهمیت است بیان کنیم:

«هرمعنائی از معانی یک حقیقت روحی دارد؛ و یک صورت و قالبی؛ و کثرت و تعدد صورت‌ها و قالب‌ها به حقیقت واحده‌ای که جان و روح معنی است می‌باشد؛ و الفاظ در لغت برای حقایق و ارواح معانی وضع شده‌اند؛ و چون آن حقایق و ارواح، در قالب‌ها و صورت‌ها موجود است لذا به واسطهٔ اتحادی که معانی با قالب‌ها دارند، الفاظ در آن قالب‌ها و صورت‌ها استعمال می‌گردند.

مثلاً لفظ قلم وضع شده است برای آلتی که با آن صورت‌ها را در روی لوح‌ها نقش کنند؛ بدون آنکه در نظر گرفته شده باشد که آن قلم از نی باشد و یا از آهن؛ و یا غیر از آنها؛ بلکه در نظر نیز گرفته نشده است که آن قلم از جسم باشد، و نه آنکه آن نقش، محسوس باشد یا معقول؛ و نه آنکه آن لوح از کاغذ باشد و یا از چوب؛ بلکه فقط چیزی باشد که در آن بتوان نقش نمود؛ و اینست حقیقت لوح و روح و معنای لوح و تعریف لوح.

و بنابراین اگر در عالم وجود چیزی باشد که به واسطهٔ آن بتوان نقش علوم را در الواح دل‌ها نمود بطور اولی و احق باید بتوان بر آن نام قلم نهاد؛ خداوند تعالی می‌فرماید: **عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَالَمْ يَعْلَمْ** (آیهٔ ۴ و ۵ از سورهٔ ۹۶ علق) «خداوند با قلم تعلیم کرد؛ تعلیم کرد به انسان چیزهایی را که نمی‌دانست».

بلکه آن قلم حقیقی است به جهت آنکه حقیقت قلم و روح قلم و تعریف قلم در آن موجود است ، بدون آنکه با آن قلم معنوی چیزی باشد که خارج از معنای قلم بوده باشد .

و همچنین است میزان . مثلاً ؛ چون آنرا در لغت وضع کرده‌اند برای معیاری که با آن مقادیر را بسنجند ؛ و این معنای واحدی است که حقیقت و روح میزان است ؛ و قالب‌ها و صورت‌های مختلفی دارد که بعضی از آنها جسمانی است و بعضی روحانی .

پس تمام چیزهائی که با آن اشیاء را می‌سنجند میزان نامیده می‌شود ؛ مانند ترازوهائی که دو کفّه دارد و با آن اجرام و سنگینی را اندازه‌گیری می‌کنند ؛ و مثل قپان و نحو هما ؛ و مانند آنچه را با آن اوقات و ارتفاعات ستارگان را می‌سنجند مثل اُسْطْرلاب ؛ و آنچه را با آن دایره‌ها و قوس‌ها را اندازه می‌گیرند همچون پرگار ؛ و آنچه را که با آن ستون‌ها و دیوارها را می‌سنجند ، مثل شاقول ؛ و مانند آنچه را با آن خط‌ها را اندازه می‌گیرند مثل خط کش ؛ و آنچه را که با آن شعرها و قافیه‌ها را اندازه‌گیری می‌کنند ، مثل علم عَرُوض ؛ و مانند آنچه را که با آن فلسفه را اندازه می‌گیرند و صحّت و سقم آنرا می‌سنجند مثل علم منطق ؛ و آنچه را که با آن بعضی از مُدْرکات را می‌سنجند مثل حسّ و خیال ؛ و آنچه را که با آن همه این معیارها می‌سنجند مثل عقل کامل^(۱) . و نیز فرماید : و بالجمله میزان هر چیز بر حسب خود آن چیز

۱- «تفسیر صافی» ، در مقدمه چهارم از مقدمات دوازده‌گانه‌ای که از نفیس - ترین مطالب است ؛ و آنها را مرحوم فیض به عنوان مقدمه براین تفسیر آورده است ؛ از طبع وزیری ، ج ۱ ص ۱۹ .

است ؛ و آن معیاری است که با آن اندازه آن چیز را معین می‌کنند . پس میزان مردم در روز قیامت آن چیز است که قدر هر انسانی را و قیمت او را بر حسب عقیده و اخلاق و کردارش مشخص کند و معین نماید ؛ برای آنکه مردم طبق آن معیار مورد جزای الهی قرار گیرند .

و این معیار غیر از انبیاء و اوصیاء آنان چیزی نخواهد بود ، زیرا که فقط قدر و قیمت مردم ، و مقدار خوبی‌ها و بدی‌های آنان ، بر حسب اندازه‌گیری با آنها ، و با متابعت شرایع آنان و پیروی از آثارشان ، و ترک متابعت و پیروی ؛ و با قُرب و نزدیکی به سیره و منهاجشان ، و با بُعد از روش و رویه آنها معین می‌شود .

پس بنابراین میزان هر امتی پیامبر آن امت ، و وصی آن پیامبر ، و شریعتی است که آن پیامبر ، آورده است ؛ پس کسانی که حسنات آنان سنگین و بسیار باشد ، آنها از رستگارانند ؛ و کسانی که حسناتشان سبک و اندک است ، آنها افرادی هستند که به نفوس خود با ستم و ظلمی که به آنها روا داشته‌اند ، آنها راتباه و فاسد ضایع کرده‌اند ؛ از جهت آنکه پیامبران و اوصیاءشان را تکذیب نموده و از سیره و منهج آنها پیروی ننموده‌اند .

و در «کافی» و «معانی الاخبار» از حضرت صادق علیه السلام روایت

است که :

إِنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ : وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقُسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ؛ قَالَ : هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ وَ فِي رِوَايَةٍ

أُخْرَى : تَحْنُ الْمَوَازِينُ الْقِسْطُ^(۱).

از این آیه مبارکه : «که ترازوهای قسط و عدل را در روز قیامت قرار می‌دهیم ، پرسش کردند ، حضرت فرمودند : مراد از ترازوهای قسط و عدل پیامبران و اوصیای آنها هستند .»

و در روایت دیگر وارد است که معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فرموده‌اند : ما میزان‌های قسط هستیم .

باری این مطلب اخیر را که مرحوم فیض در سوره اعراف در ذیل آیه وَ مَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بیان فرموده است به منزله مقدمه دوم است برای مطلبی که ما می‌خواستیم بیان کنیم و بنابراین نتیجه مطلوب بسیار روشن است :

بنا بر مقدمه اول به دست آمد که الفاظ از جمله لفظ میزان و ترازو برای معانی عامه وضع شده‌اند و بنابر مقدمه دوم به دست آمد که خداوند در روز قیامت برای اعمال و موقعیت و وضعیت انسان میزان قرار می‌دهد ؛ و نتیجه از ضم این دو مقدمه این می‌شود : که ترازو و میزان اعمال برای انسان ، انبیاء و اوصیاء ، و راه و روش آنها و شریعت و سلوک آنها به سوی خداست ، و با این میزان عمل هر فردی از افراد امت‌های گذشته و آینده را اندازه‌گیری می‌نمایند ؛ و با این معیار می‌سنجند .

۱- «تفسیر صافی» ج ۱ ، از طبع وزیری ص ۵۶۵ ، در تحت تفسیر آیه :

وَمَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ

بیان تفصیلی در و اینک که بحمد الله این دو مقدمه و نتیجه
معنای میزان مرتباً بر آن اجمالاً معلوم شد ، برای توضیح
و تبیین این حقایق ، آن دو مقدمه و نتیجه را بطور مشروح بیان
می‌کنیم :

اما مقدمه اول : میزان یعنی ترازو و آلت سنجش ؛ اول که
ترازوی دو کفه‌ای بود و اطراف آن زنجیرهای بلندی آویزان
بود و در رأس آن شاهین قرار داشت به آن میزان می‌گفتند ؛ سپس به
ترازوهائی که با دو کفه بوده و زنجیر ندارد و شاهین آن پائین است
به همان عنایت اولیه میزان می‌گویند و سپس به قبان که یک کفه بیشتر
ندارد و به باسکول و قبان‌های اهرمی و فنری به یک منوال و یک عنایت
ترازو و میزان می‌گویند .

و باز ملاحظه می‌شود که لفظ میزان را برای خصوص وزن
اشیاء وضع نکرده‌اند ؛ بلکه میزان یعنی آلت سنجش از هر چه
می‌خواهد بوده باشد ؛ بدیهی است که آلت سنجش هر چیزی غیر از
اصناف و انواع چیزهای دیگر است .

به آلت سنجش مقدار مصرف کیلو وات برق ، کتور یا
میزانیه برق گویند ؛ به آلت سنجش میزان قدرت برق و قوه الکترو
موتوری و ولت مِتر گویند به آلت سنجش میزان شدت عبور کمیّت
مصرف برق آمپر مِتر گویند به آلت سنجش مقاومت محلی جریان
برق اهم مِتر گویند تمام اینها در عین اختلاف ، میزانیه و ترازوست .
به آلت سنجش حرارت بدن درجه و ترمومتر گویند و به هریک از

آلات سنجش فشار خون، و ضربان قلب، و به آلت سنجش میزان باد، و فشار هوا، و زلزله، و حرارت جو، میزانیه گویند؛ با آنکه ساختمان هر یک از آنها و وظیفه محوله به آنها کاملاً با دیگری مغایرت دارد؛ ولی در عین حال به همه میزانیه گویند.

میزانیه لفظ عامی است که به همه گفته می شود؛ و میزان سنجش هر چیز متناسب با آنست؛ میزان سنجش آب غیر از حرارت، و میزان سنجش ضربان قلب، غیر از ترازوی هیزم کشی است.

و باز ملاحظه می شود که به معیارها و میزانهای سنجش معنویات چون محبت و سخاوت و شجاعت هم میزان می گویند؛ ولی دیگر آن میزانیه ها جسم نیست؛ و مادی نیست.

اگر بخواهیم محبت کسی را اندازه بگیریم؛ و ببینیم که مثلاً زید چقدر محبت دارد، بالاخره باید میزانی داشته باشد؛ چون مقدار محبت در افراد بشر مختلف است؛ و حتماً باید شاخصی موجود باشد که آن را میزان قرار دهیم و با آن اندازه بگیریم؛ آن شاخص کدامست؟ و باید به چه شکلی بوده باشد؟

اگر بخواهیم خضوع و خشوع و عبودیت و تقوی و صدق و غیرت و حمیت و ایثار و انفاق و جهاد و شجاعت و صفات حسنه دیگر و فنای از هستی مجازی و بقاء به حق و تجلی اسماء و صفات و درجه فناء و مرتبه بقاء را بسنجیم، باید با چه معیار و میزانی اندازه گیری کنیم؟ آیا اینها دارای مراتب و درجات مختلف هست یا نه؟ و در صورت اختلاف، میزان سنجیدن و اندازه گرفتن آنها چیست؟

و بعد از آنکه دانستیم که میزانیه هر چیز باید متناسب با خود آن چیز بوده باشد، چنانچه ما را در قیامت ببرند و بخواهند این صفات ما را بسنجند؛ دیگر در آنجا وزن بدن به درد نمی خورد، چند کیلوگرم است؟ و ماه رمضان چقدر از بدنت را کم کرد؟ با بدن و وزن او کاری ندارند.

آنجا می گویند: چقدر محبت آوردی؟ خضوع و خشوعت نسبت به حق چه اندازه است؟ درجه عبودیتت چه مقدار است؟ ایثار و گذشتت چقدر بوده است؟ معرفت به ذات حق تعالی و درجه یقین و مرتبه ایمان چه اندازه است؟ خلوص و اخلاص چقدر آوردی؟ اینها را باید اندازه گیری کنند و بسنجند؛ و طبق آن مقام و درجه دهند؛ درجات بهشت و مراتب ثمانیه آن بر حسب مقادیر مختلف از اینهاست؛ و درکات دوزخ و درهای هفتگانه آن بر حسب مراتب فقدان و نابودی و نیستی اینهاست؛ و بنابراین باید با چه معیاری سنجیده شود تا دقیقاً اجر و پاداش و عقاب انسان مشخص و معین شود؟

و اما مقدمه دوم آنکه در آیات مبارکات و روایات وارده از ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه عليهم اجمعین وارد است که خداوند در دنیا برای اعمال انسان میزانی قرار داده است؛ و در آخرت نیز اعمال را توزین می کنند؛ ولیکن در هیچ آیه و خبری دیده نمی شود که در یک کفه ترازوی اعمال، حسنات و در کفه دیگر سیئات را می گذارند. بلکه آیات و روایات همه در دلالت بر این مطلب اتفاق دارند که حسنات دارای ارزش و ثقل بوده و سیئات بی ارزش و بدون

ثقل است ؛ و در آن عالم ربوبی آنچه که دست انسان را می‌گیرد حسنات است و سیئات در آنجا تاب مقاومت و ایستادگی ندارند . کسی که اعمال نیکوی او زیاد باشد میزان او سنگین است ؛ و کسی که اعمال نیکویش کم باشد میزانش سبک است و سیئات موجب خفت و سبکی میزان می‌گردد .

در کتاب «توحید» صدوق در تفسیر آیه شریفه : **فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ...** از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد است که :

قَالَ : إِنَّمَا يَعْنِي الْحِسَابَ ؛ تُوَزَنُ الْحَسَنَاتُ وَالسَّيِّئَاتُ ؛ وَالْحَسَنَاتُ تَقِلُّ الْمِيزَانَ وَالسَّيِّئَاتُ خِفَّةُ الْمِيزَانِ .

حضرت فرمودند : «خداوند از این آیه چنین اراده فرموده است که : حسنات ، هم خوبی‌ها و هم بدی‌ها را اندازه می‌گیرد . و حسنات سنگینی میزان است . و سیئات سبکی آن است .»

یعنی میزان و معیار تمام خوبی‌ها و بدی‌هایی را که انسان در دنیا به جای آورده است حسنات است . اعمال حسنه و اعمال سیئه انسان را با معیار و میزان عمل نیک می‌سنجند ؛ در آنجا شجاعت حسن یک میزان دارد ؛ سخاوت نیکو یک میزان دارد ؛ عبودیت و عفت نیکو هر کدام یک میزان دارند ؛ و تمام مراتب شجاعت انسان را از خوب و بد با آن میزان شجاعت اندازه‌گیری می‌کنند ؛ و تمام مراتب عبودیت انسان را از مراتب خوب و پسندیده ، و یا از مراتب بد و نکوهیده با آن میزان عبودیت می‌سنجند ؛ و هکذا در تمام صفات و اخلاق و ملکات ،

در هر کدام یک معیار و میزان بنحوصی است که آن صفت را با آن می‌سنجند .

حال که این دو مقدمه به طور مشروح و مفصل ذکر شد ؛ می‌گوئیم : مراد از میزان اعمال در روز قیامت نمونه کامل حُسن و تقوی و صبر و ایثار و جهاد و ورع و عدالت و عبودیت و یقین و توحید در هر امتی از امت‌های گذشته ، پیامبر آنان ، وصی آن پیامبر ، و کتاب و شریعتی است ، که خداوند برای آنها فرستاده است .

و در این اُمَّتِ آخِرِ الزَّمان وجود مقدس رسول اکرم و حضرت صدیقه اطهر فخر بانوان عالم سیده نساء العالمین و اوصیای دوازده‌گانه آن پیامبر مکرم است که اول آنها حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و بعداً یازده فرزند یکی پس از دیگری است که آخرین آنها حضرت قائم آل محمد حجة ابن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد ؛ وجود آنان و توحید و عبادت و جهاد و انفاق و صفات نفسانیّه و عقائد و ملکات همه و همه میزان و معیار برای تشخیص مقدار صفات حسنه از امت آخر الزمان است .

در کتاب «احتجاج» از حضرت صادق علیه السلام وارد است که :

إِنَّهُ سُئِلَ : وَلَيْسَ تُوزَنُ الْأَعْمَالُ ؟ قَالَ : لَا ؛ لِأَنَّ الْأَعْمَالَ لَيْسَتْ أَجْسَامًا وَإِنَّمَا هِيَ صِفَةٌ مَا عَمِدُوا وَإِنَّمَا يَحْتَجُّ إِلَى وَزْنِ الشَّيْءِ مَنْ جَهَلَ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَلَا يَعْرِفُ ثِقَلَهَا وَخِفَّتَهَا وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ .

قِيلَ : فَمَا مَعْنَى الْمِيزَانِ ؟ قَالَ : الْعَدْلُ .

قِيلَ: فَمَا مَعْنَاهُ فِي كِتَابِهِ: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ؟ قَالَ: فَمَنْ رَجَحَ عَمَلَهُ^(۱).

«از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که: آیا اعمال در روز قیامت، وزن نمی‌شوند؟

حضرت فرمودند: نه؛ به جهت اینکه اعمال، جسم نیستند تا کشیده شوند؛ بلکه اعمال عبارت است از صفت و حالتی که مردم در کارهایشان انجام می‌دهند؛ و دیگر آنکه کسی نیاز به وزن اشیاء دارد که نسبت به مقدار آنها جاهل است؛ و وزن و ثقل و خفت و سبکی آنرا نمی‌داند؛ و اما خداوند همه چیز را می‌داند و بر چیزی جاهل نیست.

از آن حضرت سؤال شد: پس معنای میزان چیست؟ در جواب فرمود: عدل.

سؤال شد: پس معنای ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ در کتاب قرآن چیست؟ در جواب فرمود: یعنی کسی که عملش ترجیح دارد.

یعنی هر کس کردارش ترجیح پیدا کند؛ و رجحان یابد؛ و به عدل نزدیک شود؛ آن میزانش سنگین است؛ و هر کس کردارش مرجوح باشد و از عدل دور باشد آن میزانش سبک است. و عدل یعنی آن موجودی که تمام جهات در آن به نحو اتم و اکمل ملاحظه شده است؛ نه تُند است و نه کُند؛ افراط و تفریط در آن نیست.

در شجاعت اگر از حدّ بگذرد آن صفت مطلوبی نیست آن

۱- «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۷ ص ۲۴۸.

تهوّر و بی‌باکی است و تهوّر مذموم است و اگر از حدّ پائین تر آید آن جبن و ترس است ؛ و آن هم مذموم است ؛ شخص کامل شجاع است ؛ نه متهوّر و نه جَبان ؛ شخص بی‌باک بدون تأمل و درایت کاری را انجام می‌دهد ؛ و کارش غلط است ؛ و به همین علت هم بعداً دچار پشیمانی و ندامت می‌شود ؛ و شخص ترسو هم به علت ضیق و گرفتگی نفسانی خود از انجام کار صحیح در موقع خود برای دفاع از حریم غیرت و عزّت خود کوتاهی می‌کند ؛ بالتّیجه انجام نمی‌دهد ؛ و آن نیز دچار پشیمانی و ندامت می‌شود ؛ ولی شخص شجاع ، آن دفاع را به اندازه لازم و در موطن لازم انجام می‌دهد ؛ و آن صحیح است و هیچگاه دچار ندامت هم نمی‌گردد .

در روز قیامت شجاعت‌ها را با میزان عدل اندازه گیری می‌کنند یعنی با شاخص شجاعت ؛ یعنی شاخصی قرار می‌دهند از شجاعت که عدل صرف است و هیچ جنبه تهوّر و جبن درش نیست ؛ و تمام شجاعت‌ها را با آن می‌سنجند .

در عَفّت و حیا اگر از حدّ بگذرد آن خَمُود است که مطلوب نیست و اگر به حدّ لازم نرسد آن شَرّه است یعنی کم حیائی و آن نیز مطلوب نیست ؛ ملکه عَفّت حدّ معتدل بین دو صفت افراطی خمود و صفت تفریطی شَرّه است و آن عدالت در این صفت است .

در حکمت و فهم و زیرکی اگر از حدّ بگذرد جُرُزه است که مطلوب نیست چون شخص دارای جُرُزه است آنقدر حدّت ذهن و تیزی فهم دارد که علاوه بر آنکه به مطالب زود می‌رسد ، چیزی هم

از نفس خود و ذهن خود به آن اضافه می‌کند ؛ و در نتیجه از نقطه نظر مقدار ، چیزهایی را فهمیده است و چیزهایی را هم که در خارج نبوده و ذهن تیز او آفریده است ، آنها را هم به عنوان موجود خارجی فهمیده و بدان معتقد شده است ؛ و این البته غلط است ؛ و شخصی که ذهنش ضعیف است ، و در فهم معانی کند است ؛ و دارای صفت بکله است او نیز مطالب را کمتر از واقعیتش ادراک می‌کند ، و این نیز غلط است .

و حدّ معتدل بین جُرْبُزَه و بِلَاهَت ، حِكْمَت است که دارای صفت عدالت است ؛ یعنی فهمیدن بطور صحیح و کامل . نه در فهم آن حقیقت ، کوتاه بودن و نه زیاده بر آن چیزی را اضافه کردن و جزء آن پنداشتن .

درباره ملکه سخاوت و انفاق و درباره ایشار و فداکاری و درباره عفو و اغماض و درباره یکایک از صفات نفسانیه ، میزان عدالت را می‌آورند و با آن می‌سنجند .

چون شجاعت افراد شجاع را با آن میزان اندازه گیری کنند باید در یک کفه آن معیار عدالت را قرار دهند ، و کفه دیگر آن شجاعت افراد را و معلوم است که اگر کاملاً هم وزن باشد ، آن شجاعت به حدّ اعلاّی خود بوده است ، و اگر سبک‌تر باشد به آن حدّ اعلاّی نرسیده است ، ولی معلوم است اگر بسیار سبک باشد از حدّ عدالت که شجاعت است دور بوده و به تهوّر و یا جبن گرائیده است .

و چنانچه شجاعت‌های مورد قبول در روز قیامت باید علاوه بر جنبه اعتدال از قصد تقرب برخوردار بوده و از هوی و هوس و اُمیال

نفسانیّه وداعی شیطانیّه دور باشد ، بنابراین مثلاً در این امت در یک کفه ترازوی عمل ، عمل شجاعت و دفاع از حقوق نفس و مسلمین رسول الله و یا امیرالمؤمنین را قرار می دهند ، و در کفه دیگر شجاعت های هر کس را که بخواهند بسنجند ، و به میزان هم وزنی و یا مقدار کم وزنی حدود و مشخصات شجاعت ها معلوم می شود .

و لذا حضرت صادق علیه السلام در این روایت فرمودند : **مِيزَانُ عَدْلٍ** است و در آیه قرآن داریم که **مِيزَانُ حَقِّ** است ؛ و **الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ** و میزان عدل چنانکه خواهیم گفت میزان حق است ؛ و حق و عدل دارای مصداق واحدی هستند ، و مفهوم آنها بالاعتبار تفاوت دارد .

نمازهای هر یک از امت را با نماز حق و عدل می سنجد ؛ یعنی عدل را در یک کفه و نماز مورد سنجش را در کفه دیگر قرار می دهند ؛ هر چه این نمازها به آن نماز از جهت طهارت سرّ ، و حضور قلب ، و قوت تخاطب ، و شدت فناء ، و پاکی نیت ، و سایر آداب و جهات ظاهریّه و باطنیّه نزدیکتر باشد عقربه نمازسنج به محل آن نماز واقعی و حقیقی نزدیک می شود ؛ و هر چه از جهت این امور دورتر باشد عقربه نمازسنج دور می ایستد ، و فاصله و بُعد بین این دو نماز را نشان می دهد .

و اگر بخواهیم آن میزان عدل الهی را خوب بفهمیم که چگونه سنجش می کند به دستگاههای کامپیوتر در دنیا تشبیه می کنیم ، غایه الامر این دستگاهها مادّی و طبیعی است ؛ و آن میزان عدل معنوی و روحانی . دستگاههای کامپیوتر همچون رادار مشخص کننده فوراً حدّ و اندازه مطلوب را نشان می دهد . دستگاه نمازسنج ، روزه سنج ،

زکوة سَنَج ، جَهَاد سَنَج ، وَاِلَیْت سَنَج ، خدانشناسی سَنَج و همچنین غیر ذلک از امور حسنه فوراً مقدار خلوص و پاکی نیت را در این اعمال نشان می دهد .

هر چه این اعمال که در یک کفه قرار می گیرد و در کفه دیگر عدل از آن فعل یا صفت را می گذارند ، عقربه سنجش آن به مبداء نزدیکتر باشد آن عمل صحیح تر و مطلوب تر ، و هرچه دورتر باشد آن عمل مطرودتر و محکوم تر خواهد بود ؛ و اگر از باب مثل فرض کنیم صفحه ای که عقربه سنجش بر روی آن کار می کند مدرج به هزار درجه باشد ، هر نمازی را که در کفه بگذارند ، فوراً عقربه روی یکی از این درجات مابین صفر و هزار قرار خواهد گرفت .

و آن وقت در هر نمازی اگر علیحده این کار را کنند ؛ و سپس بین تمام نمازها منتجه گیرند ؛ و سپس حالت و مقام نمازگزار را بر اصل سنجش با عدل نماز گذار و عدل مصلی مشخص کنند . حقا تماشا کردنی است و چقدر این دستگاه های معنوی عجیب و قابل ملاحظه و مشاهده و تفکر و تأمل است .

و در آن وقت که میزان عمل مقربین و مخلصین و ابرار و اخیار و صالحین سنگین می شود و به درجه عدل حقیقی نزدیک می گردد ، یا هم وزن و مساوی آن قرار می گیرد ، باید این ندا را در داد که : **وَفِی ذَٰلِکَ فَلَیْتَنَافْسِ الْمُتَنَافِسُونَ** ؛ سبقت گیرندگان و جلو دارخواهان ، باید در این امور سبقت گیرند ؛ و داعی پیشی و برتری داشته باشند .

در باب انفاق ، انفاق‌هائی را که انسان در دنیا می‌کند ، به نیت‌ها و مقاصد مختلف برای قوم خویش ، برای همسایه ، البته برای خدا می‌کند ، ولی احیاناً غرض دیگر هم در نظر دارد ؛ در حال سراء و ضراء کرده ؛ کم کرده ؛ و یا زیاده کرده ؛ علنی یا مخفیانه انجام داده ؛ همه را می‌آورند و در کفۀ ترازوی انفاق سنج می‌ریزند ؛ و در کفۀ دیگر روح و حقیقت انفاق را که صد در صد خالص بوده و تقریباً الی الله تعالی بوده است ؛ و هیچ شائبه پاداش و جزای دنیوی یا اخروی در آن نبوده ؛ مانند انفاق امیرالمؤمنین علیه السلام در هر حال ؛ و با نداشتن مال دیگری و اندوخته نمودن ذخیره‌ای برای خود و اهل بیت خود ، که فقط چهار درهم دارد و آن را در راه خدا ، در آشکارا و پنهان ، و شب و روز ، انفاق می‌کند ، و درباره او این آیه نازل می‌شود :

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً
فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

(آیه ۲۷۴ از سوره ۲ بقره)

قرار می‌دهند .

در تفسیر این آیه از «مجمع البیان» و «جوامع» از ابن عباس روایت شده است که درباره امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است که آن حضرت فقط چهار درهم داشت ، یکی از دراهم را در شب و یکی را در روز ؛ و یک درهم را پنهان و یکی را در آشکارا ؛ انفاق کرد . و این روایت نیز از صادقین علیهم السلام روایت شده است و نیز از عیاشی از ابی اسحق روایت است ^(۱) .

۱- «تفسیر صافی» طبع وزیری ، ج ۱ ، ص ۲۲۹ .

چون امیرالمؤمنین امیرمؤمنان است؛ انفاقش نیز امیر و سالار انفاقهاست؛ و در روز قیامت کفّه عدل و حقّ انفاق، انفاق آن حضرت است که خالصاً و مخلصاً لوجه الله الکریم بوده است و در کفّه دیگر انفاقهای افراد دیگر را می گذارند و می سنجند؛ و با آن الگو و نمونه و اُسوه حسنه اندازه گیری می نمایند.

هر کس انفاقش بهتر باشد، و پاک تر و خالص تر باشد، عقربه انفاق سنجش، به انفاق آن حضرت نزدیک می شود؛ و هر کس بدتر باشد و آلوده تر عقربه دورتر می ایستد.

کسی می گوید: من در آخر الزّمان بودم؛ عیال نداشتم؛ دوره و محیط فاسد بود؛ دست به گناه زدم فوراً ترازوی عفت سنج را می آورند و می گویند: حضرت یوسف جوان تر و زیباتر بود، امکانات گناه برای او بیشتر بود، زن پادشاه مصر که قاعدتاً باید از زیباترین زنان باشد، آنهم در مصر که مردم آن به ملاحظت معروفند؛ آنهم در اطاق در بسته؛ و فشار و امر به گناه، که اگر تمکین نکنی تو را متهم به گناه می کنم و بدین تهمت سالیان دراز در زندان می افکنم. بین چگونه خود را به خدای خود سپرد؛ و از گناه اعراض کرد.

فوراً اندازه گیری می کنند و عقربه عفت سنج در جای خود می ایستد؛ نعوذ بالله من شرور النفس الامّارة بالسوء الاّ ما رحم الله.

همچنین گرفتاری مالی برای کسی پیش آمد می کند، و دیگر برای او مشکل می شود که ممر حلال خرج زن و بچه را درآورد

و دست به مال حرام می‌زند ، و دنبال مال مشتبّه می‌رود فوراً حلال‌سینج را می‌آورند و می‌گویند : آیا مشکلات تو بیشتر بود یا فلان و فلان ؛ به آن زن می‌گویند: آیا مشکلات تو بیشتر بود یا آسیه زوجه فرعون زمان .

زنان از مشکلات اقتصادی و بارداری و بیچه‌داری و رضاع و شیردادن شکوه می‌کنند ؛ فوراً الگو و نمونه زنان : حضرت زهراء دخت پیامبر آخرالزمان را می‌آورند و می‌گویند : نه ساله شوهر کرد و هجده ساله به خاک رفت و در این بین پنج فرزند آورد که نمونه علم و تقوی و ولایت و تحمل و یقین و معرفت و توحید بود حضرت حسن و حضرت حسین و حضرت محسن سقط شده و حضرت زینب و حضرت ام کلثوم ؛ آن فرزند سقطش هم معلوم نبود که اگر حیات داشت از برادران و خواهران عقب‌تر باشد فاطمه زهراء پشم می‌ریسید ؛ گندم دسداس می‌کرد ؛ و نان می‌پخت و گاهواره می‌جنبانید ، و با نان جوین فرزندان خود را تربیت کرده ؛ و سهمیه باغ خود را از فدک به فقرا می‌داد .

آن قیامش به نماز و عبادت که پایش متورم می‌شد ؛ و آن درجه محبت به شوهرش علی بن ابیطالب و آن درجه حمایت از دین خدا و وصایت و امامت که تا سر حدّ شهادت به استقبال رفت .

در کتاب «کافی» و «معانی الأخبار» **عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ قَالَ: هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ** (۱) .

۱- «تفسیر صافی» ج ۱، ص ۵۶۵؛ و «معانی الاخبار» ص ۱۳ .

از حضرت صادق علیه السلام درباره معنای گفتار خدای تعالی که می‌فرماید: و ما میزان‌های عدل و قسط را در روز قیامت قرار می‌دهیم سؤال شد، حضرت فرمودند: مراد پیغمبران و وصیان آنها هستند. و در روایت دیگری است که **نَحْنُ الْمَوَازِينُ الْقِسْطُ** ما ترازوهای عدل هستیم.

و مرحوم فیض بعد از نقل این دو روایت و روایت سابق را که از «احتجاج» نقل نموده است فرموده است: و ما درباره معنای میزان و کیفیت توزین اعمال تحقیق کافی به عمل آورده‌ایم؛ و بین اخبار متعارضه و اقوال مختلفه‌ای که در این باره آمده است بطوری وفق داده‌ایم و در کتاب خود که به «میزان القیامة» نام نهاده شده است بیان نموده‌ایم؛ که تا به حال مانند آن نیامده و بالاتر از این تحقیقی به عمل نیامده است. و انشاءالله به مطالعه و فهم آن کتاب موفق گردد کسی که اهلیت آنرا داشته باشد.^(۱)

و از آنچه ذکر شد به ضمیمه مطالب سابقه‌ای که بیان داشته‌ایم معلوم می‌شود که دو دسته از مردم میزان ندارند:

اول افرادی که از جهت بدی و زشتی به حدی رسیده‌اند که اعمال آن‌ها حبط شده است و در این صورت عمل خوبی ندارند ولو فی‌الجمله که اندازه‌گیری شود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ
فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا. (آیه ۱۰۵ از سوره ۱۸ کهف)

۱- «تفسیر صافی» ج ۱، ص ۵۶۵

«آن کسانی که کافر شده‌اند به آیات خدا و لقاء پروردگارشان پس اعمال آنها نابود می‌شود و ما در روز قیامت برای آنها وزنی قائل نمی‌شویم و میزانی بر پا نمی‌داریم.»

دوم کسانی که از اخلاص و مجاهده با نفس امّاره گذشته؛ و به درجه خلوص و طهارت مطلقه رسیده‌اند؛ و از فانیان در ذات خدا گشته، و طبق آیه قرآن از مقربین و مخلصین شده‌اند.

آنها در عالم توحید به مرحله‌ای رسیده‌اند که همه گونه اقسام غیریت را برانداخته و بنیاد کثرت را که مبنی بر تخیلات و توهمات اندیشه باطل است در نهاد وجودی و در صُفْعِ نفسانی خود آتش زده‌اند؛ و به مقام مشاهده وحدت در کثرت و کثرت در وحدت رسیده و در عین فناء در واحدیت خدا در احدیت آن ذات اقدس نیز فانی شده‌اند؛ و در این صورت دیگر برای آنها بقایائی از وجود و عمل و صفت نمانده است که آن را میزان کنند؛ همه را یکسره به خدا سپرده‌اند؛ و ملک طلق خدا دانسته‌اند؛ چیزی نمانده است که به خود نسبت دهند و بر آن اساس قابل توزین باشند.

فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ

(آیه ۴۰ از سوره ۴۰ غافر)

«همگی بدون حساب و کتابی و بدون اندازه و مقداری داخل

در بهشت می‌شوند و روزی می‌خورند.»

در آنجا حقیقت **يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكَ فَتَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً** است

یعنی معیت صرف با اولیاء خدا و با معصومان که خودشان و و خودشان

و کردارشان عین میزان قسط و عدل و حقّ است ؛ و آن کسی که فانی شد و هر شائبه تجلی هستی نفسانی خود را زدود ، و به صِبْغَةُ اللَّهِ الَّتِي لَا صِبْغَةَ مَعَهَا درآمد در آنجا مقام دوئیّت برخاسته است و معیت پیدا شده است ؛ محبّت شدید محب را در محبوب فانی می کند ؛ و برای فانیان در ولایت میزانی بر پا نمی دارند .

عَلَىٰ حُبِّهِ جُنَّةٌ قَسِيمُ النَّارِ وَ الْجَنَّةِ
وَصِيٌّ الْمُصْطَفَىٰ حَقًّا إِمَامُ الْإِنْسِ وَ الْجِنَّةِ

« محبّت و دوستی نسبت به علی بن ابیطالب سپری است از آتش ؛ اوست که تقسیم کننده بهشت و دوزخ است .
« و به حقّ ، وصی بلافصل حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی است ؛ و امام و سید و سالار کاروان انسان و جنّ است . »

مجلس پنجاه و پنجم

میزان عمل پیامبران و امامان هستند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(مجلس پنجاه و پنجم)

الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله
على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان
الى يوم الدين .

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم :

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * وَأَمَّا

مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهٗ

نَارٌ حَامِيَةٌ (آیات ۶ تا ۱۱ از سوره ۱۰۱ قارعه)

«پس آن کسانی که میزآنهای عمل آنان سنگین باشد، درآسایش
و خوشی خوشگوار و پسندیده خواهند بود؛ آن کسانی که میزآنهای
عملشان سبک است، پس اصل مقرّ و محلشان در هاویئه دوزخ است،
و ای پیامبر چگونه حقیقت هاویه را خواهی فهمید؟! آتشی است سخت
سوزنده و گدازنده و افروخته شده.»

در اینکه هر چیز را خداوند از روی معیار و میزان آفریده؛
و پیامبران را از روی میزان فرستاده است؛ و بنابراین افراد بشر نیز باید
در سنت تشریح بر نظام میزان رفتار کنند؛ جای شبهه و تردید نیست.

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ
وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (آیات ۷ تا ۹
از سوره ۵۵ رحمن).

«پروردگار متعال آسمان را بلند پایه برافراشت؛ و میزان را قرار داد، تا اینکه شما در میزان و سنجش طغیان نکنید! و ظلم و ستم روا مدارید! و سنجش و میزان را بر اساس قسط و عدل بیای دارید و استوار کنید! و در میزان کم و کاهش، و نقصان و کاستی پدید نیاورید!»
اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ
لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ (آیه ۱۷ از سوره ۴۲ شوری).

«خداست آنکه کتاب را بحق و با میزان فرو فرستاد؛ و چه می‌دانی ای پیامبر، امید است که ساعت قیام قیامت نزدیک باشد؟»
لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ
وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (آیه ۲۵ از سوره ۵۷ حدید).

«وبه تحقیق که هر آینه ما پیامبران خود را با ادله و بینه قاطعه و معجزات قاهره فرستادیم؛ و با آنان نیز کتاب و میزان را فرو فرستادیم، تا اینکه مردم در میان خود به عدل و قسط قیام کنند».

از این آیات استفاده می‌شود که عالم تکوین بر اساس حساب‌های دقیق و معیارها و میزان‌های دقیق بنا شده است؛ و ارسال رسل و انزال کتب سماویّه نیز بر اساس میزان بوده است؛ و عالم بشریت یله و رها نیستند؛ بلکه دارای میزان می‌باشند؛ و عالم تشریح بی حساب نیست؛ و افراد بشر همگی باید میزان خود را بر محور حق و نظام قسط

قرار دهند . کسانی که میزانشان سنگین است در دنیا با اطمینان زیست نموده ، و در آخرت سرافراز و کسانی که میزانشان سبک است در دنیا به نکبت زندگی نموده و در آخرت نیز سرافکننده و شرمسار و در قعر دوزخ خواهند بود .

ما در بحث قبل از این از معنای میزان بطور عموم ، واز معنای آن در قیامت نسبت به افعال انسان بطور خصوص ، مطالبی آوردیم ؛ ولله الحمد وله المنة خوب روشن شد که مراد از میزان نسبت به هر امتی پیامبر آن امت و وصی آن پیامبر و کتابی است که باید بدان عمل کنند و در امت آخر الزمان میزان وجود اقدس رسول الله و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و قرآن کریم است که :

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ

حَكِيمٍ حَمِيدٍ (آیه ۴۲ از سوره ۴۱ فصلت).

«این قرآن کتاب عزیز است که هرگز ، چه نسبت به امور آینده جهان ، و چه نسبت به امور و وقایع گذشته جهان ، در آنچه آورده است ، بطلان و تباهی بدو راه ندارد ؛ و تا قیامت کتاب ابدی است که از طرف خداوند حکیم و پسندیده صفات ، بدین عالم فرود آمده است .»

در کیفیت نصب میزان در روز قیامت در بین مفسرین و متکلمین اختلافاتی است .

مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل آیه شریفه وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فرموده است که در اینجا اقوالی است :

یکی آنکه وزن عبارت است از عدل در آخرت ؛ و اینکه البته در آنجا نسبت به کسی ستمی نیست .

دوم آنکه خداوند در روز قیامت ترازویی می‌گذارد که دارای دو کفه و یک آهنگ است ؛ و با آن اعمال بندگان را توزین می‌کنند ؛ چه کارهای خوب و پسندیده را ؛ و چه کارهای زشت و نکوهیده را . و این قول از ابن عباس و حسن بصری نقل شده است و جبائی هم همین رأی را اختیار کرده است .

و سپس اختلاف شده است که چگونه اعمال را بدین طریق در کفه‌های ترازو می‌ریزند ، چون اعمال عرض است و فانی شده است ؛ و جوهری نیست که جسمیت داشته باشد و باقی بماند ؟ و دارای وزن نیست و قائم به نفس نیست .

ابن عمر و جماعتی گفته‌اند که : نامه‌های اعمال را وزن می‌کنند . و جماعتی دیگر گفته‌اند که : بر روی حسنات علاماتی ظاهر می‌شود ؛ و بر روی سیئات نیز علاماتی پیدا می‌شود که به واسطه آن علامات ، اعمال در کفه‌های ترازو قابل رؤیت می‌گردد ؛ و مردم آن را می‌بینند و جبائی چنین گفته است .

و ابن عباس گفته است : حسنات به صورت‌های زیبا و سیئات به صورت‌های زشت در کفه‌ها ظاهر می‌شوند .

و دیگر آنکه گفته‌اند : خداوند خود شخص مؤمن و کافر را در میزان می‌گذارد و می‌کشد ؛ و این گفتار عبید بن عمیر است که او گفته است : مرد عظیم‌الجثه‌ای را می‌آورند ؛ و او به قدر بال پشه‌ای

وزن ندارد .

سوّم آنکه مراد از وزن ظهور مقدار عظمت مؤمن در عزّت و مقدار کافر در ذلّت است کما قال سبحانه : **فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا** «پس کسانی که اعمال زشت انجام داده باشند اعمالی که وزن و قیمت ندارد آنان اهل زیان و خسرانند»^(۱) .

مجلسی رضوان الله علیه در «بحار» پس از نقل این مطالب از «مجمع البیان» و نقل بیان فخر رازی و بیان روایات وارده در این مقام گفته است :

شیخ مفید رحمه الله چنین گفته است که : حساب عبارت است از مقابله بین اعمال و جزائی که بر آنها مترتب می گردد ؛ و وقوف بنده است در باره کوتاهی هائی که در اعمال کرده است ؛ و توبیخ بر گناهانی که انجام داده است ، و حمد و تحسین به خوبی هائی که به جای آورده است ؛ و طبق استحقاق او با او معامله نمودن .

و آنطور که عامّه مردم می پندارند چنان نیست که بین بدیها و نیکی ها مقابله و موازنه برقرار کنند ؛ و بر حسب استحقاق ثواب و عذاب بر آنها توازن بنمایند ؛ زیرا که تحابط بین اعمال صحیح نیست و گفتار معتزله در این باب که قائل به تحابط شده اند باطل است

۱- «مجمع البیان» طبع صیدا ، ج ۲ ص ۳۹۹ و سپس فرموده است : بهترین اقوال گفتار اول و از آن گذشته گفتار دوم است ؛ و ما قائل به این مطلب شدیم چون در زبان عرب اشتها دارد که می گویند : گفتار فلان کس موزون است و کردارش موزون است و مراد آنست که به مقدار حاجت است و در آن زیاده و نقصانی نیست و داخل در عبث و بیهودگی نیست .

و ثابت نگردیده است ؛ و آنچه را که حشویّه در باره معنای میزان گفته اند غیر معقول است .

و موازین عبارت است از تعدیل و مقابله بین اعمال و جزائی که داده می شود ؛ و هر جزائی را بجا و به موضع خود قرار دادن ؛ و هر ذی حقی را به حق خود رساندن ؛ و مطلب از قرار آنکه حشویّه می گویند که : در قیامت میز آنهاییست مانند میز آنهای دنیا و هر میزانی دو کفه دارد و اعمال را در آنها می ریزند ، نیست . زیرا که اعمال از قبیل اعراض است ؛ و توزین اعراض صحیح نیست ؛ و اینکه آنها را به صفت سبکی و سنگینی یاد می کنند بر وجه مجازی است نه حقیقی ؛ و مراد از سنگینی آنست که زیاد باشد ؛ و ثواب بزرگی بر آن مترتب شود ؛ و مراد از سبکی آنست که کم باشد ، و ثواب بزرگ بر آن عائد نگردد .

و در خبری وارد است که : امیرالمؤمنین و ائمه از ذریه آن حضرت علیه السلام موازین هستند ، و مراد آنست که آنان متعهد و عهده دار تعدیل و مقابله بین اعمال و جزاء مستحقّه آنها می باشند . و آنان حاکم به عدل و استحقاق قدر واجب از ثواب هستند .

و در عبارات گفته می شود : فلان کس در نزد من در میزان فلانی است ؛ و مراد آنست که نظیر اوست .

و نیز گفته می شود : گفتار فلان کس در نزد من از گفتار دیگری موزون تر است ؛ و مراد آنست که گفتارش بهتر و شایسته تر است .

و آنچه را که خداوند تعالی در باره حساب بندگان ذکر کرده است ، و درباره خوف از آن بیان فرموده ، فقط همان وقوف بر اعمال

عیاد و مؤاخذه در تقصیر است؛ چون کسی را که خداوند در باره کوتاهی از اعمالش در مقام وقوف توبیخ کند، از آثار و تبعات آن خلاصی نیست؛ و کسی را که خداوند مورد عفو خود قرار دهد به نجات و رهایی و فلاح فائز می‌گردد؛ و کسانی که موازین آنها سنگین باشد، به واسطه استحقاق ثواب بیشتر، آنان از رستگارانند؛ و کسانی که به واسطه کمی طاعات موازین آنها سبک باشد، کسانی هستند که نفس‌های خود را باخته و در دوزخ جاودانه می‌مانند.

و قرآن به لغت عرب و به حقیقت و مجازین لغت نازل شده است؛ و بر الفاظ مردم عوام و آنچه را از اباطیل در افکار و اندیشه‌شان می‌آید نازل نشده است؛ (تمام شد گفتار مرحوم مفید قدس سره).

مجلسی در اینجا گوید: کلام ما و نظر ما در مسئله احباط گذشت و اما انکار میزان به این وجوه، پسندیده نیست چون دانستی که برای تصحیح معنای میزان، وجوهی را ذکر کرده‌اند.

آری بعضی از روایات سابقاً ذکر شد که دلالت داشت که مراد از میزان معنای حقیقی آن نیست؛ و بدین جهت می‌توان قائل به آن شد؛ اگرچه ممکنست که بعضی از اخباری که دلالت دارند که میزان، انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام هستند، بر حضور آنان در پای میزان و بر حکومت-کنندگان بر میزان حمل کرد.

لیکن بعضی از احادیث را ابداً نمی‌توان تأویل نمود مگر با تکلف تام؛ پس بنابراین ما به میزان ایمان می‌آوریم و حقیقت علم به آنرا به حاملین وحی و قرآن موکول می‌کنیم؛ و با تکلف دنبال فهمیدن

چیزی که با بیان روشن برای ما واضح نشده است نمی‌رویم؛ و خداوند توفیق دهنده است و باید بدو توکل نمود^(۱).

حقیر گوید: که میزان را نمی‌توان انکار نمود وَ تَحْنُ تُؤْمِنُ بِهِ، و همانطوری که گفتیم بنا بر وضع الفاظ برای معانی کلیه و عامه باضمیمه روایات وارده بر آنکه انبیاء و اوصیاء و کردار و منهاج آنان میزان است؛ استفاده می‌شود که آن میزان متناسب با سنجش اعمال و عقائد و ملکات است؛ باید در یک کفه‌اش آن اصل ثابت و معیار صحیح و در کفه دیگر اعمال ما قرار گیرد البته کفه‌ها و آهنگ نیز متناسب با اعمال خواهد بود؛ بنابراین ما قائل می‌شویم به آنکه میزان در همان معنای حقیقی خود استعمال شده است؛ نه مجازی؛ ولیکن این التزام مستلزم قول به آنکه در یک کفه حسنات، و در کفه دیگر سیئات را بگذارند نیست.

ولازم نیست که انبیاء و اوصیاء را نیز از حضور یافتگان در پای میزان بگیریم؛ بلکه خود آنان می‌زنند ولی میزان متناسب با آن عالم و متناسب با سنجش اعمال.

و نیز ما میزان را نفس مقابله و تعدیل بین اعمال و جزای آن نمی‌گیریم؛ و میزان را در مجرد معنای عظمت و اهمیّت مجازاً استعمال نمی‌کنیم؛ بلکه قائل به میزانی می‌شویم که در قیامت نصب می‌شود و یکی از موافق قیامت است؛ ولی کیفیت آن همانطور که ذکر شد، مانند این میزان‌های دنیوی که با آن اجسام و اُنقال را می‌سنجند نمی‌باشد؛

۱- «بحار الانوار»، طبع حروفی، ج ۷ ص ۲۵۳ و ۲۵۲.

پس نتیجه آنکه : کلام مفید و کلام مجلسی رحمة الله علیهما هر یک به نوبه خود حائز اهمیت و اصالتی است و نیز هر یک به نوبه خود دارای خزازت و منقصدی ؛ والحمد لله ولأولاً و آخراً .

در آنجا میزان عدل نصب می شود در آیه شریفه داریم :
 وَ تَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ
 شَيْئاً وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَى
 بِنَا حَاسِبِينَ (آیات ۴۷ از سوره ۲۱ انبیاء) .

«ما برای روز قیامت ، میزان های عدل و داد را قرار می دهیم ؛ پس ابداً به صاحب نفسی ستم نمی شود . و اگر آن ستم به قدر سنگینی یک حبه خردل (یک دانه فلفل) بوده باشد ما آن را می آوریم و ما محاسب کافی و تام و تمامی هستیم» .

واز طرف دیگر می فرماید : وَ الْوَزْنَ يُؤْمِنُ الْحَقُّ «در آن روز وزن حق است» .

و از اینجا استفاده می شود که میزان حق همان میزان عدل است ؛ کما اینکه در بعضی از روایات هم وارد شده است که مراد از میزان در قیامت میزان عدل است ؛ البته معنای عدل با معنای حق یک تفاوتی دارد :

عدل یعنی چیزی را که انسان چون با چیز دیگر برابر کند ، در آن چیز نه زیادی است و نه کمی ، بلکه مساوات من جمیع الجهات است ؛ و جنبه افراط و تفریط در آن نیست .

اما حق یعنی عین تحقق و واقعیت ؛ و شاید حق مفهومی از

عدل یک قدری دقیق‌تر و لطیف‌تر باشد چون عین تحقق است؛ و اما عدل در مرتبه ثانی است که انسان باید چیزی را با حق اندازه‌گیری کند و ببیند کدام زیاد است و کدام کم؟ آن وقت معنای عدل صادق می‌شود.

إِنَّ الْقُرْآنَ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا «قرآن خودش مفسر خودش می‌باشد، و بعضی از آن بعضی از قسمتهای دیگر خود را تفسیر می‌کند.»

میزانی که در روز قیامت برپای می‌دارند هم حق است و هم عدل. وزن در آنجا حق است یعنی حق وزن دارد؛ باطل وزن ندارد. و در آن آیاتی که عنوان ثقل و خفت آمده است فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ وَمَنْ حَقَّتْ مَوَازِينُهُ در مقابل ثقل و سنگینی، خفت و سبکی میزان است؛ مؤمنین میزانشان سنگین است و کافران سبک، هر چه بدیها و سیئات بیشتر باشد میزان سبک‌تر است؛ و هر چه خوبیها و حسنات بیشتر باشد میزان سنگین‌تر است؛ به علت آنکه چون میزان فقط حق است، و با حق سنجیده می‌شود پس هر چه عنوان حق و تحقق در آن بیشتر باشد سنگین‌تر و هر چه در آن کمتر باشد سبک‌تر است؛ و معلوم است که حسنات دارای عنوان حق می‌باشند و اما سیئات باطلند؛ و باطل جفاء و هباء است؛ بی مقدار و بی ارزش است.

و این برخلاف عالم ماده و طبع است که چیز سنگین‌تر و کثیف‌تر بیشتر به طرف زمین و قوه جاذبه آن جذب می‌شود؛ در عالم تجرد و معنی هر چه موجودات وزین‌تر و اصیل‌تر باشند بیشتر صعود می‌کنند

حسنتا ثقیل است و بالامی رود، و سیئات سبک است معاد شناسی ج/ ۸

در باره حضرت ادريس علی نبینا و آله و علیه السلام وارد است که :

وَرَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا (آیه ۵۷ از سوره ۱۹ مریم).

«ما او را در مکان و مرتبه ای رفیع بالا بردیم»؛ و یا درباره حضرت ابراهیم علیه السلام وارد است :

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ
مَنْ نَشَاءُ (آیه ۸۳ از سوره ۶ انعام).

«و این ها حجّت ها و بیّنات ما بود که به ابراهیم دادیم تا بر قومش اقامه کند؛ و ما مقام و مرتبه هر کس را که بخواهیم بالا می بریم»؛ و یا در باره اهل بیت علیهم السلام دارد که :

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ يُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ (آیه ۳۶
از سوره ۲۴ نور).

«آنان در خانه هایی هستند که خداوند اجازه داده است که بلند مرتبه و رفیع المنزله باشد و در آن خانه ها یاد خدا و اسم خدا و ذکر خدا برده شود».

ولیکن در باره بَلْعَمُ بَاعُورَاءُ داریم که به واسطه توجه به دنیا، خداوند او را بالا نبرد، بلکه به روی زمین مغلّد کرد و جوادانه اقامت داد:

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ
هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ
يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ

الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (آیه ۱۷۶ از سوره ۷ اعراف).

«واگر ما می‌خواستیم هر آینه به واسطه آیاتی که به او داده بودیم او را بالا می‌بردیم؛ ولیکن او به زمین گرائید و توجه کرد، و از هوای نفس خود پیروی کرد؛ پس مثال او مثال سگ است که اگر او را تعقیب کنی عوعو می‌کند؛ و اگر هم او را رها کنی عوعو می‌کند؛ اینست مثال گروهی که آیات ما را تکذیب کردند؛ پس ای پیامبر! این حکایات و داستان‌ها را برای مردم باز گو کن که امید است آنها تفکر کنند.»

و چون در قیامت ارزش اعمال بر میزان قرب به حقّ تعالی است؛ و هر عملی که مقرب‌تر باشد وزین‌تر، و هر عملی که در بُعد باشد سبک‌تر است؛ و اصولاً حسنات و سیئات بر این اساس و معیار عنوان حسنه و سیئه به خود می‌گیرد، بنابراین مناط ثقل و وزن در آنجا تحقق به حقّ و واقعیت است؛ و هر عملی که در آن، این چاشنی زیاده باشد پسندیده‌تر و اصیل‌تر؛ و هر عملی که در آن کم باشد بی‌بهارتر و فاقد ارزش‌تر است.

آن عالم عالم حیات و قدرت و علم است و عالم نور است و عالم تجرد؛ ظلمت در آنجا راه ندارد؛ افرادی که به اعمال سیئه مبتلا هستند و نفوسشان نفوس شیطانی شده‌است به آن عالم راه ندارند آنها در همان مراکز بُعد و مظاهر جهل و شقاوت که جهنّم است گم می‌شوند و از بین می‌روند و میزانشان سبک است یا میزانی ندارند، عملی ندارند که آنها را بالا ببرد.

گمراهان قبل از وصول به عالم انوار گم و نابود می‌شوند معاد شناسی ج ۸/

چقدر در آیات قرآن از عنوان ضلال و اِضْلالُ سخن به میان آمده است؛ ضلال به معنای گم شدن و اضلال گم کردن است؛ یعنی قبل از وصول به مقام حقیقت و عالم نور و واقعیت گم می‌شوند؛ و تاب مقاومت در آن عالم نور را نمی‌آورند؛ و تحمّل آن انوارِ قاهره و جذباتِ سبحانیّه را ندارند.

وَمَنْ يَتَّبِعْ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (آیه ۱۰۸ از سوره ۲ بقره).

«و کسی که ایمان را رها کند و به جای آن کفر را انتخاب کند و بپذیرد، به تحقیق که از راه راست و مستوی به دور افتاده و گم شده است.»

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا بَعِيدًا (آیه ۱۱۶ از سوره ۴ نساء)
«و کسی که به خداوند شرک بیاورد، در یک گُمی و گمراهی عمیقی افتاده است.»

وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا بَعِيدًا (آیه ۱۳۶ از سوره ۴ نساء).

«و کسی که به خدا و فرشتگان خدا و پیامبران خدا و به روز قیامت کافر شود، پس به تحقیق که در گُمی و گمراهی عمیق فرو رفته است.»

أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (آیه ۲۴ از سوره ۶ انعام).

«ای پیامبر بین! چگونه آنان بر نفس‌های خود دروغ گفتند

و آنچه را که افترا می‌بستند همگی از نزد آنها گم شد.»

لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (آیه ۹۴)

از سوره ۶ انعام).

«هر آینه به تحقیق که بین شما و اموال و یاران شما درد دنیا جدائی افتاد و آنچه را که می‌پنداشتید به درد شما می‌خورد و دستی از شما می‌گیرد همگی گم شدند.»

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

(آیه ۱۲۵ از سوره ۱۶ نحل).

«به درستی که پروردگار تو داناتر است به آن کسی که از راه

او گم می‌شود و او نیز داناتر است به راه یافتگان.»

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا وَلَا يَسْتَرْطِفُونَ

سَبِيلًا (آیه ۴۸ از سوره ۱۷ اسراء).

«ای پیامبر ببین! چگونه برای تو این کافران مثال‌ها می‌زنند؟ پس آنان گم شده‌اند و راه را گم کرده‌اند و هیچ در توان و قدرت خود ندارند که راه را پیدا کنند.»

ءَأَنْتُمْ أَضَلُّكُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (آیه ۱۷ از

سوره ۲۵ فرقان).

«آیا شما این بندگان مرا گم و گمراه کرده‌اید، یا آنکه آنها

خود راه را گم کرده‌اند و گمراه شدند؟»

إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا (آیه ۶۷ از

سوره احزاب).

«ما از رئیسان و بزرگان طاغوتی خود پیروی و اطاعت کردیم؛ و بالتّیجه آنان ما را از راه گمراه نمودند».

باری این آیات و آیات بسیاری دیگر که در قرآن کریم وارد است، همگی دلالت دارند بر آنکه افراد مشرک و کافر و طاغی و یاغی و باغی و پیروان آنها، اصالت و وزانت ندارند؛ و قبل از وصول به مقام عَزَّ انوار ربوئیه می سوزند؛ و گم می شوند و نابود می گردند.

و بنابراین اعمال سیئه وزن ندارند؛ و مشرکان و کافران وزن ندارند؛ و در توزین میزان چون با اصالت و واقعیت اعمال آنان را بسنجند، خفیف و سبک می باشند؛ و اعمال حسنه چون اصالت دارد سنگین است؛ برای هر عمل میزانی است؛ و لذا در آیه شریفه *مَوَازِينُ* به صیغه جمع آمده است؛ چنانکه در روایت وارد است: *الصَّلَاةُ مِيزَانٌ مَنْ وَفَى اسْتَوْفَى*^(۱).

نماز میزان برای ترقی و تکامل و وصول به درجات قرب و کمال انسانیت است؛ کسی که حق آنرا ادا کند و آن را بتمامه به جای آورد، و بر آن مواظبت و محافظت نمایند، حق آن را بتمامه و کماله از آن می گیرد و به مقاصد خود از درجات قرب نائل می گردد.

ولذا در روایت صحیحیه از حضرت باقر علیه السلام از حضرت رسول الله

صلی الله علیه و آله وارد است که:

۱- این حدیث را در کتاب «محنة البیضاء» فیض، ج ۱، ص ۳۵۳ از

کتاب «کافی» و کتاب «من لا یحضره الفقیه» نقل می کند از سکونی از حضرت صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم.

مَا بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَبَيْنَ أَنْ يَكْفُرَ إِلَّا أَنْ يَتْرِكَ الصَّلَاةَ
الْفَرِيضَةَ مُتَعَمِّدًا أَوْ يَتَهَاوَنَ بِهَا فَلَا يُصَلِّيَهَا (۱).

«بین مسلمان و بین اینکه کافر شود هیچ فاصله‌ای نیست کوتاهتر و نزدیکتر از اینکه نماز واجب خود را عمدتاً ترک نماید؛ و یا در باره آن سستی و تکاهل ورزد و به جای نیورد.»

صدوق در کتاب «فضائل الشیعه» با اسناد خود از حضرت باقر علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که :

قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : حُبِّي وَحُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ
فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَالُهُنَّ عَظِيمَةٌ : عِنْدَ الْوَفَاةِ وَعِنْدَ
الْقَبْرِ وَعِنْدَ الثَّوْرِ وَعِنْدَ الْكِتَابِ وَعِنْدَ الْحِسَابِ وَعِنْدَ
الْمِيزَانِ وَعِنْدَ الصَّرَاطِ (۲).

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند : محبت من و محبت اهل بیت در هفت جا فائده دارد؛ آن هفت جایی که دهشت و وحشت در آن مواقف عظیم است : نزدوفات، و در وقت ورود در قبر، و در هنگام نشور، و در وقت رؤیت نامه اعمال، و در هنگام حساب، و در نزد میزان، و هنگام عبور از صراط.»

معلوم می شود که محبت رسول الله و اهل بیتش موجب تقویت و سنگینی اعمال می گردد، تا موجب ثقل و توزین میزان می شود و به

۱- «محجة البيضاء» ج ۱، ص ۳۴۰، ودر «محاسن» برقی ص ۸۰ و در «عقاب الاعمال» صدوق نیز آمده است.

۲- «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۷، ص ۲۴۸.

حال انسان فائده می بخشد .

در «توحید صدوق» با اسناد خود از ابی معمر سعدانی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن حدیث کسی که لُعا می کرد در بین آیات قرآن تناقض هست چنین وارد است که حضرت فرمودند :

وَأَمَّا قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا فَهُوَ مِيزَانُ الْعَدْلِ يُؤْخَذُ بِهِ الْخَلَائِقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَدِينُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْخَلْقَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ بِالْمَوَازِينِ .
وَفِي غَيْرِ هَذَا الْحَدِيثِ : الْمَوَازِينُ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ عليه السلام وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : فَلَا تَقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا فَإِنَّ ذَلِكَ خَاصَّةٌ .

وَأَمَّا قَوْلُهُ : فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ : قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : لَقَدْ حَقَّتْ كَرَامَتِي - أَوْ قَالَ : مَوَدَّتِي - لِمَنْ يُرَاقِبُنِي وَيَتَحَابُّ بِجَلَالِي إِنَّ وَجْوهَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ نُورٍ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ حُضْرٌ . قِيلَ : مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ !

قَالَ : قَوْمٌ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ وَلَكِنَّهُمْ تَحَابُّوا بِجَلَالِ اللَّهِ وَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ .
سَأَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَنْ يَجْعَلَنَا مِنْهُمْ بِرَحْمَتِهِ .
وَأَمَّا قَوْلُهُ : فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ وَخَفَّتْ مَوَازِينُهُ

فَإِنَّمَا يَعْنِي الْحِسَابَ . تُوزَنُ الْحَسَنَاتُ وَالسَّيِّئَاتُ
وَالْحَسَنَاتُ ثَقُلُ الْمِيزَانَ وَالسَّيِّئَاتُ خِفَّةُ الْمِيزَانِ^(۱) .

«اَمَا گفتار خدای تعالی که می فرماید : ما در روز قیامت میزان های قسط را قرار می دهیم پس به هیچ نفس ظلم نمی شود ؛ مراد میزان عدل است که در روز قیامت مردم را با آن میزان مورد مؤاخذه قرار می دهند .

و خداوند تبارک و تعالی خلایق را پاداش می دهد ، در اثر تجاوز بعضی نسبت به بعض دیگر ، به واسطه موازین عدل .

در اینجا مرحوم صدوق استطراداً فرموده است : در غیر این حدیث چنین آمده است که مراد از موازین ، انبیاء و اوصیاء علیهم السلام هستند . و سپس بدین طریق دنبال حدیث را ذکر کرده است که :

«وَمَا كُفِّرَتْ خَدَاوَنُ الْمُتَعَالِ كَمَا كُفِّرَتْ خَدَاوَنُ الْأَنَانِ ؛ پس ما برای آنان در روز قیامت میزانی برپای نمی داریم ؛ این حکم اختصاص به طائفه ای دارد (و منافات با آن حکم عمومی و کلی ندارد) .

و اما گفتار خدای تعالی که می فرماید : پس آنان داخل در بهشت می شوند ؛ و بدون حساب در بهشت روزی می خورند ؛ برای کسانی است که رسول الله در باره آنان گفته است که خداوند عزوجل فرموده است :

كرامت من - یا مودت و محبت من - ثابت و برقرار شد برای کسی که مراقبت مرا به جا آورد ؛ و یکدیگر را در باره صفت جلال

۱- «توحید» صدوق ص ۲۶۸ .

وعظمت من دوست داشته باشند؛ و تحابب و مهرورزی به یکدیگر در بارهٔ عظمت من کنند.

چهرهٔ آنان در روز قیامت از نور است؛ و آنان در منبرهایی از نور بالا می‌روند؛ و بر تن‌های خود لباس‌های سبز رنگ دارند.

از رسول الله سؤال شد: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟!

حضرت فرمود: آنان جماعتی هستند که نه از پیامبرانند، و نه از شهیدان؛ ولیکن مردمی هستند که در بارهٔ جلال خدا و برای عظمت حضرت او جَل و علا هم‌دیگر را دوست دارند و به یکدیگر محبت می‌ورزند؛ و مهر و ودادشان با هم بر اساس و بر محور خداست.

اینان کسانی هستند که در بهشت بدون حساب وارد می‌شوند؛ و از خدا می‌خواهیم که به فضل و رحمت خود ما را از آنها گرداند.

وامّا گفتار خدا که می‌فرماید: کسانی که موازین آنها سنگین است، و کسانی که موازین آنها سبک است، از این جماعات خداوند، حساب را اراده کرده است؛ هر یک از حسنات و سیئات توزین می‌شوند؛ و حسنات سنگینی میزان است. و سیئات سبکی میزان.

باری از آنچه در این روایت آمده است علاوه بر آنکه بیان کردیم که سیئات وزن ندارند و سبک هستند؛ علت عدم میزان برای کسانی که در بهشت بدون حساب داخل می‌شوند استفاده می‌شود.

زیرا تَحَابُّبٍ فِي اللَّهِ وَفِي جَلَالِ اللَّهِ يَعْنِي مَوَدَّةً وَصَمِيمِيَّةً وَ اخْوَاتٍ وَ قِضَاءَ حَوَائِجٍ يَكْدِيغَرُ فَقَطْ وَفَقَطْ بِرَأْسِاسِ خَدَا، و برای

خدا، و برای ذکر خدا، و وصول به لقاء و معرفت خدا، و بنابراین چنین افرادی که در اعمال شخص خود هیچ غرض و منظوری جز خدا ندارند و ثمن معامله آنان جز خدا چیزی نیست، فدائی برای آنان جز خدا نیست؛ خود خدا خون بهای آنهاست و جمله «أَنَا دَيْتُهُ» «من خودم دیه او هستم» به خوبی معنای خود را روشن می‌کند؛ آنانند که در بهشت لقاء و جنت ذات حضرت احدیت بدون حساب داخل می‌شوند، و محو در انوار حضرت او می‌گردند.

و نیز همان طور که سابقاً اشاره شد، در مقابل این افراد، بعضی از جهنمی‌ها هستند که بدون میزان و حساب داخل در جهنم می‌روند. در «کافی» از حضرت سجّاد علیه السلام در ضمن کلامی که درباره زهد فرموده‌اند وارد است که:

وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ أَهْلَ الشِّرْكِ لَا يُنْصَبُ لَهُمُ الْمَوَازِينُ
وَلَا يُشْرَكُ لَهُمُ الدَّوَابِينُ وَإِنَّمَا يُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا
وَإِنَّمَا نُصِبَ الْمَوَازِينُ وَتُسِيرَ الدَّوَابِينُ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ
وَأَتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ ^(۱).

«ای بندگان خدا بدانید که برای مشرکین در روز بازپسین میزان‌های عملی نصب نمی‌شود؛ و نامه اعمالی بازنمی‌گردد و نشان داده نمی‌شود؛ و آنها دسته دسته بدون میزان و بدون حساب و کتاب به جهنم رهسپار می‌گردند.

۱- «رسالة الانسان بعد الدنيا» علامة طباطبائی مدظله (معاد) نسخه

نصب میزان‌های عمل و ارائه و نشر نامه عمل برای اهل اسلام است؛ پس ای بندگان خدا تقوای خدا را در پیش گیرید!»
و بنابراین بین آیه **فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا** و بین آیه **وَمَنْ حَقَّتْ مَوَازِينُهُ تَنَافَى** نیست؛ زیرا آیه اول راجع به مشرکین و منکرین لقاء خداست؛ و آیه دوم راجع به مؤمنانی که اعمالشان ضعیف و سبک است، و یا به عبارت دیگر آیه دوم عام است و آیه اول نسبت به آن، حکم مخصوص دارد.
باری و از جمله چیزهایی که موجب سنگینی میزان می‌شود، اخلاق خوب است.

در «کافی» از حسین بن محمد از مُعَلَّى از وِشَاء از عبداللّه ابن سنان از مردی از اهل مدینه از حضرت علی بن الحُسیّ علیه السلام روایت کرده است که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِءٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ^(۱).

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در میزان کسی در روز قیامت چیزی بهتر و با فضیلت‌تر از اخلاق نیکو گذاشته نمی‌شود.»
از مجموع آنچه ذکر شد استفاده می‌شود که در روز قیامت، پاداش و جزای مردم بر اساس میزان عمل است. و هیچ فرقه و دسته بدون ملاحظه موازین حَسَنَات و سِئَات آنها به ثواب و یا عقاب نمی‌رسند؛ در آن روز حَسَب و نَسَب، نقشی ندارد؛ و روابط مادی و طبیعی برچیده می‌شود، و فقط بر نظام تحقق و اصالت و واقعیت

۱- اصول کافی جلد ۲، صفحه ۹۹ طبع مطبعه حیدری.

مردم پاداش می‌گیرند ، و تحقق و واقعیت بر میزان و معیاری که درجه هر یک را در عالم انوار و حقایق مشخص می‌کند می‌باشد .

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

* وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ

فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * تَلْفَحُ وَجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا

كَالْحُوتِ (آیه ۱۰۴ تا ۱۰۱ از سوره ۲۳ مؤمنون)

«پس آن روز که در صور دمیده شود ، دیگر در بین مردم مراتب خویشاوندی و روابط نسب و رَحِمیت نیست ؛ و کسی از حال دیگری نپرسد ؛ و از یکدیگر سؤال نکنند . پس هر کسی که موازین عملش سنگین باشد آنان فقط از رستگارانند ؛ و کسی که موازین عملش سبک باشد ، آنان کسانی هستند که نفوس خود را باخته و در زیان و خسارت افکنده‌اند و در جهنم جاودانه اقامت کنندگانند ؛ آتش دوزخ چهره‌های آنان را می‌سوزاند ؛ و آنان در آن آتش از زشت منظران و کریه چهرگانند.»

معیار و میزان انبیاء و اوصیاء هستند و هر امتی با موازین روحی و عملی و سلوکی امامش سنجیده می‌شود و حجج الهیه که واسطه فیض و تربیت و تعلیم تشریحی مردم هستند معیار قرار می‌گیرند و خداوند با مردم با سُنَّت و منهاج آن حجت‌ها احتجاج می‌کند و سؤال و مؤاخذه و پرسش می‌نماید ؛ و ثواب می‌دهد و یا عقاب می‌کند .

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ

(آیه ۴۲ از سوره ۸ انفال)

«برای آنکه کسانی که هلاک و تباه می‌گردند از روی بینه و حجت باشد و کسانی که زنده می‌شوند و حیات معنوی می‌یابند نیز از روی بینه و حجت باشد».

عمل بعضی آنقدر درخشان و روشن است، که از دائرة افکار و حیطة تصوّرات خارج است؛ آنقدر این اعمال دارای درخشش و نور است که دیده هر بیننده را خیره می‌کند؛ و آنقدر دارای صفا و طهارت است که از وصول و نیل سعه وجودی فرشتگان نیز خارج است، زیرا آن اعمال اختصاص به شیفتگان لقاء الهی، و عاشقان جمال لایزالی و ساعیان در راه او و فراموش کنندگان غیر او هستند؛ و بنابراین چه مزدی و جزائی را می‌توان برای آنان تقدیر نمود و اندازه گرفت؟ در حالی که می‌دانیم آنان نه تنها با فکر و تصوّرات ذهنیه، و نه تنها با قلب و مُدَرکات باطنیه، بلکه با سیر خود و با تمام وجود خود از عالم هستی گذشته‌اند و وجود عاریتی و مجازی را به خاک نسیان سپرده، و برای ابد فراموش نموده‌اند؛ و خیمه و خرگاه خود را در عالم ازلیت و ابدیت حضرت حقّ به اندکاک و فنای در ذات حضرت احدیت زده‌اند؛ و بنابراین غیر از خود خدا هیچ مُزد و جزائی نخواهند داشت.

آن طهارت و خلوص و آن درجه ازنیّت سُتوده و استغراق در مشاهده محبوب لایزالی بود که به مولانا و مولی الموحّدین:

امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلّین، چنان جوهره و اصالتی داد که با یک شمشیری که برفرق عمروبن عبّودودّ فرود آورد، اوّل ما خلق -

الله و صاحب مقام محمود علی الاطلاق مُحَمَّدُ مُصْطَفَى ﷺ فرمود:

ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ.

این تعبیر نه از نقطه نظر زورآزمائی، و رشادت ظاهری، و عزّ اسلام از جهت حکم اجتماعی است؛ زیرا این معانی به چه علّت، آن یک ضربه را افضل از عبادت جمیع جنّ و انس درآورد؟ بلکه فقط و فقط آن حال خلوص و اندکاک و استغراق است، که علیّ در آن وقت غیر از خدا نمی بیند و نمی شنود و نمی گوید.

البته چنین عملی از عبادت جنّ و انسی که هستی دارند، و برای وصول به ثواب و درجات و مقامات تلاش می کنند افضل است. و لذا امیرالمؤمنین میزان عمل ندارد و در بهشت بدون حساب وارد می شود بلکه خود او میزان عمل است **السَّلَامُ عَلَيَّ مِيزَانِ الْأَعْمَالِ**^(۱).

او خودش میزان عمل است؛ و قسمت کننده بهشت و دوزخ است؛ و صراط مستقیم است؛ او معیار است؛ او مرکز و محور است؛ او اهل عرفان الهی است او اهل ولایت است؛ او تحائب فی الله است. او از کسانی است که محبت یا مودت خدا بر او قرار یافته و ثابت گردیده است؛ چون دوستدار عظمت و جلال خداست؛ چون کردارش، و صفاتش، و نیاتش، و وجودش برای خداست؛ پس او

۱- این فقره از جمله سلامی است که به آن حضرت کرده می شود و در زیارت مطلقه آن حضرت وارد است که پس از انجام زیارت چون در پائین پای قبر می رود بگوید:

السَّلَامُ عَلَيَّ أَبِي الْاَيْمَةِ وَ خَلِيلِ التُّبُوَّةِ وَ الْمَخْصُوصِ بِالْاُخُوَّةِ السَّلَامِ عَلَيَّ
يَعْسُوبِ الدِّينِ وَ الْاِيْمَانِ وَ كَلِمَةِ الرَّحْمَنِ السَّلَامِ عَلَيَّ مِيزَانِ الْأَعْمَالِ وَ
مُقَلَّبِ الْأَحْوَالِ ... تا آخر سلامها.

میزان است .

امروز ملاحظه کنید تمام محبت‌ها روی دنیا دور می‌زند : جلسه است ، کنفرانس‌ها ، حزب‌ها و ملت‌ها ، دانشگاه‌ها ، کتاب‌ها ، و کتابخانه‌ها ، همه بر اساس ماده و طبیعت و علم الاجتماع و الاقتصاد و نظائرها دور می‌زند .

یک مکتب که برای تربیت افراد خدا دوست و خداشناس که در دو جناح علم و عمل حرکت کنند و با صفای سیر ادراک معانی حقّه حقیقه را بنمایند کجاست ؟ ! اگر کسی هم فی الجمله بخواهد خود را مُهَذَّب کند . چنان او را متّهم می‌کنند که دیگر نتواند سر بلند کند ؛
 أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ .

أفّ بر شما و این افکار زشت و پلید و نیت‌ها و معبودهای پنداری که در دل خود ساخته‌اید و پرداخته‌اید ! و این خداوند رحیم و رؤف ، وقادر و عظیم راجاهالانه و یا عالمانه به کنار زده‌اید ! واز غیر خدا پیروی می‌کنید !

و چون نتوانسته‌اند معنای وَيَتَّخَبُ بِجَلَالِيْ بِا (جیم معجمه) را بفهمند ، در نسخه تحریف کرده وَيَتَّخَبُ بِحَلَالِيْ بِا (حاء مهمله) ضبط کرده‌اند ؛ و بالأخره در تعلیقه روایت را از آحاد و از روایات غریبه شمرده‌اند ؛ تا بدین وسیله سدّی استوار در برابر اراده کسی که بخواهد این روایت را بفهمد ، و به دنبال محبت خدا برآید ایجاد کنند^(۱) .

۱- اشاره است به حدیثی که اخیراً از «توحید» صدوق نقل کردیم ؛ و چون در همه نسخ «توحید» صدوق بجلالی با جیم آمده است و مرحوم

و چون راه و روش دنیاپرستانه خود، جامعه علم و ادب را نیز از سلوک راه لقاء باز دارند. آری! متحائین در جلال خدا مقصد و مقصودی، و هدف و منظوری، و غایت و معبودی جز خدا ندارند.

هر سو که دویدیم همه سوی، تو دیدیم
هر جا که رسیدیم سر کوی تو دیدیم
هر قبله که بگزید دل از بهر عبادت
آن قبله دل را خم ابروی تو دیدیم
هر سرو روان را که در این گلشن دهر است
بر رسته به بستان و لب جوی تو دیدیم
از باد صبا بوی خوشت دوش شنیدیم
با باد صبا قافله بوی تو دیدیم
روی همه خوبان جهان بهر تماشا
دیدیم ولی آینه روی تو دیدیم
در دیده شهلائی بتان همه عالم
کردیم نظر نرگس جادوی تو دیدیم
تا مهر رخت بر همه ذرات بتابید
ذرات جهان را به تک و پوی تو دیدیم

←

مجلسی نیز در «بحار» بنابر طبع کمپانی جلد «عدل و معاد» که سوّم از مجلدات است در ص ۲۶۳ با جیم آورده است ولی در طبع اخیر که حرفی است در ج ۷ ص ۲۵۰ با «حاء» آورده است و در تعلیقه آن نیز روایت را از آحاد غریب شمرده است.

در ظاهر و باطن ، به مجاز و به حقیقت

خلق دو جهان را همه رو سوی تو دیدیم

هر عاشق دیوانه که در جملگی تست

بر پای دلش سلسله موی تو دیدیم

سر حلقه رندان خرابات مغان را

دل در شکن حلقه گیسوی تو دیدیم

از مغربی احوال میرسید که او را

سودا زده طره هندوی تو دیدیم^(۱)

و چه لطیف و عالی ابن فارض سروده است:

نَسَخْتُ بِحُبِّيْءِ آيَةَ الْعِشْقِ مِنْ قَبْلِيْ

فَأَهْلُ الْهَوَى جُنْدِي وَحَكْمِي عَلَى الْكُلِّ ١

وَ كُلُّ فِتْيِ يَهْوَى فَإِنِّي إِمَامُهُ

وَ إِي بَرِيٌّ مِنْ فِتْيِ سَامِعِ الْعَدْلِ ٢

وَ لِي فِي الْهَوَى عِلْمٌ تَجَلُّ صِفَاتُهُ

وَ مَنْ لَمْ يُفَقِّهُهُ الْهَوَى فَهُوَ فِي جَهْلِ ٣

وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِي عِزَّةِ الْحُبِّ تَائِبًا

بِحُبِّ الَّذِي يَهِي فَبَشَّرُهُ بِالذُّلِّ ٤

إِذَا جَادَ أَقْوَامٌ بِمَالِ رَأْيَتِهِمْ

يَجُودُونَ بِالْأَرْوَاحِ مِنْهُمْ بِلا بُخْلِ ٥

۱- «دیوان مغربی» ص ۸۵

وَإِنْ أُوذِعُوا سِرًّا رَأَيْتَ صُدُورَهُمْ
 قُبُورًا لِأَسْرَارٍ تُنَزَّهُ عَنْ نَقْلِ
 وَإِنْ هُدُّوا بِالْهَجْرِ مَاتُوا مَخَافَةً
 وَإِنْ أُوعِدُوا بِالْقَتْلِ حَنُّوا إِلَى الْقَتْلِ
 لَعَمْرِي هُمُ الْعُشَّاقُ عِنْدِي حَقِيقَةً
 عَلَى الْجِدِّ وَالْبَاقُونَ مِنْهُمْ عَلَى الْهَزْلِ^(۱) ۸

۱ «من با محبت و عشق خودم به ذات حضرت پروردگار، تمام علامات و نشانه‌های عشق را که قبل از پیدایش من بودند نسخ کردم پس بنابراین تمام کسانی که اهل محبت و عشق هستند همگی زیر پرچم من هستند و حکم من بر تمام جاری و ساری است.»

۲ «وهر جوان و جوانمردی که اهل محبت و عشق باشد، بنابراین من امام و پیشوای او هستم؛ و البته من بیزار و بری هستم از آن جوانی که سرزنش را گوش کند و سخنان مخالفین اهل هوی و محبت در او اثری بگذارد.»

۳ «و درباره عشق و محبت خدا، من به پایه و درجه‌ای رسیده‌ام که صفات و خصائصش بزرگ است. و هر کسی را عشق و محبت نفهماند و فقیه نگرداند پس او پیوسته در جهل است.»

۴ «وکسی که در مقام عزت و مناعت محبت، سرگردان و حیران نشود، و به محبت آنکه محب اوست پریشان نگردد؛ پس او را به ذلت و خواری و سرافکنندگی بشارت بده!»

۱- «دیوان ابن فارض» لامیه ص ۱۷۴

- ۵ «و اگر اقوامی به مالهای خود در راه محبوب انفاق کنند، اینان را می‌یابی که با جانهای خود بدون بخل و دریغ انفاق می‌کنند» .
- ۶ «و اگر به چنین عاشقان و محبّانی، سرّی از اسرار به امانت سپرده شود ، چنان در کتمان آن می‌کوشند که تو سینه‌های آنان را مقبرهٔ اسراری خواهی یافت که البته از نقل و بازگو کردن آن پاک‌تر و منزه‌تر است» .
- ۷ «و اگر آنان را به دوری و مهجوری بیم دهند و از هجران بترسانند ، از دهشتِ چنین تهدیدی می‌میرند؛ و اگر آنان را از کشتن بترسانند، با عشق و علاقهٔ باطنی و با میل و گرایش درونی خود به سوی کشته شدن می‌شتابند» .
- ۸ «سوگند به جان خودم که در عالم حقیقت و واقعیت، اینان فقط عاشقانند، و باقی افرادی که دم از عشق می‌زنند و یا به این پایه نرسیده‌اند، عشق آنان از شوخی و هزل تجاوز نمی‌کند» .
- این افراد در خدا فانی و سپس به بقاء خدا باقی گشته‌اند ، و بنابراین چون به کمال رسیده‌اند میزان انسانیت هستند . در تمام عالم بشریت غیر از علی بن ابی طالب و اولاد طاهرینش و غیر از دخت رسول الله فاطمه زهراء و دختر برومندش سرّ امیرالمؤمنین : زینب کبری ، در زیر این آسمان نیلی فام چه میزانی افضل و اشرف برای مردان و زنان سر برآورده است ؟ آن درجه از طهارت و پاکی سرّ، و ضمیر و قلب و نفس و خیال و حسّ، آن فتوّت و جوانمردی، آن ایثار و گذشت ، آن محبّت در جلال خدا ، آن عبودیت و بندگی ، آن

معرفت و علم عریض و جوشان .

اینجاست که در مقابل قبر شریفش باید با ادب ایستاد و گفت :

السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ وَ مَقْلَبِ الْأَحْوَالِ ، السَّلَامُ عَلَى
الصَّرَاطِ الْوَاضِحِ وَ النَّجْمِ اللَّائِحِ وَ الزَّيَادِ الْقَادِحِ ؛ وَ رَحْمَةُ
اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

اینجاست که نه تنها آنان شهیدان و گواهان بر امتند ، بلکه

شهیدان و گواهان بر تمام پیامبران .

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ
شَهِيدًا.

اینجاست که شارح معتزلی مذهب : ابن ابی الحدید شافعی از قلم

توانایش چنین می گذرد که :

يَا بَرِّقُ إِنْ جِئْتَ الْعُرَى فَقُلْ لَهُ أَتَرَكَ تَعْلَمُ مَا بِأَرْضِكَ مَوْدَعٌ؟ ۱
فِيكَ ابْنُ عِمْرَانَ الْكَلِيمِ وَ بَعْدَهُ عِيسَىٰ يُقْفِيهِ وَ أَحْمَدُ يَتْبَعُ ۲
بَلْ فِيكَ جِبْرِيلُ وَ مِيكَالُ وَ إِسْرَافِيلُ وَ الْمَلَأَ الْمُقَدَّسُ أُجْمَعُ ۳
بَلْ فِيكَ نُورُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ لِذَوِي الْبَصَائِرِ يَسْتَشِفُّ وَ يَلْمَعُ ۴
فِيكَ الْإِمَامُ الْمُرْتَضَى ، فِيكَ الْوَصِيُّ الْمُجْتَبَىٰ فِيكَ الْبَطِينُ الْأَنْزَعُ ۵
هَذَا الْأَمَانَةُ لَا يَقُومُ بِحَمْلِهَا خَلْقَاءُ هَابِطَةً وَ أَطْلَسُ رُفِعُ ۶
هَذَا هُوَ التَّوْرُ الَّذِي عَذَّبَائِهِ كَانَتْ بِجَبْهَةِ آدَمَ تَطَّلِعُ ۷
وَ شَهَابُ مُوسَىٰ حَيْثُ أَظْلَمَ لَيْلُهُ رَفَعَتْ لَهُ لَا لَأَوْهَ تَشْعَشَعُ ۸
لَوْلَا حُدُوثُكَ قُلْتُ إِنَّكَ جَاعِلٌ الْأَرْوَاحِ فِي الْأَشْبَاحِ وَ الْمُتَنَزِعُ ۹
لَوْلَا مَمَائِكَ قُلْتُ إِنَّكَ بَاسِطٌ الْأَرْزَاقِ تَقْدِرُ فِي الْعَطَاءِ وَ تُوسِعُ ۱۰

- مَا الْعَالَمُ الْعَلَوِيُّ إِلَّا تَرْبَةً فِيهَا لِجَنَّتِكَ الشَّرِيفَةَ مَضَجُ ۱۱
 ما الدَّهْرُ إِلَّا عَبْدُكَ الْقِنُّ الَّذِي بِنُفُوزِ أَمْرِكَ فِي الْبَرِيَّةِ مُوَلِّعُ ۱۲
 وَ لَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ مَهْدِيكُمْ وَ لِيَوْمِهِ أَتَوَقَّعُ ۱۳
 وَ لَقَدْ بَكَيْتُ لِقَتْلِ آلِ مُحَمَّدٍ بِالطَّفِّ حَتَّى كَلُّ عَضُو مَدَمَعُ^(۱) ۱۴
- ۱ «ای برق! اگر از زمین نجف عبور کردی به آن زمین بگو: آیا تو در خود چنین می‌یابی که بدانی در میان تو چه کسی به امانت سپرده شده است؟»
- ۲ «در میان تو موسی فرزند عمران است، و بعد از او عیسی، و به دنبال آنان احمد مُصطفی می‌باشد.»
- ۳ «در میان تو جبرائیل و میکائیل و اِسرافیل، بلکه تمام فرشتگان سماوی و عالم قدس هستند.»
- ۴ «بلکه در میان تو نور خدا جلّ جلاله می‌باشد که برای صاحبان بصیرت نگاه می‌اندازد و سپس نور و لمعان می‌دهد.»
- ۵ «در میان تو امام مرتضی است، و وصی برگزیده حق است؛ و در میان تو «بطین» و «انزع» است که رسول الله فرمود.»
- ۶ «این همان امانتی است که نتوانست آنرا حمل کند نه سنگ‌های سخت کوههای فرود آمده و نه فلک اطلس بلند پایه.»
- ۷ «این همان نور نبوتی است که جوانب و اطرافش در پیشانی آدم بوالبشر می‌درخشید و طلوع داشت.»

۱- بعضی از ابیات قصیده عینیة ابن ابی الحدید که در ضمن مجموعه متعلقات سبع مطبوع است.

- ۸ «این همان شعله آتشی است که برای موسی در آن شب تار،
انوارش بالا گرفت ، و تشعشع و درخشش می کرد.»
- ۹ «اگر حدوث تو نبود می گفتم که تو آن کسی هستی که ارواح را در
بدنها داخل می کنی و خارج می نمائی.»
- ۱۰ «اگر مرگ تو نبود می گفتم که تو آن کسی هستی که ارزاق
خلائق را در هنگام بخشش ، کم و زیاده می نمائی.»
- ۱۱ «عالم علوی نسبت مگر مضجع و تربت برای جسد پاک و شریف
تو که در آن مضجع ، مقبور شود.»
- ۱۲ «روزگار و دهر نیست مگر بنده حلقه بگوش تو که در میان خلائق
برای تنفیذ امر تو شتاب می ورزد و اهتمام د ارد.»
- ۱۳ «ومن به تحقیق دانسته ام که مهدی شما بدون چون و چرا خواهد
آمد ، و برای چنین روزی انتظار می کشم.»
- ۱۴ «و من به تحقیق برای کشته شدن آل محمد در زمین کربلا
بطوری گریه می کنم که تو گوئی تمام اعضاء بدن، چشم اشکبار است.»
و اینجاست که ابوعلی سینا فخر فلاسفه شرق می گوید :
وَ كَانَ عَلِيٌّ فِي أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ كَالْمَعْقُولِ بَيْنَ الْمَحْسُوسِ.
- «علی علیه السلام در میان اصحاب محمد چون وجود جوهر معقول
در میان محسوسات بود.» و فاصله او با دیگران چون فاصله عالم عقل
و عالم محسوسات و طبع بود. صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ
وَ بَرَكَاتُهُ وَ عَلَى حَلِيلَتِهِ وَ زَوْجَتِهِ وَ أَبْنَائِهِ الْمَعْصُومِينَ وَ أَوْلَادِهِ الطَّاهِرِينَ ،
لَا سِيَّمَا مَهْدِيَّهُمْ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ وَ سَهَّلَ مِنْهُجَهُ.

کیفیت حساب در روز قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(مجلس پنجاه و ششم)

الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله
على محمد وآله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان
الى يوم الدين .

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ
مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (آية ۲۸۱ از سوره ۲ بقره)

«بیرهیزید از روزی که بازگشت خواهید کرد در آن روز به
سوی خدا؛ و پس از بازگشت به هر نفسی در آنجا، آنچه در این دنیا
کسب کرده است به نحو اتمّ و اکمل داده خواهد شد؛ و در آنجا
مورد ظلم و ستم قرار نمی گیرد.»

یکی از مراحل قیامت داریم، مرحله حساب است؛ این
یکی از مواقف و منازل قیامت است؛ یعنی از اعمال و رفتاری که انسان
در دنیا نموده است حساب می کنند؛ و بدانها رسیدگی می کنند.

وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ
فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ (آیه ۲۸۴ از سوره ۲ بقره)

«و اگر آنچه در نفس های شماست آشکار کنید ؛ و یا پنهان ! در هر صورت خداوند حساب آنها را از شما می گیرد ؛ و سپس هرکس را که بخواهد مورد عفو و غفران خود قرار می دهد ؛ و هرکس را که بخواهد عذاب می کند ؛ و خداوند بر هر کاری و بر هر چیزی تواناست .»
آیاتی که در قرآن مجید راجع به حساب آمده است بسیار است ؛
به لحن های مختلف و مضامین متفاوت .

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالَهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّيَهُ
حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (آیه ۳۹ از سوره ۲۴ نور)

«آن کسانی که کافر شده اند ؛ اعمالشان همچون سراب است که شخص تشنه آن را آب می پندارد ؛ و آن سراب در زمینی خشک واقع است ؛ به طوری که چون تشنه کام خود را بدانجا رساند هیچ آبی نیابد ؛ و خداوند را آنجا می یابد ؛ و خداوند به طور کامل از او حساب می کشد و خدا به سرعت به حساب ها رسیدگی می کند .»

یعنی افرادی که کافرند ، کردارشان اُصالت و واقعیتی ندارد ؛ و همچون آب سیراب کننده نیست ؛ و مُنتج نتیجه و مُثمر ثمر نیست ؛ بلکه همچون سراب آب نماست ؛ که هر چه در آن سرزمین بیشتر به دنبال آب بگردند کمتر می یابند ؛ عمرشان سپری می گردد و چیزی دست آنها را نمی گیرد ؛ و از این عالم تشنه کام با جگری سوخته و عطشان آهنگ رحیل می نمایند ؛ و عمر و سرمایه حیات هم از دست

رفته و خدا حاضر است ؛ و در آنجا به حساب می‌رسد . چه کردی ؟ چرا دنبال باطل رفتی ؟ چرا از آب حقیقت خود را سیراب نکردی ؟

اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ

(آیه ۲ از سوره ۲۱ انبیاء)

«حساب مردم به آنها خیلی نزدیک شده است ؛ ولی آنها پیوسته در حال غفلت به سر می‌برند و اعراض می‌کنند» .

حساب بسیار نزدیک است ؛ چون بین مردم و بین حساب آنها هیچ فاصله‌ای نیست ؛ بین انسان و مردن او هم فاصله‌ای نیست ؛ حالا بفهمائید : فاصله باشد ؛ هر چه باشد باز هم کوتاه است ؛ چون ما به سمت حساب نزدیک می‌شویم ؛ هر چه هم دور باشد ؛ چون هر لحظه‌ای که می‌گذرد نزدیک می‌شویم ؛ پس نزدیک است ؛ دور چیزی است که گذشته و رفته و دیگر انسان به آن چیز دسترسی ندارد .

این سال‌های عمر ما که گذشته است بسیار دور است ؛ چون طی شده و دوره‌ها گذشته است و قابل بازگشت نیست ؛ پس بسیار دور است ؛ حتی همین یک ساعتی که الان از ما گذشته است با آنکه یک ساعت بیشتر طول نکشیده ؛ اما خیلی دور است ؛ از این جهت که گذشته و دیگر پیدا نمی‌شود .

آیا کسی می‌تواند این ساعتی را که گذشته است پیدا کند ؟ آیا می‌تواند چرخ زمان را برگرداند ؛ و آن ساعت را مشهود خود ببیند ؟ این محال است . چرا ؟

چون اگر بخواهد برگردد باید عالم برگردد ؛ این یک ساعت

از همه موجودات طبیعی و مادی گذشته ؛ و اگر بخواهد برگردد ؛ تمام آن سلسله علل و معلولاتی که دست به دست یکدیگر داده‌اند ؛ تا این زمان را از آن ساعت به این ساعت آورده‌اند ؛ همه باید برگردند ؛ و مشیت الهیه درباره آنها باید تغییر کند ، و این محال است ؛ پس محال است کسی بتواند یک دقیقه قبل را برگرداند .

بنابراین همین یک دقیقه قبل با اینکه یک دقیقه بیشتر نیست ، ولی خیلی دور است ؛ چون دسترسی بدان نیست ؛ اما حساب ، بسیار نزدیک است ؛ چون پیوسته ما به سوی حساب می‌رویم ؛ گر چه عمر ما به قدر عمر حضرت نوح باشد که نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود زندگی نمود ؛ بالاخره امری است شدنی که باید تحقق پذیرد ؛ خود حضرت نوح هم که این مقدار را در بین قوم زیست نمود ، هر لحظه به سوی نقطه اجل نزدیک می‌شد ؛ و به حساب می‌رسید .

ما هم عمرمان به اندازه‌ای باشد که فرضاً از آن مقدار هم زیاده باشد بالاخره یک مهربی بر پیشانی ما زده شده است که باید بمیریم ؛ و به حساب برسیم .

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

(آیه ۲۷ و ۲۶ از سوره ۵۵ رحمن)

«هر چیزی که روی زمین است دستخوش بوار و فنا و هلاکت است ؛ و فقط وجه‌الله که صاحب جلالت و کرامت است باقی می‌ماند» .
پس فنا برای ما هم هست ؛ ما هم باید به سوی خدا و به سوی حساب برویم ؛ هر چه دور باشد نزدیک است اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ

برای مردم بسیار نزدیک شده است اما آنان در غفلت به سر می‌برند ؛
و پیوسته در حال اعراض می‌باشند .

پیوسته می‌گویند : فلان کس مُرد ؛ فلان کس چه شد ؟ اما
خودشان هیچ تکانی نمی‌خورند که شاید آن حساب‌ها برای ما هم باشد ؛
و آن مرگ و میر به سراغ ما هم بیاید ؛ اگر بیاید ، طبعاً آن حساب‌هائی
را که آنها دارند ، ما هم خواهیم داشت .

حقیقت حساب کشفِ مجهولِ عددی است ؛

حقیقت حساب فرض کنید یک شخص فروشنده می‌خواهد ببیند

چيست ؟ که امروز چقدر منفعت یا ضرر کرده است ؟

چون این امر برای او مجهول است .

در این صورت یک سلسله معلوماتی را برمی‌دارد ؛ و با یکدیگر
می‌سنجد ؛ و از ضَمّ و ضمیمه آنها و از نتیجه اعمال آن قواعد خاصّه
برای او مجهول کشف می‌شود ؛ این عمل را حساب گویند .

سه نفر اینجا نشستند می‌خواهیم به هر یک از آنها چهار عدد
سیب بدهیم ؛ حساب می‌کنیم می‌شود : دوازده عدد سیب ؛ و لیکن
همیشه حساب به این آسانی نیست ؛ ممکن است به آن جماعتی که
می‌خواهیم سیب بدهیم سیصد هزار و پانصد و شصت و هفت نفر بوده
باشند ؛ و به هر یک دوازده هزار و پانصد و یازده دانه سیب بدهیم ؛ در
این صورت فوراً نمی‌توان حساب سرانگشتی نمود ؛ و نتیجه را فوراً
معلوم داشت ؛ اینجا باید مداد و کاغذ دست گرفت و از جدول ضرب
فیثاغورث استفاده کرد .

یک وقت حساب از این هم پیچیده‌تر و دقیق‌تر است؛ شما می‌خواهید به تمام گره‌ عالم سبب بدهید، مشکلتراست! به بچه‌های کوچک هم بدهید! سهمیه‌ افرادی که از دنیا رفته‌اند بدانید؛ آن هم نه تنها در یک لحظه بلکه از اول عمر تا به آخر آن در تمام لحظات؛ این چه دستگاهی است؟ این چه خط‌کش محاسبه‌ایست که بتواند زود و سریع به انسان جواب را ارائه دهد؟ که آقا شما در فلان روز و در فلان ساعت چه کردید؟ لحظه‌ای بعد از آن چه کردید؟

از اعمال و از خاطرات و از اخلاق و ملکات و از عقائد؛ از همه پرسش کنند؛ و جواب گویند.

چون نه تنها از اعمال، بلکه نسبت به اخلاق و روش انسان هم، انسان مورد مؤاخذه واقع می‌شود؛ پس دستگاه حساب بسیار عجیب است؛ کیست که از عهده‌ چنین حسابی برآید؟

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (آیه ۱۹۹ از سوره ۳ آل عمران)

چقدر خداوند حساب می‌کند؟ آن هم با چه سرعتی محاسبه می‌نماید؟ حساب کار آسانی نیست کار مشکلی است؛ آن دستگاهی که تمام این مجهولات را یک مرتبه در یک لحظه در برابر انسان بگذارد و نشان دهد؛ آن هم نه مال یک نفر؛ بلکه مال تمام افراد بشر من الأولین و الآخرين؛ از مردگان و زندگان از زمان حضرت آدم تا این زمان؛ و از این زمان تا روز قیامت، بسیار عجیب است.

آن کامپیوتر باید خیلی پر قدرت باشد؛ و مأمورین آن دستگاه باید خیلی استاد باشند؛ و کلاس‌های عجیبی را باید دیده باشند، تا

حساب در ظرف علم و جهل است ، نه تحقق و واقعیت معادشناسی ج/ ۸

بتوانند با آن دستگاه کار کنند .

این تقریب مطلب ، ساده و قابل فهم برای عامّه است ؛ ولی تقریب مطلب برای خواص چنین است که بگوئیم : چون حساب کشف مجهول عددی است ، بنابراین در ظرف جهل است ؛ اما اگر از ظرف جهل خارج شویم ، آنجا دیگر حساب معنی ندارد ؛ چون اگر نتیجه محاسبه برای ما مجهول باشد ، اعمال قانون حساب را می‌نمائیم و مثلاً می‌گوئیم : هشت ضرب در چهار منهای پنج ضرب در سه می‌شود : هشتاد و یک $81 = 3 \times (5 - (4 \times 8))$.

و به واسطه این امر جهل ما بر طرف شده و به این امر عالم می‌شویم .

اما آنجائی که ظرف علم و جهل نیست ، بلکه واقع و حقیقت امر است ؛ آنجا حساب به عنوان حساب که کشف مجهول عددی باشد معنی ندارد ؛ در عالم خارج هر چیزی که مترتب بر چیزی دیگر می‌شود عین واقعیت است هر عملی اثری و نتیجه‌ای دارد که در خارج مترتب بر آن است ؛ غذائی را که انسان می‌خورد ، و در معده تبدیل به موادی می‌شود ، و در کبد تبدیل به خون می‌گردد ، یک سلسله امور مترتبه است ، نه حساب .

هر عملی یک چیزی تولّد می‌کند و می‌زاید . و هر درختی یک میوه‌ای می‌دهد و هر میوه هم ثمری و اثری دارد تا برود به جلو ؛ در عالم تکوین خداوند برای هر چیزی یک اثری خلقت فرموده است ؛ و هر علتی معلولی دارد ؛ انسان که نماز می‌خواند ، این نماز اثری دارد ؛

روزه اثری دارد؛ دروغ و زنا و غیبت اثراتی دارند؛ هر عمل زشت و نیک اثری دارد؛ و این اثرات را خداوند در عالم تکوین بر آنها قرار داده است.

اثری که بر صلۀ رحم مترتب می‌گردد طول عمر است؛ انفاق در راه خدا موجب زیادی خیر و برکت است؛ ترک انفاق موجب تنگی معیشت و گرفتاری است؛ اینها آثاری است که خداوند عزوجل بر نفس اعمال مترتب نموده است.

همان طور که درختی را بر زمین می‌نشانیم و آب می‌دهیم؛ خداوند بر این درخت، نتایج و ثمراتی را مترتب نموده است که چنانچه نور آفتاب به آن برسد، آب به آن برسد، مواد غذایی مساعدی باشد، این درخت تنومند می‌شود و شاخه و برگ می‌دهد و بار و میوه می‌آورد؛ برای ما مقدار میوه این درخت مجهول است؛ چند عدد سیب دارد، نمی‌دانیم؛ و اگر بخواهیم حساب کنیم و بدانیم باید چند نفر را بفرستیم تا یکایک از دانه‌های سیب را بشمارند تا بدانیم درخت چند سیب دارد.

اما آیا برای خدا هم تعداد سیب‌های این درخت مجهول است؟ نه، چنین نیست.

چون علم پروردگار به موجودات علم حصولی نیست؛ علم حضوری است؛ ما دو قسم علم داریم:

یک قسم علم حصولی که معلوم در ما نیست؛ و معلوم ما خارج از وجود ماست؛ و سپس برای ما و ذهن ما صورت معلوم پیدا می‌شود؛

مثلاً تعداد جماعتی که در مجلس نشسته‌اند چند نفرند و چه کسانی هستند، این علم جزء ذات ما نیست، و در مغز ما نیست و حضوری هم بر آن نداریم، اگر چشم ببندیم؛ اصلاً علم پیدا نمی‌کنیم اگر چشم باز کنیم و ببینیم، صورتی از معلوم در ذهن ما حاصل می‌شود؛ و لذا آن را علم حصولی گویند.

قسم دیگر، علم حضوری است، مثل علم ما به خود ما؛ و علم ما به مشاعر ما و قوای ما؛ چون علم ما به قوه حافظه و قوه مفکره، ما علم حضوری است، و از ما جدا نمی‌شود، و هر جا باشیم واجد خودیت خود هستیم.

پس علم نفس به خود نفس؛ و به شئون نفس، حضوری است. آیا خداوند که به موجودات و مخلوقات خود علم دارد، حصولی است؟ یعنی علم نداشته و بعد این علم برای او حاصل شده است؟ و صورتی از موجودات برای خدا نقش می‌بندد؟

اینکه لازمه‌اش جهل و امکان است و هزار عیب دیگر. علم آن حضرت به موجودات حضوری است؛ یعنی نفس موجودات خارجیّه علم خدا هستند؛ و به عبارت دیگر: فرض کنید: بنده که اینجا نشسته‌ام اگر بخواهم این مسجد را ببینم باید چشم باز کنم؛ و این مسجد را مشاهده کنم؛ یعنی نقشی از این در ذهن من بیفتد؛ و یا کسی خصوصیت این مسجد را برای من بیان کند؛ و یا صورت و کیفیت مسجد را در کتابی بخوانم و علم پیدا کنم.

ولی علم خدا به این مسجد غیر از واقعیت و حقیقت مسجد

نیست؛ نفس خود مسجد است، خود مسجد و خارجیت آن علم خداست؛ پس بین این مسجد و بین علم خدا به این مسجد جدائی نیست. و علم خدا به هر موجودی از موجودات حضوری است؛ یعنی نفس تحقق و موجودیت آن شیء علم خداست. عالم تکوین علم خداست هر کس هر عملی انجام دهد، آن شخص و عملش، عین علم پروردگار به علم حضوری است.

چون این مطلب معلوم شد؛ دانستیم که هیچ موجودی از خدا مخفی نیست؛ و همان طور که نفس ما از ما غائب نمی شود؛ و قوای نفسانی ما از ما غائب نمی شود؛ و علم ما بدانها حضوری است؛ همین طور علم خدا به خدا و به صفات و اسماء خود و علم خداوند به افعال خود که تمام موجودات و شئون آنهاست حضوری است.

وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ
وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

(آیه ۶۱ از سوره ۱۰ یونس)

«ای پیامبر! از پروردگار تو پنهان نمی شود حتی چیز کوچکی که به اندازه سنگینی یک ذره بوده باشد؛ نه در زمین، و نه در آسمان، و نه کوچکتر از یک ذره و نه بزرگتر از آن، مگر آنکه جملگی در کتاب مبین و عالم علم پروردگار محفوظ و مضبوط است.»

علم پروردگار بر کتاب مبین علم حضوری است، پس تمام موجودات برای خدا حاضرند به علم حضوری؛ و با وجود این حال برای چه منظوری خدا حساب می کند؟ کجایش را حساب می کند؟

کجا را نمی‌داند که حساب کند؟ تا به واسطهٔ این حساب، کشف مجهول از خدا شود؟

اصولاً، اعمال قوانین و قواعد حسابیه برای پروردگار معنی ندارد؛ چون کشف مجهول برای ذات اقدسش معنی ندارد؛ اعمال انسان چون سایر موجودات، موجوداتی هستند سر جای خود روشن و معین؛ و خداوند هر موجودی را ایجاد کرده یک اثری بر او مترتب فرموده است، خود آن موجود و اثر مترتب بر آن موجود در علم خدا حاضرند؛ پس بنابراین حساب برای چه می‌کنند؟ حساب برای مردم جاهل است که بفهمند نتیجه چیست؛ و ثواب و عقاب بر اساس عدل و رحمت است؛ نه بر اساس جزاف و لهو و لعب.

مثال: استاد در مدرسه هست؛ و بچه‌ها هم تازه به مدرسه رفته؛ و در وهلهٔ اول می‌خواهند حساب بیاموزند، استاد زحمت می‌کشد به بچه‌ها یاد بدهد که: اگر فرضاً اینجا سه عدد کبوتر بود و هر کبوتر با منقار خود چهار عدد گُل برمی‌داشت و پرواز می‌کرد؛ مجموعاً چند عدد گُل برداشته بودند؟

استاد برای فهماندن این مجهول بسیار رنج می‌برد و زحمت می‌کشید تا نوباوگان پا به دبستان گذاشته بفهمند؛ و حقاً فهمیدن آن برای آنها مشکل است؛ چون ذهن کودک آن سیه و گنجایش را ندارد که سه بار تکرار چهار را در خود تصور کند؛ و لیکن برای استاد مشکل نیست؛ و برای فهمیدن این مجهول نیاز به قواعد ریاضی ندارد؛ جذر و کعب نیست؛ ترسیم منحنی‌های معادلات درجهٔ دوم نیست؛ حل

معادلهٔ درجهٔ سوم نیست؛ سه چهار تا دوازده تا پیوسته در ذهن استاد موجود و مشهود و حاضر است.

چون در اینجا شهود و حضور است بنابراین حساب سریع است؛ تمام موجودات در نزد خداوند حاضرند؛ و مشهود و معلوم علم خدا؛ پس خدا سریع الحساب است.

وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (آیهٔ ۲۰۲ از سورهٔ ۲ بقره)

پس اصل حساب برای ماست که در ظرف علم و جهل می‌باشیم؛ مانند آیهٔ شریفهٔ قرآن:

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (آیهٔ ۴ از سورهٔ ۱ فاتحهٔ الكتاب)

«خداوند مالک روز پاداش است»؛ معنایش این نیست که خداوند مالک روز غیر جزا نیست؛ خداوند مالک همهٔ روزهاست؛ و مالک همهٔ عوالم است؛ و پیوسته مالک است؛ مالک روز جزا و غیر جزا؛ ولی در روز جزا و پاداش، برای انسان مشهود می‌شود؛ و انسان اقرار و اعتراف به مالکیت مطلقهٔ حقهٔ حقیقیهٔ او می‌کند؛ ما در اینجا آن اقرار و اعتراف را نداریم که **إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَالِكُ**؛ در آنجا اعتراف می‌کنیم و لذا قرآن کریم به لسان اعتراف ما، و برای بیان حال ما بیان کرده است که **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ**. در آنجا نیز حساب برای روشن شدن و کشف مجهول برای انسان است.

خلاصهٔ مطلب: هر عملی یک نتیجه دارد؛ چه در جانب سعادت و چه در جانب شقاوت؛ هر فعلی که از انسان سر می‌زند؛ خوب باشد یا بد؛ اثری بر آن مترتب است؛ و آن اثر ملازم با خود عمل است؛ آیات

قرآن در این باره بسیار است : حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام وقتی که برادران آمدند و متوجّه شدند که اشتباه کرده‌اند ؛ خود را به آنها معرفی کرده و گفت :

قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ
وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (آیه ۹۰ از سوره

۱۲ یوسف)

«یوسف گفت : منم یوسف و اینست (بنیامین) برادر من ! خداوند بر ما منت نهاد ؛ و حقاً هر که تقوی پیش گیرد و بُردباری و شکیبائی کند ؛ خداوند اجر و پاداش نیکوکاران را ضایع و تباه نمی‌کند.»

یعنی اجر و مزد نیکوکاران مترتب و متوقف بر اعمال آنانست .

و نیز فرموده است : نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ
أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (آیه ۵۶ از سوره ۱۲ یوسف)

«ما رحمت خود را به هر که بخواهیم می‌رسانیم و اجر و پاداش

نیکوکاران را تباه نمی‌نمائیم.» .

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ
مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ (آیه ۹۶ از سوره ۷ اعراف)

«و اگر چنانچه اهل شهرها و قریه‌ها ایمان می‌آوردند و تقوی پیشه می‌ساختند ؛ ما هر آینه برکت‌های خود را از آسمان و زمین به روی آنها می‌گشودیم.»

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤْأَنَّ كَذَبُوا بآيَاتِ
اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ (آیه ۱۰ از سوره ۳۰ روم)

«و پس از آن نتیجه و عاقبت کسانی که بدی نمودند، بدی و تباهی شد به جهت آنکه آیات خدا را دروغ شمرده و تکذیب نمودند ؛ و آن آیات را مسخره نموده و استهزاء کردند.»

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا
حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا تَكَرَّرًا فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا
وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا

(آیه ۸ تا ۱۰ از سوره ۶۵ طلاق)

«و چه بسیار از اهالی و ساکنان شهرها و قریه‌ها که از امر پروردگارشان سرپیچی نموده از فرمان پیامبران خدا تجاوز کردند ، و ما آنان را به حساب سختی محاسبه کردیم ، و به عذاب دردناک و غیر معروفی معذب نمودیم ؛ و بالتیجه آنان از وبال و خسران امر خود چشیدند ؛ عاقبت امرشان زیان و تهی دستی بود ؛ و خداوند برای آنها عذاب شدیدی را مقرر و معین فرمود.»

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ (آیه ۳۰ از

سوره ۴۲ شوری)

«و آنچه به شما از واردات و مصائب برسد ، به واسطه کرداری است که خود با دست‌های خود انجام داده‌اید.»

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
شَرًّا يَرَهُ (آیه ۸ و ۷ از سوره ۹۹ زلزال) .

«پس کسی که به اندازه سنگینی یک ذره عمل نیکی به جای آورد ، آن را می‌بیند ؛ و کسی که به اندازه سنگینی یک ذره عمل بدی

به جای آورد ، آن را می بیند.»

باری از این آیات به طور وضوح استفاده می شود که هر عملی را که انسان انجام دهد ، پاداشی و عکس العملی را به دنبال خواهد داشت ؛ و انسان نباید از عواقب کردار خود غافل بماند .

بسیاری از بزرگان علمای اخلاق و عرفان در اینجا مراقبت های شدید داشتند و می گفتند : اگر یک روز پای ما بلغزد و زمین بخوریم ، باید مطالعه کنیم و در احوالات و اعمال خود بنگریم و ببینیم چه خطائی و غفلتی از ما سر زده است تا اینکه این لغزش اثر آن بوده است . این نتیجه دنیوی عمل است و طفل نوزاد متولد از عمل ؛ نتیجه اخروی به جای خود محفوظ است .

یکی از مفاخر عالم اسلام و تشیع ، فقیه نبیه و عالم اخلاقی و مربی روحانی سید بن طاوس بوده است علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس که لقب شریفش رضی الدین است .

این مرد بزرگ را سید اهل مراقبت گویند ؛ زیرا به قدری در مراقبت در امور و اعمال و کردار و پاداش آن ، و اثرات مترتب بر آن مراقب بوده که نظیری برای او شناخته نشده است .

و اگر کسی کتاب شریف و نفیس او را به نام «إقبال» که در ادعیه و اعمال عبادی است مطالعه کند می یابد که تا چه حد این عالم عامل در پی جوئی آثار مترتبه بر اعمال دقت نظر داشته است ؛ و چه نکات دقیق و لطیف و ظریفی را بیان می کند .

در اینجا دو داستان از نتایج ترتب آثار بر اعمال که در همین

زمان‌های قریب واقع شده و در تحقق آن جای شبهه و تردید نیست بیان می‌کنیم؛ زیرا تعداد این قضایا که بر عامه روشن است و هر کس به نوبه خود در عمر خود مشاهده کرده است از حد و حصر بیرون است. پیرمردی صادق‌القول می‌گفت: پس از انقلاب

داستان اول

مشروطیت که سربازهای محمد ولی‌خان

سپهسالار وارد طهران شدند، خودبه چشم خود

دیدم: که روزی در نواحی قنات آباد، دو نفر از آنها اسب‌سوار شاکی - السّلاح به طوری که قطارهای فشنگ را مرتباً در روی سینه خود بسته بودند، از وسط خیابان به طرف غرب یعنی به سمت امامزاده حسن می‌گذشتند؛ و یکی از آنها چپقی بلند در دست داشت و مشغول کشیدن بود.

در کنار دیوار خیابان درویشی فقیر که سر خود را تازه با تیغ

تراشیده بود نشسته و سر به روی زانوهای خود گذاشته، و به حال خود مشغول بود.

همینکه این دو نفر تفنگ‌چی از آنجا عبور می‌کردند و چشمشان

به این مرد سر تراشیده افتاد، آن مرد چپق به دست به سمت او آمد و از روی اسب خود خم شد و آتش چپق خود را روی سر او خالی کرد و رفت؛ درویش سر خود را از روی زانو برداشته و نظری کرد و گفت: این کدو صاحب دارد.

هنوز یک میدان به جلو نرفته بودند و به امامزاده حسن نرسیده

بودند، که من چون در راه خود بدانجا رسیدم دیدم جماعتی از دور مشغول تماشا کردن آن تفنگ‌چی هستند.

اسب او را به زمین زده بود و یک دست در روی سینهٔ او گذارده ،
و با دست دیگر مرتباً بر سر و سینه و بدن او می‌کوفت تا او را در زیر
پای خود خرد و له ساخت .

این داستان را دربارهٔ سرعت حساب در دنیا راجع به کیفر عمل
زشت بیان کردیم .

و اما داستان دوم دربارهٔ سرعت جزا در دنیا راجع به اجر و مزد
عمل نیک است :

حضرت استاذثقه معتمد و مجاهد با نفس و مراقب

داستان دوم رتبهٔ تزکیه و طهارت : آیت‌الله آقای حاج شیخ

مرتضی حائری دام ظلّه العالی فرزند ارشد

مرحوم شیخ الفقهاء و المجتهدین آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی
رضوان الله بیان می‌کردند که : «پدر من مرحوم حاج شیخ عبدالکریم
فرزند فرید پدر و مادر بود ؛ و جد و جدّه ما غیر از ایشان هیچ اولاد
دیگر نیاوردند ، و من عمو و عمّه ندارم .

توضیح آنکه جد من : مرحوم محمد جعفر از زمرهٔ اهل علم

نبود ؛ بلکه در طایفهٔ ما غیر از پدرم هیچکس از اهل علم نبود
با آنکه سالیان دراز با جدّه ما ازدواج کرده بود ، اولادی از آن
دو به هم نمی‌رسید ؛ جد ما پیوسته متعه می‌گرفت ، تا شاید خداوند
از او فرزندی مقدر فرماید ؛ و خداوند مقدر نمی‌نمود .

مدتها گذشت ، و از آن متعه‌ها خبری نشد ؛ تا یک روز که فصل

زمستان و هوا سرد بود ، و جد من در منزل یک متعه برای نماز رفته
بود ، آن متعه چنین تصور کرد که برای معاشقه آمده است دختر

بچه خود را که - شوهر سابق خود داشت می خواست به هر طریق - منزل به بهانه ای خارج کند ، و چون هوا سرد بود دخترک بیرون نمی رفت ، تا نما - جدّ ما به پایان می رسد .

- این عمل -ن ، خیلی متغیّر و عصبانی می گردد که چرا در این هوای سرد ، دختر را می خواهی - منزل بیرون بفرستی ؟! همان ساعت حقّ متعه را می دهد ؛ و مدّتش را می بخشد ؛ و می رود مدّت سایر متعه ها را می بخشد ، و حقوق آنان را می دهد ، و می گوید که : من دیگر ابداً متعه نمی گیرم و پیرامون این کارها نمی گردم . خداوندا ! تا کی من به خاطر یک فرزند دست به سوی غیر تو در - کنم ؟ که موجب آزار واذیت دخترک یتیم در این هوای سرد -مستان گردد؟!

بعد - این واقعه خداوند به او - همان عیال دائمیّه خود که اولادش نمی شد ؛ و سالیان در - در محرومیّت به سر می بردند ، یعنی - جدّه ما ، به او فقط و فقط یک پسر عنایت کرد که نام وی را عبدالکریم نهادند .

مرحوم پدرم چون دارای هوش و استعداد سرشار بود ؛ و - طفولیت - عهده خواندن نامه و فهمیدن آن برمی آمد ، او را برای تحصیل - ده به شهر فرستادند و سپس عالم کربلا شد ، و در آن مکان مقدّس درس می خواند .

مرحوم فاضل اردگانی که معاصر با مرحوم میرای بزرگ شیرای : حاج میرا - محمد حسن بود ؛ و در علم و فضیلت بسیاری او را بر مرحوم شیخ انصاری مقدّم می دانستند ؛ چون استعداد وافر پدرم را

دید ، او را به سامراء فرستاد ، و نامه‌ای به مرحوم میرزای بزرگ نوشت ، و مرحوم پدرم که هنوز بیست سال بیشتر نداشت با نامه فاضل به سامراء به خدمت میرزای بزرگ مشرف شد و در خدمت آن استاد تلمذ می کرد ؛ ولی عمده درس هایش نزد مرحوم آقا سید محمد فشارکی اصفهانی بود . « (پایان کلام حضرت آقای حائری).

مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم رضوان الله علیه حقاً از رجال علم و تقوی بود و از مقام عبودیت حضرت رب کریم در مرتبه علماء تجاوز نکرد ؛ وَهَبَةُ اللهُ ، وَعَطَاءُ اللهُ بود ؛ و با آن مشکلات زمان قدرت طاغوت ایستادگی و تحمل کرد و بالأخره با مرضِ دِقِّ دار فانی را ارتحال گفت و به سرای باقی پیوست .

ایشان را می توان از نقطه نظر صداقت و امانت ، و اعراض از دنیا ، و اهتمام به ترتیب طلّاب ، و تشکیل حوزه علمیّه ، و تأسیس دارالعلم جعفری در بلده طیبیه قم از مفاخر شیعه در عصر اخیر شمرد . شاهد ما از بیان این قضیه سرعت آجر و پاداش نیت صالح پدر ایشان است که به مجرد آنکه دست به سوی خدا دراز کرد و قطع امید از وسایل و اسباب نمود و برای ترحم به دختر یتیم دست از فرزند دلبنده شست ، و از پدید آوردن اولاد صرف نظر کرد ، خداوند از همان زن مأیوس از توالد و تناسل چنین عبدالکریمی عنایت می کند که در میان اقران شاخص می گردد ؛ و از آن ده کوچک به شهر آمده و در دارالعلم کربلا و سامراء ممتاز می شود ، و بالأخره رئیس اسلام و مسلمین می گردد و از هرگونه مواهب ظاهریّه و باطنیه متمتع

می‌شود .

آیات و روایات وارده در پیدایش عکس‌العمل‌های انسان بسیار است ؛ و ما در اینجا یک آیه و یک روایت می‌آوریم تا نمونه برای مطلب ما بوده باشد اما آیه :

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارَعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا
مِنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ

(آیه ۳۱ از سوره ۱۳ رعد) .

«و پیوسته و بطور مستمر و مداوم در اثر کردار کسانی که کافر شده‌اند ، کوبنده‌ای اصابت می‌کند ، یا آن کوبنده در نزدیکی خانه ایشان وارد می‌شود و داخل می‌گردد ؛ تا زمانی که امر خدا بیاید و خداوند هیچگاه تخلف وعده نمی‌کند» .

و اما روایت : در «کافی» از عباس بن هلال شامی که خادم حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر است وارد است که می‌گوید : از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می‌گفت :

كُلَّمَا أَحْدَثَ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْلَمُونَ
أَحْدَثَ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ .

«هر زمان که بندگان خدا دست به گناهان تازه‌ای زنند که تا آن زمان سابقه نداشته ، و بدان علم و اطلاعی نداشته‌اند ؛ خداوند بلاهائی را در میان آنها پدید می‌آورد که بی سابقه بوده و آنها چنین بلاهائی را نمی‌شناخته‌اند.»

باری منظور از این بیان این نیست که پاداش عمل حتماً باید در

دنیا داده شود ، تا اشکال لازم آید که چه بسیار از افرادی در حین خیانت و جنایت می‌میرند ؛ و مجالی برای پاداش برای آنها باقی نیست .
 زیرا پاداشِ عمل از لوازم عمل است ؛ و بالأخره در قیامت که محلّ ظهور و بروز بواطن نفس است ، به نحو اتمّ و اکمل داده خواهد شد ؛ و برای بعضی که پس از عمل در دنیا مدّتی زیست می‌کنند ؛ آثار خیر و یا آثار شرّ آن عمل نیز که پدیدهٔ نفس آنهاست به ظهور می‌رسد ؛ و برای بعضی دیگر در هنگام سَکرات مرگ خواهد رسید ؛ و عالم مثال در دنبال دنیا ، و عالم قیامت در دنبال عالم مثال است ، و از جهتی هر سه عالم عالم واحد و ممتدّی است که سیر تکاملی بشر را متحمّل است ؛ و بنابراین اگر جزا و پاداش در دنیا داده شود ، در آخرت تخفیف می‌یابد ؛ و اگر در دنیا داده نشود ، در آخرت شدید است .

و بر این اصل روایاتی داریم که خداوند پاداش خطای مؤمنین را در دنیا به ابتلاء به تب و مرض و فقر و غیرها می‌دهد ، تا بدین وسیله پاک شوند ؛ و پس از مرگ با طهارت داخل در بهشت گردند ؛ ولی پاداش کافران را در دنیا نمی‌دهد ؛ و آنان را به زندگانی مترقّه‌انه و جمع اموال مبتلا می‌کند ، تا تمام پاداش‌ها ذخیره برای قیامت شود .

و در حدیث وارد است که : **لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا عِنْدَ اللَّهِ قَدْرَ جَنَاحِ بَعُوضَةٍ لَمَا سَقَى الْكَافِرَ مِنْهَا شَرْبَةً .**

«اگر دنیا در نزد خداوند به اندازهٔ بال پشه‌ای ارزش داشت ، به شخص کافر به قدر یک خوراک آب آشامیدنی نمی‌آشامانید» . و در

قرآن کریم داریم :

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ
وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا
يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (آیه ۶۱ از سوره ۱۶ نحل).

«و اگر بنابراین بود که خداوند مردم را به پاداش ظلم و ستمشان بگیرد و هلاک کند ؛ در روی زمین هیچ جنبه‌ای باقی نمی‌ماند ، و لیکن حساب آنان را برای مدت معینی به تأخیر می‌اندازد ؛ پس چون اجل آنها فرا رسد یک ساعت نمی‌توانند آن اجل را تأخیر اندازند ؛ و یک ساعت نمی‌توانند مقدم شوند .»

و نیز فرماید : وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ
عَلَىٰ ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا
جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (آیه ۴۶ و ۴۵
از سوره ۳۵ فاطر).

«و اگر خداوند مردم را به پاداش اعمالشان می‌گرفت ، در روی زمین جنبه‌ای نمی‌ماند ؛ و لیکن حساب و زندگی آنان را تا مدت معینی به تأخیر می‌افکند ؛ و چون اجل آنها در رسد خداوند به بندگانش دانا و بیناست.»

باید دانست که امور و اعمال خود به خود مستقلاً مؤثر در حصول نتیجه نیستند ؛ و آن نتایج خود به خود نیز پیدا نمی‌شود ؛ بلکه خداوند عَزَّوَجَلَّ چون موجودات را به افاضه خود ایجاد می‌کند ؛ و در آن موجودات ، آثار و خواص و ثمراتی به نحو استلزام مقدر و

معین فرموده است پس مترتب شدن نتایج موجودات و ثمرات اعمال بر آنها، استفاضه آن موجودات است از خداوند تعالی که آثاری را بر آنها مقدر کرده است.

پس هر موجودی بوجوده، طلب اثر از پروردگار می‌کند؛ و درخواستِ ثمر و نتیجه می‌نماید؛ کما آنکه روزی خوردن روزی خوردگان، و ارتزاق مخلوقات نیز از این قبیل است؛ هر موجودی را که خداوند آفریده است، بوجوده و بهیئت طلب روزی از خدا می‌کند؛ و استجلاب رزق و استفاضه از او می‌نماید؛ به طوری که با آن رزق و روزی بر وجود خود دوام و ثبات بخشد.

و بنابراین حساب و پاداش عیناً مانند رزق و روزی است؛ بلکه با نظر دقیق و عقلی چیز واحد است؛ و پیوسته ابر فیض و رحمت وجود حضرت احدیت از دریای بیکران رحمت واسعه حق، آب‌گیری می‌کند و سیراب می‌شود؛ و سپس باران فیض بر دریای امکان می‌بارد و عالم امکان را اشراب و اشباع می‌کند.

و بناً علیهذا هر قطره‌ای که می‌بارد، و حکم مدد و اعانت برای قطره سابقه دارد، رزق قطره سابقه است همچنانکه به واسطه آن چون حاجت آن قطره سابقه برآورده می‌شود، آن حاجتی را که مستحق و مقتضی است؛ بنابراین حکم حساب و پاداش را برای آن خواهد داشت.

پس همچنانکه افاضه رزق و روزی از طرف ذات حضرت حق قیوم برای تمام ممکنات لازم و ضروری و دائم و مستمر است؛

همچنانکه فرماید :

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ فَوَرَبُّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ (آیه ۲۲ و ۲۱ از سوره ۵۱ ذاریات).

«روزی شما در آسمان است ! و آنچه را که به شما وعده داده شده است نیز در آسمان است ! پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن روزی حق است ؛ و ثابت و روشن است ؛ همچون روشنی و ثبوت گفتاری که شما بر سر زبان‌ها دارید!»

همچنین حساب و پاداش بین موجودات مستمر و دائم و ضروری است .

در «نهج البلاغه» وارد است که : سئِلَ عَلِيُّ عليه السلام : كَيْفَ
يُحَاسِبُ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ؟ فَقَالَ عليه السلام : كَمَا
يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ .
فَقِيلَ : فَكَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ؟ فَقَالَ عليه السلام : كَمَا
يَرْزُقُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ ^(۱).

«از امیرالمؤمنین عليه السلام پرسیدند : چگونه با وجود کثرت مخلوقات خداوند از آنها حساب می‌کشد ؟ حضرت فرمودند : همان طوری که با وجود کثرتشان ، آنها را روزی می‌دهد.»

«پرسیدند : چگونه خداوند از آنها حساب می‌کشد و مردم خدا را نمی‌بینند ؛ حضرت فرمود همان طوری که آنان را روزی می‌دهد و مردم خدا را نمی‌بینند.»

۱- «نهج البلاغه» ، حکمت ۳۰۰

و این مطلب بسیار شایان دقت است که آن حضرت حساب و رزق را در جمیع آثار و شئون، شبیه هم دانسته‌اند؛ و این عبارت در عین ایجاز و اختصار حاوی یک دنیا مطالب نفیس و ارزنده عرفانی است. رزق و پاداش در حقیقت یک چیز است؛ به جهتی رزق گویند، و به اعتباری حساب و پاداش.

هر عملی که انجام دهیم اثری و نتیجه‌ای دارد شما نامش را رزق بگذارید و یا پاداش؛ اگر نمازی با حضور قلب بخوانید حال خوشی پیدا می‌کنید؛ آن حال خوش نتیجه آن نماز است که در قلب باز می‌شود؛ و از نفعات الهیه وارد آن می‌گردد، و ربط و اتصال بنده را با خداوند زیاد می‌کند؛ این روزی است که خداوند عنایت کرده است.

خداوند فرموده است که هر چیز را بخواهید، و هر قسم عمل کنید، ما به شما روزی می‌دهیم! اگر کسی شراب فروشی کرد و پولی به دست آورد و اعاشه نمود، رزق را از آنجا به دست آورده، و اگر به جای شراب، شربت فروشی کرد، از راه حلال روزی خود را جلب کرده است؛ رزق حرام نتیجه عمل حرام، و رزق حلال نتیجه عمل حلال است.

ما الآن در این مسجد نشسته، و پیوسته با مذاکره این معارف الهیه و بیان آیات قرآن کریم و روایات وارده از ائمه طاهرین روزی به ما می‌رسد، و متنعم به رزق خدا هستیم، روزی‌های معنوی و روحی. و ورود این مطالب در ذهن من روزی من است، و درسامعه و قوای

مفکره شما رزق شماست ، و رزق اختصاص به رزق مادی ندارد ، و تنها خوردن نان و آب رزق نیست ، بلکه همه اقسام معانی که در ذهن وارد می شود روزی ذهن و غذای نفسانی انسان است .

اگر به جای این مجلس درمحل غیبت و دروغ و حيله گری و نقشه ریزی که برای تضييع حقوق انسانی بود ، رفته بودیم و به فساد فی الارض مشغول می شدیم ، باز هم رزق ما همان بود ، همان غذاهای عفن و گندیده نفسانی بود ؛ همان خیالات و خاطرات شیطانی بود . تخم هندوانه شیرین بکاریم ، هندوانه شیرین می دهد ؛ تخم حنظل بکاریم حنظل می دهد .

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الدِّيَّانَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ
ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلِّيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا وَمَنْ أَرَادَ
الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ
مَشْكُورًا كَلَّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ
عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (آیه ۲۰ و ۱۹ از سوره اسراء).

«هر کس که رویه و مرامش این باشد که طالب دنیای عاجل و زودگذر باشد ، ما آن مقداری را از دنیا که بخواهیم نسبت به کسانی که بخواهیم می دهیم ؛ لیکن سپس به دنبال آن جهنم را برای او قرار داده ایم که به طور مذموم و مطرود به آتش آن می رسد ؛ و ملامت شده و دور افتاده در آن می سوزد .

و کسی که آخرت را طلب کند ، و کوشش کافی و وافی برای ورود به آن جای آورد ، و از روی ایمان و ایقان باشد ، البته سعی

و کوشش آنها در نزد خداوند مشکور است .

ما به تمام این افراد مَدَد و اِمداد می دهیم و قوّه و نیرو می فرستیم چه این طائفه و چه آن طائفه را ؛ هر کدام را از عطا و فیض پروردگار تو تقویت می کنیم ؛ و البتّه عطا و فیض پروردگار تو از کسی منع نمی شود.»

یعنی هر کس هر چه بخواهد به مقدار و اندازه می دهیم ؛ در اعطاء و بخشش آن بخل و طمعی نداریم ؛ کار ما افاضه رحمت و وجودبراساس قوایل و نیات مردم و طلب آنان است ؛ هر کس آخرت بخواهد می دهیم ؛ و کسی که دنیا بخواهد می دهیم ؛ و لیکن هر کدام از این خواسته ها ، و هر کدام از این نعمت های عاجل و آجل پاداش و عکس - العملی دارد که البتّه بر اساس خواسته ها و طلب ها بدان ها خواهد رسید .

شما اگر تخم سیب در زمین کاشتید ، درخت سیب می دهد ! و آن درخت سیب می دهد ؛ هر نوع سیبی ، تخم مخصوصی دارد : سیب سرخ ، سیب زرد ، سیب گلاب ، سیب قندک ، سیب لبنانی ، سیب خراسانی ، سیب شمیرانی ؛ محال است کسی تخم سیب زرد بکارد ، و درخت سیب سرخ بیرون آید . و یا تخم سیب گلاب بکارد ، و سیب خراسانی بار دهد .

و همچنین محال است کسی تخم سیب بکارد درخت گلابی و یا آلبالو ، و یا زرد آلو ، بیرون آید ؛ و محال است کسی تخم کدو بکارد ، بادنجان ثمر دهد ؛ تخم هندوانه بکارد ، خربزه بیرون آید ؛ و این از سنت های غیر قابل تبدیل و غیر قابل تحویل خداست ؛ بلی در

هیچ حلوائی نشد استاد کار تا که شاگرد شکرریزی نشد خداوند به قوایل امکانیه نیرو و قوت می دهد ، وجود و رحمت می فرستد ، فیض و عطا می بخشد ، هرکس هر نیّتی داشته باشد خداوند آن را تقویت می کند و رشد می دهد ؛ کار خدا ثمر دادن و تقویت کردن است . کار خدا امداد است . اگر دنبال معصیت رفتی و دل را تاریک نمودی ! خداوند همان را تقویت می کند و رشد می دهد و اگر دنبال طاعت رفتی و خانه دل را منور کردی ! خداوند آن را نمو می دهد و تقویت می کند ! هرکس دنبال هرچه برود ، و هرچه بخواهد خداوند آن را می دهد .

كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ

همه را ما امداد می کنیم ؛ مدد و نیرو و قدرت و علم و حیات از جانب ماست و بس ؛ و بر عالم وجود و ماهیّات امکانیه فیض خود را بی دریغ می دهیم ؛ و باران رحمت بدون حدّ و حصر ، و بی مضایقه می فرستیم ؛ هر زمینی به قدر ظرفیّت خود از آن باران بهره مند می شود و هر وادی به قدر سبّعه و ظرفیّت خود آب برمی دارد ؛ اگر ظرف پاک و تمیز و بلورین را در زیر آن آب گرفتیم ، آب طاهر و پاک در آن می ریزد ؛ و اگر ظرف آلوده و کثیف و متعفن را در زیر آن باران گرفتیم ؛ آب طاهر در آن متعفن و کثیف می شود . و این گناه باران نیست گناه ظرف است ، گناه نیّت است ، گناه نفس اماره و طغیان گر است .

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس

وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا «أبداً فيض و عطای حضرت

احدیّت از کسی منع نمی شود.»

نور پاک و روشن خورشید چونکه می رسد به لاله های روشن و بلورهای شفاف و متألّفاً، روشن و نورانی است، و در ظرف های سیاه و سنگ خاره های سخت تاریک و سیاه است، و چون بر شیشه سیاه و تیره بتابد سیاه و تیره است، لُجّه های نور، پاک و طاهر از آسمان می آید لیکن در ظروف مختلفه جلوه های مختلف دارد.

اختیار در افراد بشر چون ظروف پاک و یا آلوده، باران فیض رحمت حقّ را در خود پاک و یا آلوده می کند؛ و بدین جهت ظهور طاعات و معاصی در جهان آدمیّت به هم می رسد؛ و خوبی و بدی و حسن و قبح پدیدار می گردد؛ انسان تا نفس آخرین که در دنیا زیست می کند مختار است و این اختیار که جای انکار نیست او را بهشتی و یا جهنمی می نماید، اگر اختیار نبود بدی و خوبی نبود، بهشت و دوزخ نبود، ثواب و عذاب نبود.

سیدالشّهداء هم اختیار داشت؛ شمر هم اختیار داشت؛ و در هر صورت فعل از جانب حقّ است. و در دو ظرف نیّت و اراده و اختیار مختلف، به دوگونه جلوه متفاوت دارد.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ

مَا يَتَّقُونَ (آیه ۱۱۵ از سوره ۹ توبه)

«دأب و عادتِ خدا این طور نیست که قومی را گمراه کند بعد از آنکه آنان را هدایت کرده است تا آن وقتی که برای آنها کیفیت تقوی و موارد تقوی را بیان کند.»

یعنی اضلال و گمراهی خدا بعد از اتمام حجّت است ، که در این حال چون برای مردم بینه و برهان اقامه شد ، و راه سعادت روشن گشت و نپذیرفتند ، و به سوء اختیار و با نیت آلوده خود راه انحراف را پیمودند ، در این صورت آن خواسته و مراد نفسانی آنها تحقق می یابد ، و لباس عمل می پوشد .

يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ
(آیه ۲ از سوره ۲ بقره) .

«خداوند به واسطه مثال‌هایی که در قرآن می زند ، افراد بسیاری را هدایت می کند ، و افراد بسیاری را نیز گمراه می کند ، ولیکن گمراه نمی کند به آنها مگر فاسقین را که از راه حق و نیت حق عدول نموده و در صدد پیمودن راه انحراف هستند» .

قُلْ إِنْ أَرَادَ اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ
(آیه ۲۷ از سوره ۱۳ رعد) .

«بگو (ای پیغمبر) : خداوند هر که را بخواهد گمراه می کند ؛ و هدایت می کند به سوی خود کسی را که به سوی او بازگشت کند و توبه نماید و نیت و اراده خدا را داشته باشد» .

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مَسْرُوفٌ مُرْتَابٌ (آیه ۳۴ از سوره ۴۰ غافر)
«این چنین است ای پیغمبر که خداوند گمراه می کند کسی را که اسراف کننده و شک آورنده باشد» .

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ (آیه ۵ از سوره ۶۱ صاف) .

«پس چون آنان منحرف شدند ، و راه کج وانحراف را پیمودند ؛

خداوند دل‌های آنان را کج و منحرف کرد».

و بنا به آنچه گفته شد، معلوم می‌شود که: هدایت و گمراهی هر دو به دست خداست، ولی بدون جهت کسی را گمراه نمی‌کند، و جبراً علیه، بدون لحاظ اختیار و نیت بد کسی را گمراه نمی‌نماید بلکه گمراهی خدا، عبارت از رشد و نموئی است که به نیتات و اراده‌های آنها می‌دهد؛ و به آن اراده‌ها و اختیارها لباس هستی و تحقق می‌پوشاند.

و نیز معلوم می‌شود که به جهت تقیید این آیات مذکوره؛ آیه وارد در سوره ابراهیم مقید می‌شود، به صورت اراده گناه و خیانت؛ و اطلاق آن را و آیات مطلقه مشابه آن را باید تقیید کرد:

فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ

الْحَكِيمُ. (سوره ۱۴ ابراهیم آیه ۴)

«پس خداوند هر که را که بخواهد گمراه می‌کند؛ و هر که را که بخواهد هدایت می‌نماید؛ و اوست خداوند عزیز و حکیم».

عملی را که انسان بجا آورده و یا نیت بجا آوردن آن را دارد، خدا رشد می‌دهد؛ و به طور تضاعف بالا می‌برد.

كَمَثَلِ سُنْبُلَةٍ أَثْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ

وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ (آیه ۲۶۱ از سوره ۲ بقره)

«همانند سنبلی از گندم و یا جو که آن سنبل هفت سنبل دهد، که در هر یک از آن سنبل‌ها صد دانه موجود است؛ و از این مقدار هم خداوند به کسانی که بخواهد زیاده‌تر می‌دهد؛ یعنی از هفتصد برابر هم

نتایج مترتبه بر اعمال به اعتباری رزق و به اعتباری پاداش است معادشناسی ج/ ۸

بیشتر می دهد.»

بر اثر تربیت گندم ، سنبل های گندم زیاد دانه می دهند ؛ و دانه درشت می دهند ؛ ولی هیچگاه نمی شود به جای گندم عدس بدهند ؛ برنج برنج می دهد .

پس همین طور که این نتایج و آثار بر اعمال مترتب می شود ؛ و ما می توانیم آن را به رزق تعبیر کنیم می توانیم به حساب و پاداش تعبیر کنیم ، و این آثار هم رزق است و هم حساب و هر دو چیز واحدی هستند . از جهتی که عمل اول مستحق این است و مقتضی پدید آمدن این است آن را حساب گویند .

و از جهتی آنکه از او در استدامه وجود خود استمداد می کند آن را رزق و روزی گویند .

و دائماً ابر فیض رحمت پروردگار ، از دریای وسیع و اقیانوس اطلس وجود منبسط بر کاینات ، آب گیری می کند ، و بر عالم امکان می بارد ، قطره پشت سر قطره ، آنی متوقف نیست ، هر قطره که بارید ، به دنبالش قطره دیگری است که به او استمداد می کند ؛ و حیات خود را نگه می دارد ، و وجود خود را ثبات می دهد .

پس قطره دوم نسبت به قطره اول رزق است ؛ و از نقطه نظر اینکه استحقاق دارد و اقتضا می کند حساب است ؛ ما که الآن در اینجا نشسته ایم ، هر عملی که انجام دهیم از جهت اینکه نتیجه ای بر آن مترتب است ، و آن نتیجه موجب بقاء و ثبات وجود ماست ؛ رزق ماست ؛ و از جهت اینکه نتیجه عمل ماست حساب ماست پس ببینید : بین رزق و حساب چه اندازه

ارتباط دقیق است ، تا حدی که می توان گفت : حقیقت رزق و حساب یک چیز است و به دو اعتبار به آن رزق و حساب گویند .
با ذکر این مطالب خوب روشن می شود که معنای اینکه خداوند سریع الحساب است چیست .

چون تمام امور و از جمله آنها اعمال انسان از حساب انفکاک و جدائی ندارد ؛ و به مجرد تحقق آن امور در خارج آثارشان بر آنها مترتب می گردد ، بدون ذره ای از انفکاک ؛ پس حساب ملازم و مقارن و به دنبال عمل است بدون ذره ای از انفکاک .

در قرآن کریم است : **وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعْتَبَرٍ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ** (آیه ۴۱ از سوره ۱۳ رعد)

«و تنها خداوند حکم می نماید و بس ؛ و کسی در عالم وجود نیست که حکم او را تعقیب کند و ردّ نماید ؛ و او سریع الحساب است .»
و نیز فرماید : **أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ** (آیه ۶۲ از سوره ۶ انعام)

«آگاه باشید که : حکم فقط اختصاص به خدا دارد ؛ و او از همه حسابگران با سرعت بیشتر حساب می کشد .»

زیرا با وجود اینکه حکم اختصاص به ذات حضرت حق داشته باشد ، و در جهان هیچ حکمی نباشد که با حکم او ضدیت داشته باشد و امر خدا و حکم او را به نحوی از انحاء ، تعویق ، تضعیف ، و ابطال کند ، و از کار بیندازد ، دیگر برای حکم خدا تعویق و کندی و تاخیر معنی ندارد ، و سختی و صعوبت و آسانی و مشکلی برای ذات اقدس او

در حکمش نیست .

پس اگر در جایی ملاحظه شد که نظیر این معانی آورده شد و شبیه این الفاظ برای اداء معنی استعمال گشت ، مراد حصول این معانی در ظرف ادراک و فهم حساب شدگان از مخلوقات است ، نه در حیطة علم خدا .

مثلاً در قرآن مجید وارد است و **يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ**

(آیه ۲۱ از سوره ۱۳ رعد)

«صاحبان خرد و اولوالالباب کسانی هستند که از بدی حساب

در خوف و هراسند».

و نیز وارد است : **فَحَاسِبْنَا هَا حِسَاباً شَدِيداً** (آیه ۸ از سوره ۶۵

طلاق)

«و چه بسیار از ساکنان شهرها و قریه‌ها که از امر خدا سرپیچی

کردند ، و ما آنان را به حساب شدیدی محاسبه کردیم .»

و سر و علت تمام این مطالب آنست که علم حق تعالی به جمیع

موجودات حضوری است ؛ پس تمام سلسله موجودات از علل و

معلولات در نزد خدا حاضرند .

وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ

بِيَمِينِهِ (آیه ۶۷ از سوره ۳۹ زمر)

«تمام زمین در روز بازپسین در مشت خداست ؛ و آسمانها

پیچیده شده در دست قدرت او» .

تمام سلسله اسباب و مسببات به همان مسبب الاسباب مربوط

است ، و تمام اسباب به تسبیب سبب ذات اقدس حقّ تعالی است ؛ و تمام موجودات با آثارشان که رزق و حساب است همه برای او هستند و در نزد او حضور دارند» .

کوچک و بزرگ هم ندارد ؛ ضعیف و قوی هم مال ماست که قدرت محدود داریم ؛ بر داشتن یک من بار برای ما آسان است و یک خروار مشکل ؛ حلّ مسئله حساب چهار عمل اصلی آسان است ؛ و حل مسائل ریاضیات عمیق و معادلات جبری پیچیده مشکل ؛ شمارش افراد این مسجد آسان ، و شمارش افراد روی زمین مشکل .

این اشکالات و آسانی‌ها برای ماست ، چون علم ما محدود است ، ما کجا علم داریم و چقدر علم داریم ؟ سرپای ما جهل است . اینکه به خود نسبت علم می‌دهیم و خود را عالم می‌نامیم مایه شرمندگی است ؛ و خدا هم حساب ما را روشن کرده آنجا که گفته است :

وَمَا تُعَلِّمُونَ إِلَّا قَلِيلًا (آیه ۸۵ از سوره ۱۷ اسراء)

«به شما از دانش بهره اندکی داده شده است.»

این لفظ قلیل را هم که آورده برای دلخوشی ماست که بگوئیم : علم قلیلی داریم . قلیل کجا ؟ تمام علوم ما را که جمع کنند و به روی هم انباشته نمایند در برابر علم حقّ تعالی از نسبت یک قطره به اقیانوس‌ها واز یک ذره به خورشید سپهر پیمای کمتر است ؛ کمتر است بمالایتناهی . پس چگونه عنوان دانش قلیل بر ما صادق است ؟ پس به طور کلی قلت و کثرت ، و شدت و ضعف ، و بزرگ و کوچک ، عناوینی است نسبی و اعتباری برای ما ؛ برای موجودات محدود و

مقیّد و متعیّن به ماهیّات امکانیّه ؛ نه برای خدا که ماهیّت او عین
 ائیّت و هستی اوست ؛ **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ** .

ما موجودی مادّی و طبعی هستیم ؛ خواب و بیدار داریم ؛ امّا
 خداوند خواب نیست ؛ بیدار هم به او نمی توان گفت . چون خداوند
 بیداری در مقابل خواب را هم ندارد ، بیدار است ، یعنی عالم است ؛
 نه آن بیداری که در مقابل خواب است و قسیم خواب است ، و بنابر
 همین اصل ، ما در اسماءِ حقّ تعالی اسم بیدار نداریم ؛ وچنین نیامده
 است که یکی از اسماءِ او **يَقْظَانُ** یا **مُسْتَيْقِظٌ** باشد .

خداوند هیچ وقت خوابش نمی برد تا بیدار باشد ، چون بیدار
 و مستیقظ کسی است که بیدار در مقابل واژه خواب باشد ، خدا بیداری
 ملازم با ذاتش را دارد نه مثل بیداری ما . و چون قضیه از این قرار است
 بنابراین از بندگان خود چه قسم حساب می کشد؟ خیلی تند و سریع .

یکی از اسماءِ خداوند **أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ** است فوراً تمام حسابها
 رامی کشد و در برابر انسان قرار می دهد و یکی از اسماء او **سَرِيعُ الْحِسَابِ**
 است در چند جای قرآن وارد است که **وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ** .

عیناً چون سرعت رزق است؛ چگونه حضرت حق رزق هر
 موجودی را به آن موجود می رساند .

رزق ، افاضه جهت حیاتی است برای ادامه وجود هر موجود ؛
 و اختصاص به رزق مادّی ندارد . هر چه به انسان برای ادامه وجود او
 می رسد رزق اوست ؛ حیات ، عقل و ادراک و معانی کلّیه نفسانیّه و
 مددهای صوریه قوای ذهنیه ؛ و امدادهای قوای حسیّه خارجیّه همه

رزق و روزی است که از جانب حقّ تعالی می‌رسد .

اگر یک لحظه رزق مادی از تنفس و نور و حرارت نداشته باشیم معدومیم ؛ عیناً مانند چراغ برق که اگر یک لحظه به آن نیرو نرسد تاریک است ؛ و در اثر مداومت جریان نیرو که رزق و مادهٔ حیاتی آن است پیوسته روشن است . همین‌طور دائماً و پیوسته اگر در هر لحظه از جانب خدا به ما یا به هر موجودی از عالم وجود فیض نرسد ، مرده و معدوم است .

چراغ برق که روشن است یک مادهٔ نورانی ثابت در داخل آن نیست ؛ بلکه به واسطهٔ رابطه سیم سیال پیوسته الکترون‌ها از چراغ عبور می‌کنند و رشتهٔ آن را نورانی می‌نمایند ؛ این رزق چراغ است .

طفل نوزاد که دهان بر پستان مادر می‌نهد و می‌مکد در هر لحظه به طور مداوم و مستمر ذرات شیر از سوراخ‌های ریزپستان در دهان او می‌ریزد ؛ و در نتیجه روزی طفل بدین طریق می‌رسد ؛ غیر از انحاء دیگر رزق از تنفس اکسیژن و رسیدن حرارت و نور خورشید ، و بدین جهت طفل رشد می‌کند ؛ فکر بچه و عقل بچه و حیات بچه و استخوان و مخ و شریان و ورید و عصب و پی و گوشت و پوست به همهٔ آنها روزی می‌رسد ، و قوت می‌گیرد ، و به زندگی و حیات ادامه می‌دهد . همین نفسی که می‌کشیم روزی‌ئی است که پیوسته به ما می‌رسد و به قول شیخ سعدی شیرازی : هر نفسی که فرو می‌رود مُمدّ حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات ؛ پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب .

ولی حضرت صادق علیه السلام می فرماید: در هر نفسی که فرو می رود، هزاران نعمت است.

اگر انسان نفس نکشد می میرد؛ پس نفس رزق است. نور خورشید اگر نباشد انسان مرده است، حرارت جو در درجه مخصوص و معین برای ما رزق است، اگر قدری سردتر یا گرمتر باشد، انسان معدوم است.

عقل ما رزق است یک دقیقه نرسد دیوانه محضیم، نه سر می شناسیم از پا؛ و نه پا از سر؛ اسم ما در این حال عاقل است و در آن حال مجنون و دیوانه و ناعاقل؛ و دیگر مانند حیوانات به شرف تکلیف مکلف نمی شویم.

حیات و قدرت رزق است، ادراک معارف الهیه رزق است، اینها همه رزق معنوی است.

اصولاً همین عالم ذهنی را که خداوند به ما داده است رزق است؛ اگر یک لحظه از ما بگیرند تمام معلومات علم های حصولی که به واسطه مشاهدات خارجی و یا گفتن و نوشتن و خواندن از کودکی تا به حال برای ما پیدا شده است همه از بین می رود؛ حافظه و واهمه و مفکره دیگر نداریم یعنی همین الآن که بنده مشغول سخن هستم دیگر دوستان را نمی شناسم، و از طرف دیگر اصلاً سخنی نیست تا گفته شود.

دیگر نه اینجا مسجد است و نه دیوار، و نه این دست راست و چپ، و نه دوست و نه دشمن، نه غذا و نه دوا، در این جهان تک و تنها؛ و در این عالم غریب هستیم و با هیچ موجودی ربط نداریم، یعنی

نمی‌توانیم ربط داشته باشیم .

فَلَكَ الْحَمْدُ أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا عَلَيَّ نِعْمَكَ وَآلَائِكَ مَا
 بَقِيَ اللَّيْلُ وَالتَّهَارُ حَمْدًا لَا يَبِيدُ وَلَا يَفْنَى وَصَلِّ عَلَيَّ
 رَسُولِكَ الْأَمِينِ عَلَيَّ وَحَيْكَ وَ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 وَالْأئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ مَادَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضِينَ .

مجلس پنجاه و هفتم

اختلاف طبقات مردم در آسانی حساب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(مجلس پنجاه و هفتم)

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله
على اعدائهم اجمعين من الان الى يوم الدين ولا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم .

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا
يَسِيرًا وَيُنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا (آیه ۷ و ۸ از سوره ۸۴ انشقاق)
و اما آن کسی که نامه عملش از جانب راست (که کنایه از
جانب سعادت و رحمت است) به او داده شود پس به زودی محاسبه
سهل و آسانی از او خواهد شد ؛ و به سوی اهل خود با حالت سرور
و شادی برمی گردد .

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا
- وَيَصْلَى سَعِيرًا - إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا - إِنَّهُ ظَنَّ
أَنْ لَنْ يَحُورَ - بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِبَصِيرًا (آیات ۹ - ۱۳

از سوره ۸۴ انشقاق) .

و اما آن کسی که نامه عمل او از پشت سرش (کنایه از جانب

شقاوت است) به او داده شود؛ پس به زودی بر هلاکت و عاقبت بدِ خود آه و حسرت کشد، و ناله سر دهد؛ و در آتش گذاخته جهنم درافتد و بسوزد؛ او که در نزد اقوام و اهل خود در دنیا مغرور و مسرور بود؛ و حَقّاً چنین می‌پنداشت که ابداً به سوی خدا باز گشت نمی‌کند، آری حَقّاً چنین است که خداوند به او و به تمام اعمال و افکار و نیات او بصیر و آگاه است.

آیاتی در قرآن کریم وارد است که دلالت دارد بر آنکه مردم از نقطه نظر حساب و سختی و آسانی آن در مرتبه واحد نیستند؛ بلکه بعضی حسابشان سخت است و برخی آسان.

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ - فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ - عَلَى

الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (آیه ۹ تا ۱۱ از سوره المدثر).

«پس چون برای زنده شدن مردگان در بوق دمیده شود (و اعلان آماده باش دهند) پس آن روز روز سختی است، و برای کافران سهل و آسان نیست.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ

عَسِيرًا (آیه ۲۶ از سوره فرقان).

«قدرت و سلطنت و حکمرانی در آن روز حق است که اختصاص به حضرت خداوند رحمن دارد؛ و روزی است که برای کافران سخت است.»

وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (آیه ۴۰ از سوره نبأ)

«و در آنروز، کافر می گوید: ای کاش من خاک بودم (و چنین روزی را مشاهده نمی نمودم)».

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أَدْرَمْتُ لَمْ آخُذْ بِالْحَقِّ إِنْ سَأَلْتَهُ عَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنْ لَبِثْتُ إِلَّا نَجْفًا يُعْرَبُ - فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ - وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ - وَلَمْ أَدْرَمَا حِسَابِيهِ - يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ - مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهِ - هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ . (آیات ۱۹ تا ۳۰ از سوره ۶۹ الحاقه)

«و اما آن کسی که نامه عمل از جانب راست به او داده شود (به اهل محشر با سرور و فرح) گوید: بیایید و نامه عمل مرا بخوانید! من ملاقات و میعاد چنین روزی را باور داشتم و معتقد بودم! این چنین کسی در عیش و نوش دائمی که مورد پسندش باشد پیوسته خواهد بود؛ در بهشت عالی مرتبه که میوه های نزدیک و در دسترس است جاودان زیست می نماید؛ (و از جانب فرشتگان الهی به آنان خطاب رسد که) بخورید و بیاشامید! گوارا باد بر شما! این دستمزد و پاداشی است که در مقابل آن ایامی که در دنیا گذشت و به طاعت و اجتناب از معصیت مشغول بودید داده می شود.

و اما آن کسی که نامه عمل را از جانب چپ (که جانب شقاوت است) به او داده شود، پس می گوید:

ای کاش من چنین نامه عملی را در یافت نمی کردم؛ و من هرگز

از حساب کردارم آگاه نمی‌شدم: ای کاش نابودی و نیستی مرا در کام خود می‌برد و مرا از چنگ این غصّه و اندوه می‌رهانید؛ ای وای که آن مال و منال به درد من نخورد؛ و مرا از چنین روزی در امان نداشت و بی‌نیاز نکرد؛ ای وای که قدرت و سلطنت من نابود گشت و امروز دستی از من نگرفت.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرِيْبَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيْدًا وَوَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نَكْرًا - فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا - أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيْدًا (آیه ۸ تا ۱۰ از سوره ۶۵ طلاق).

«و چه بسیار از مردم قریه‌ها و شهرها که از امر پروردگارشان سربیزی کردند؛ و از امر رسولان و فرستادگان او سرباز زدند، پس ما آنان را به حساب سختی محاسبه نمودیم؛ و به عذاب تازه و بی‌سابقه‌ای که آنها منکر داشتند، معذب نمودیم؛ پس نتیجه خسران و وبال امر خود را چشیدند؛ و در پایان عاقبت امرشان زیان و خسران بود؛ خداوند برای آنان عذاب سخت دوزخ را مهیا نمود.»

در تفسیر مجمع‌البیان در ذیل این آیه:

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيْبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيْعُ الْحِسَابِ (آیه ۲۰۲ از سوره ۲ بقره)

فرماید: در معنای سرعت حساب چندوجه ذکر شده است: اول آنکه خداوند در مجازات بندگان نسبت به اعمالی که انجام داده‌اند، سریع است؛ و وقت رسیدن پاداش عمل نزدیک است؛ و این آیه جاری

مجرای گفتار دیگر خداست که فرماید :

وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ (آیه ۷۷

از سوره ۱۶ نحل).

«و نیست هنگام فرا رسیدن ساعت قیامت مگر به قدر یک چشم بر هم نهادن ؛ یا از آن نزدیک تر است» و در آیه مورد بحث جزا و پاداش عمل به حساب تعبیر شده است چون پاداش در برابر عمل است و به مقدار عمل است ، پس جزاء عبارت از حساب است ؛ عرب گوید : أَحْسَبَنِي الشَّيْءُ كَفَانِي . یعنی آن چیز مرا کفایت کرد .

دوم آنکه خداوند ، اهل موقف قیامت را در زمانهای کوتاه محاسبه می فرماید ؛ و حساب کسی را رسیدن مانع از حساب رسی شخص دیگر نشود ؛ همچنانکه شأنی از شؤن ، خداوند را شاغل از شأنی دیگر نگردد ؛ و درخبر وارد است که خداوند جمیع خلائق را در مقدار یک چشم بهم زدن محاسبه می نماید ؛ و نیز روایت شده است که به قدر یکبار دوشیدن شیر گوسفند ؛ و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که معنای آیه این است که : خداوند تمام مخلوقات را دفعة واحدة حساب می کشد همچنانکه دفعة واحدة آنان را روزی می دهد .

سوم آنکه خداوند سبحان دعای این گونه از بندگانش را زود به مرحله قبول می رساند ؛ و بدون درنگ و احتسابی و بحثی از مقداری که هر دعا کننده استحقاق دارد به اجابت می رساند ؛ و قریب به این مضمون از ابن عباس روایت شده است که او گفته است : مراد از آیه

شریفه این است که : بر چنین افرادی حساب نیست ؛ و نامهٔ عمل آنان از سمت سعادت به آنها داده می شود ؛ و به آنها خطاب می رسد : اینست گناهان شما که من بخشیدم ! و اینست حسنات شما که من برای شما آنها را دوچندان کردم^(۱).

مرحوم صدوق در «امالی» خود روایت می کند از سعد از ابن عیسی از حسین بن سعید از علی بن حکم از داود بن نعمان از اسحاق از حضرت صادق علیه السلام که چون روز قیامت فرا رسد ؛ درموقف حساب دو بندهٔ مؤمن را که هر دو اهل بهشتند نگاه می دارند ؛ یکی از آن دو فقیری در دنیا می باشد ، و آن دیگری غنی .

فقیر می گوید : ای پروردگار من ! برای چه من در اینجا متوقف شده ام؟! به عزت تو سوگند که تو می دانی که به من در دنیا حکومت و ولایتی را ندادی ، تا من در آن به عدل رفتار کنم، یا به ظلم و ستم !
و مالی را به من در دنیا ندادی ، تا به واسطهٔ آن حقی را اداکنم ،
یا منع نمایم !

و در دنیا روزی من ، به من نمی رسیدمگر به قدر کفاف همانطور که تو می دانی ؛ و برای من مقدر کرده بودی !

پس خداوند جل جلاله می گوید : این بندهٔ من ، سخن از صدق می گوید دست از او بدارید ؛ تا داخل بهشت رود !

و آن مرد غنی در موقف همین طور باقی می ماند به قدری که به اندازه ای عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر تشنه بیاشامند ،

۱- «مجمع البیان»، طبع صیدا، جلد ۱، ص ۲۹۸.

بر ایشان کافی باشد؛ و سپس داخل بهشت می‌رود.

فقیر به او می‌گوید: علت توقف تو چه بود؟! غنی می‌گوید: طول حساب. پیوسته از من سؤال می‌شد از چیزهایی که داشتم و یکی پس از دیگری می‌آمد، و خداوند از من گذشت و می‌آمرزد؛ و سپس از چیز دیگر مورد بازپرسی قرار می‌گرفتم، تا جائی که خداوند به رحمت خود مرا فرا گرفت و به بازگشت کنندگان ملحق ساخت! پس بگو بینم تو کیستی!؟

فقیر می‌گوید: من همان فقیر هستم که اینک در موقف حساب با تو بودم؛ اما بعد از آنکه من به بهشت آمدم، نعمت‌های دنیوی که در دست تو بود موجب طول حساب و دگرگونی امر تو گردید^(۱).
در تفسیر علی بن ابراهیم قمی در روایت ابی الجارود از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه:

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ (آیه ۲۶ از سوره ۱۰ یونس)

مراد از حُسْنَى که بر نیکوکاران داده می‌شود بهشت است؛ و اَمَّا زیاده بر حُسْنَى که داده می‌شود، منظور دنیا است؛ چون آنچه را که خداوند به نیکوکاران در دنیا بدهد، در روز قیامت محاسبه نمی‌کند؛ پس خداوند برای خصوص از این دسته مردم پاداش دنیوی و اخروی را جمع نموده است؛ به واسطه نیکوترین کردارشان در دنیا و آخرت به آنان جزا و پاداش می‌دهد. و خداوند درباره آنان می‌فرماید:

۱- «امالی» صدوق ص ۲۱۶ و ۲۱۷. و نیز این روایت را در

«عدة الداعی» ص ۸۵ آورده است.

وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهُهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (آیه ۲۶ از سوره ۱۰ یونس) ^(۱).

و به سیمای آنان قَتَر و ذَلَّت عارض نمی‌شود و نمی‌رسد؛ و ایشان یاران بهشتند که پیوسته در آن مخلد می‌باشند.

علی بن ابراهیم گفته است که حضرت باقر علیه السلام فرموده‌اند: مراد از قَتَر، فقر و گرسنگی و مراد از ذَلَّت خوف و دهشت است.

مجلسی رضوان الله علیه از دو کتاب حسین بن سعید از محمد بن عیسی از عمر بن ابراهیم بیاع سابری از حُجْر بن زائدة از مردی از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که آن مرد می‌گوید: به حضرت گفتم:

ای پسر رسول الله! من حاجتی دارم! فرمود: در مگه به نزد من آی!

پس عرض کردم: ای پسر رسول الله! من حاجتی دارم! فرمود: در منی به نزد من آی!

و سپس عرض کردم: ای پسر رسول الله! من حاجتی دارم! فرمود: بگو: حاجت چیست!؟

پس عرض کردم: ای پسر رسول الله! من گناهی را مرتکب شده‌ام که بین من و خداست؛ و هیچکس را از آن اطلاعی نیست! پس بسیار بر من گران آمد تا مدتی که معین فرمودی که صبر کنم، و در آنجا به خدمت شما برسم، تانی و درنگ کنم!

۱- «تفسیر قمی» ص ۲۸۶ و ۲۸۷.

حضرت فرمود: چون روز بازپسین فرا رسد؛ و خداوند خود حساب بنده مؤمن خود را بنماید؛ او را برگناهانش، یکی پس از دیگری متوقف گرداند؛ و سپس همه آنها را بیامزد؛ به طوری که هیچ کس از موقف او و از گناهانش مطلع نگردد، نه فرشته مقرّبی، و نه پیامبر مرسلی!

عمر بن ابراهیم که راوی این روایت است گوید: و افراد بسیاری از حضرت باقر در دنباله این روایت چنین نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: و نسبت به خصوص آن گناهانی که خداوند هم ناپسند دارد بنده مؤمن خود را در آنجا وقف دهد، پرده‌ای به روی آنها می‌کشد؛ و چنان مخفی می‌دارد گویا مثل آنکه اصلاً گناهی را انجام نداده است.

و به گناهانش می‌گوید: تبدیل به حسنات شوید! و اینست معنای گفتار خدای تعالی آنجا که فرموده است:

أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

(آیه ۷۰ از سوره ۲۵ فرقان)^(۱)

«این چنین بندگان صالح و با ایمانی، خداوند بدیهای آنان را

به خوبی تبدیل می‌کند و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

در کتاب «معانی الاخبار»، مرحوم صدوق از پدرش از سعد بن

عبدالله از برقی از پدرش از عبدالله بن سنان از ابی‌الجارود از حضرت

ابی جعفر: باقرالعلوم علیه السلام روایت می‌کند که:

۱- «بحار الانوار»، طبع حروفی، جلد ۷ ص ۲۵۹ و ۲۶۰

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كُلُّ مُحَاسَبٍ مُعَذَّبٌ؛ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَأَيْنَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا؟! قَالَ: ذَاكَ الْعَرَضُ؛ يَغْنِي التَّصَفُّحَ (۱).

رسول خدا فرمود: تمام افرادی که مورد حساب قرار می‌گیرند عذاب می‌شوند؛ پس گوینده‌ای به رسول خدا گفت: ای رسول خدا! پس این گفتار خداوند که می‌گوید: به زودی حساب سهل و آسانی از او می‌کنند، کجا می‌رود؟!

حضرت رسول فرمودند: مراد مقام عَرْضُ است؛ یعنی جستجو و تفحص از اعمال!

مجلسی رضوان‌الله‌علیه در شرح این حدیث گوید: یعنی حساب آسان همان جستجو و فحص از اعمال اوست در وقتی که فرشتگان بخواهند آنها را بر خداوند عرضه کنند؛ یا بر صاحبش عرضه بدارند، بدون آنکه در جمع اعمال و عَرْضُ آنها، مناقشه کنند و بنده مؤمن را در مقابل هر کردار کوچک و بزرگ بدون عفو و گذشت مؤاخذه نمایند؛ و بازجویی و بازپرسی کنند.

چون اگر خداوند با مدافقه و مناقشه با کسی رفتار کند، بدون شک هلاک خواهد شد.

زیرا هیچ کس یافت نمی‌شود از بندگان خدا که افعال او، در مقابل حق نعمت‌هایی که خدا به او داده است استوار باشد؛ و کردار

۱- «معانی الأخبار» طبع حیدری، ص ۲۶۲.

قابل آن نعمت‌ها و در ازاء و برابر آن قرار گیرد ؛ مخصوصاً اگر با قصور بندگان در اعمال ، خطایا و گناهانشان را ضمیمه نمائیم .

پس مراد از حساب در اول خبر که می‌فرماید : **كُلُّ مُحَاسَبٍ مُعَذَّبٌ**،

حساب بر نحو مُدَاقَه و مناقشه و جستجو از خفایای اعمال و ریزه کاریهای افعال است ؛ همانطور که دأب و دیدن حسابگران دنیا چنین است که در حساب از جزئی و کلی نمی‌گذرد^(۱) ؛ و لذا در بعضی از اخبار به لفظ **كُلُّ مُحَاسَبٍ مُعَذَّبٌ** ، لفظ **مَنْ نُوقِشَ فِي الْحِسَابِ** «کسی که در حساب با او دقت گردد» آورده است :

بر این اصل که گفتیم ، حسین بن مسعود در شرح **سُنَّتِ** با اسناد خود از بخاری ، از سفیان بن ابی مریم ، از نافع ، از عبدالله بن عمر ، از ابن ابی ملکیه روایت کرده است که : عائشه زوجه رسول خدا ﷺ عادتش چنین بود که هر مطلبی را که می‌شنید و معنایش را نمی‌فهمید ، برای فهم آن به رسول الله مراجعه می‌کرد .

و رسول الله ﷺ فرموده بودند : **مَنْ حُوسِبَ عَذِبَ** «هرکس را که حساب کنند عذاب می‌شود ؛ عائشه گوید : من به رسول الله گفتم : آیا گفتار خدای تعالی : **فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيرًا** مگر نیامده است ؟ حضرت رسول در پاسخ گفتند : مراد از این حساب ، مقام **عَرَضِ** و فحص است **وَلَكِنْ مَنْ نُوقِشَ فِي الْحِسَابِ يَهْلِكُ** «از هرکسی که در هنگام حساب ، دقت کاری و مناقشه به عمل آرند هلاک می‌شود» .

حسین بن مسعود در شرح خود گوید : این حدیثی است که همه

۱- در مثال فارسی زبانان وارد است که مته به ته خشخاش گذارد.

بر صحت آن . متفق شده‌اند ؛ و آن را مسلم از ابی بکر بن ابی شیبیه ، و علی بن حجر ، اسماعیل بن علیّه ، از ایوب ، از عبدالله بن ابی ملیکه ، تخریج کرده است که رسول خدا فرموده است : مَنْ نُوقِشَ فِي الْحِسَابِ يَهْلِكُ . و مناقشه در حساب عبارت است از دقت کاریهایی را که انسان به عمل می‌آورد به طوری که هیچ چیز را صرف نظر ننماید ؛ و باقی نگذارد ؛ گفته می‌شود : اِنْتَقَشْتُ مِنْهُ حَقِّيْ اَجْمَعُ «حق خود را تماماً از او گرفتم و از این قرار است : نَقَشُ الشُّوْكَ مِنَ الرَّجُلِ «خار را از پای درآوردن . تا اینجا کلام شارح سنت پایان یافت .

و پس از آن مجلسی نیز فرماید : مسلم در صحیح خود از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرموده است : مَنْ نُوقِشَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَّبَ «هرکس در حساب او در روز بازپسین دقت کاری به عمل آید ، مورد عذاب واقع می‌شود .

بعضی از شارحین صحیح مسلم گفته‌اند: قاضی گفته است : عَذَّبَ «عذاب می‌شود دو معنی دارد :

اول آنکه : خود مناقشه و دقت کاری در محاسبه ، و عرض گناهان ، و متوقف کردن انسان را برای حساب ، عذاب است چون در آن ، نحوه‌ای از توییح وجود دارد .

دوم آنکه : مناقشه در حساب بالأخره انسان را به آتش دوزخ خواهد کشید ؛ و منجر به عذاب خواهد شد .

و مؤید این مطلب آنست که در روایت دیگری به جای لفظ عَذَّبَ لفظ هَلَكَ وارد شده است .

این کلام قاضی بود؛ و پس از نقل کلام قاضی، شارح گفته است: از این دو احتمال در معنی، احتمال دوم صحیح است؛ و معنایش چنین می‌شود که: تقصیر در اعمال در میان بندگان غلبه دارد؛ و بنابراین با هر که در حساب، دقتکاری کنند؛ و به نهایت برسانند؛ و درباره او مسامحه نمایند، هلاک می‌گردد؛ و در آتش دوزخ وارد می‌شود؛ ولیکن خدای تعالی غیر از شرک را برای کسانی که بخواهد مورد عفو و مغفرت خود قرار می‌دهد. تا اینجا کلام شارح صحیح ابن مسلم پایان یافت.

و سپس مجلسی فرماید: این روایت را که ما بیان کردیم محتمل است که وجهی دگر داشته باشد؛ و اگر چه آن وجه با آنچه ذکر شد نزدیک است؛ و آن وجه این است که بگوئیم: اصولاً این نوع از محاسبه به نحو دقت و مناقشه برای خصوص کسانی است که استحقاق عذاب دائمی را داشته باشند؛ و مستوجب رحمت نبوده باشند؛ مانند نواصب^(۱) و مخالفین.

و اما نسبت به کسانی که خداوند می‌داند که مستحق رحمت‌اند، اصلاً بدین گونه محاسبه از آنها حساب نمی‌کشد.

بلکه بر وجه اغماض و عفو و گذشت آنان را محاسبه می‌کند؛ و بدان که تصفح عبارت است از بحث از حقیقت امر و نظر کردن در آن، و اصلاً به معنای صفح و عفو و اغماض همینطور که در اینجا توهم شده است نیامده است^(۲).

۱- نواصب جمع ناصبی است و آن کسی است که با اهل بیت علیهم‌السلام علم مخالفت و عداوت را برافراشته یا آنان را سب و شتم کند.

۲- «بحار الانوار» ج ۷ ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

در تفسیر سوء حساب که مؤمنان متعهدی که به اوامر الهیه عمل می‌کنند، از آن می‌ترسند، چنانکه در این آیه آمده است:

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ
وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ^(۱) (آیه ۲۱ از سوره ۱۳ رعد.)

در «تفسیر عیاشی» که از نفائس کتب شیعه است: پنج روایت وارد است که دلالت بر این دارند که مراد آنست که در هنگام حساب از آنان مُدَاقَه و استقصاء به عمل آید؛ و تا آخرین درجه تَفَحُّص و تَجَسُّس، دَقَّتْ شود؛ و بنابراین بیم آن را دارند که حسناتشان را چه بسا به حساب نیاورند؛ چون قابل قبول نبوده است؛ و سیئاتشان را کلاً به حساب آورند، زیرا بنا بر فرض ما همه گناه و زشتی بوده است:

اول از ابواسحاق که گفت: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام:

يَقُولُ فِي سُوءِ الْحِسَابِ: لَا يَقْبَلُ حَسَنَاتِهِمْ وَيُؤْخَذُونَ
بِسَيِّئَاتِهِمْ^(۲).

در آیه سوء الحساب می‌فرمود: ترس آن دارند که خوبیهای آنان را نپذیرند؛ و آنان را به کردار بد خود بگیرند.

دوم از هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام درباره:

سُوءِ الْحِسَابِ، قَالَ: يُحْسَبُ عَلَيْهِمُ السَّيِّئَاتُ؛ وَلَا يُحْسَبُ
لَهُمُ الْحَسَنَاتُ؛ وَهُوَ الْإِسْتِقْصَاءُ^(۳)

۱- و کسانی که صلّه می‌کنند آنچه را که خدا امر فرموده است که صلّه شود و از پروردگارشان خشیت دارند، و از بدی حساب در هراسند.

۲ و ۳ - «تفسیر عیاشی» ص ۲۱۱

فرمود: معنای سوء حساب آنست که سیئات آنان را حساب کنند؛ و حسنات آنان را حساب نکنند. و اینست حقیقت استیْقْصَاء یعنی در حساب به نهایت رساندن؛ و تا آخرین چیز را به نظر آوردن. سوم از هِشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام در قول خدای تعالی:

وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ قَالَ: اسْتِْقْصَاءٌ وَالْمُدَاقَّةُ؛ وَقَالَ:

يُحْسَبُ عَلَيْهِمُ السَّيِّئَاتُ وَلَا يُحْسَبُ لَهُمُ الْحَسَنَاتُ. ^(۱)

حضرت فرمودند: معنای بدی حساب، دقت کاری به عمل آوردن و به نهایت رساندن در حساب است؛ و حضرت فرمودند: زشتی‌های آنان را به حساب آورند، و نیکی‌ها را به حساب نیاورند.

چهارم از حماد بن عثمان از حضرت صادق علیه السلام:

إِنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ: يَا فُلَانُ! مَالِكََ وَلَا أُخِيكَ؟! قَالَ:

جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَانَ لِي عَلَيْهِ حَقٌّ؛ فَاسْتَقْصَيْتُ مِنْهُ حَقِّي!

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: وَيَخَافُونَ

سُوءَ الْحِسَابِ! أَتَرَاهُمْ خَافُوا أَنْ يَجُورَ عَلَيْهِمْ، أَوْ

يَظْلِمُهُمْ؟! لَا وَاللَّهِ! الْإِسْتِْقْصَاءُ وَالْمُدَاقَّةُ. ^(۲)

«حضرت به مردی گفتند: ای فلان! چه شده است که با برادرت

چنین رفتار می‌کنی!؟

عرض کرد: فدایت شوم! من برای خودم حقی بر عهده‌ او دارم:

و من در گرفتن حق خودم استقصاء کردم؛ و تا آخرین جزء را به

حساب آوردم!»

حضرت گفتند: بگو به من: معنای گفتار خدا که می فرماید:

مؤمنان از سوء حساب می ترسند چیست؟!

آیا چنین می پنداری که آنان می ترسند خدا به آنها جور و ستم روا دارد؟! سوگند به خدا چنین نیست! بلکه از استقصاء و دقت کاریهای در حساب بیم دارند.

پنجم از محمد بن عیسی و با همین اسناد از حضرت صادق

علیه السلام که:

قَالَ لِرَجُلٍ شَكَاهُ بَعْضُ إِخْوَانِهِ : مَا لِأَخِيكَ فُلَانٌ يَشْكُوكَ؟!

فَقَالَ : أَيَشْكُونِي أَنْ اسْتَقْصَيْتُ حَقِّي؟!

قَالَ : فَجَلَسَ مُعْضِبًا ؛ ثُمَّ قَالَ : كَأَنَّكَ إِذَا اسْتَقْصَيْتَ لَمْ

تُسِيءَ؟!

أَرَأَيْتَ مَا حَكَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : وَيَخَافُونَ سُوءَ

الْحِسَابِ .

أَخَافُوا أَنْ يَجُورَ عَلَيْهِمُ اللَّهُ ؟ لَا وَاللَّهِ ! مَا خَافُوا إِلَّا

الِاسْتِقْصَاءَ ، فَسَمَّاهُ اللَّهُ سُوءَ الْحِسَابِ ؛ فَمَنْ اسْتَقْصَى فَقَدْ

أَسَاءَ (۱) .

«حضرت به مردی که بعضی از برادرانش، شکایت او را به نزد

آن حضرت برده بود؛ گفتند:

چرا فلان برادرت از تو شکایت دارد؟!

۱- «تفسیر عیاشی» ص ۲۱۰

سوء حساب استقصاء و باریک بینی در حساب کشی است معادشناسی ج/ ۸

آن مرد گفت: آیا شکایت دارد از من، درباره اینکه من حقّ خود را استقصائاً از او خواسته‌ام؟!

حضرت به حال غضب نشستند؛ و سپس گفتند: گویا مثل اینکه تو اگر در حساب برادرت، استقصاء کنی، کار زشتی انجام نداده‌ای؟!
به من بگو تا بدانم: آنکه را که خداوند تبارک و تعالی درباره مؤمنان در قرآن حکایت نموده است که: وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ آیا آنها می‌ترسند از اینکه خداوند بر آنان ستم روا دارد؛ و به عنوان ظلم و جور و تعدی در حساب، از آنان حساب بکشد؟!

نه، سوگند به خدا؛ چنین نیست؛ آنها دهشتی ندارند مگر از استقصاء، و حساب را به دقت رسیدگی کردن! و خداوند، این استقصاء را سوء حساب نام برده است؛ پس کسی که استقصاء کند، بدی کرده است.

حضرت استاد معظم علامه طباطبائی در «رساله معاد» فرموده‌اند: در اینکه مراد از سوء حساب در آیه مبارکه، استقصاء است، فریقین از شیعه و سنی، اتفاق دارند؛ و بر صحت صدور آن از رسول الله اجماع نموده‌اند^(۱).

مجلسی رضوان الله علیه از دو کتاب حسین بن سعید از قاسم از عبدالصمد بن بشیر از معاویه روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ صَلَاةَ الرَّحْمِ تَهْوَنُ
الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثُمَّ قَرَأَ: يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ

۱- رساله «الانسان بعد الدنيا» خطی ص ۴۹

يُوصَلُ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ.

معاویه گوید: حضرت صادق علیه السلام به من گفتند: صلهٔ رحم موجب آسانی حساب می‌شود در روز قیامت؛ و پس از آن این آیه را قرائت کردند: کسانی که صله می‌نمایند آنچه را که خداوند امر نموده است به صلهٔ آن؛ و از پروردگارشان در خَشِیْت هستند و از بدی حساب هراس دارند.

از آنچه بیان شد معلوم می‌شود که البته در حساب مردم در روز قیامت، ظلم و جور می‌نماید؛ حساب کسی را از کس دیگر نمی‌گیرند.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى^(۱) (آیه ۱۶۴ از سورهٔ ۶ انعام)

واز کسی بدون جهت بازپرسی نمی‌کنند؛ و زیاده بر گناه او بر او تحمیل نمی‌نمایند؛ لیکن ممکن است که در حساب مذاقّه شود؛ و بر اساس عدل رفتار شود؛ و البته این نسبت به متعدّیان و مجرمان و ستمگران به حقوق فقرا و ضعیفان و مستضعفان است؛ و ممکن است بر اساس عفو و اغماض در حساب، دقت به عمل نیاید؛ بلکه با مختصر بررسی، مؤمن مورد رحمت قرار گیرد؛ و از وقوف طویل المده و عواقب آن مصون بماند؛ و این نسبت به مؤمنانی است که از روی جهالت خطائی از آنها سر زده است و جنبهٔ استکبار و خود محوری نداشته‌اند.

۱- هیچ نفس حمل کننده‌ای، حمل بار نفس دیگری را نمی‌کند. و این آیه به همین لفظ در پنج جای قرآن آمده است: در سورهٔ انعام، و اسراء، فاطر، زمر، نجم.

عفو خداوند نسبت به جمیع بندگان، یک قانون حتمی و عقلی نیست؛ قاعده عفو در اختیار خدا و به اراده اوست؛ هر کس را که بخواهد عفو می کند؛ و البته بر اساس حکمت، کسانی هستند که استحقاق عفو و مغفرت را دارند.

و هر کس را که بخواهد عفو نمی کند، و این نیز بر مبنای مصلحت است نسبت به مردمی که متعدی و متجرری بوده و کوس انانیت و کبریائیت زده؛ و در مقابل پروردگار ایستادگی نموده؛ و خود را حائز مقام انانیت و شخصیت و استکبار دانسته اند.

البته عدل یک قانون کلی است که خداوند می تواند بر اساس آن رفتار کند؛ ولی الزامی ندارد که حتماً به طور عدل در مجازات عمل نماید و بنده را مورد رحمت قرار ندهد.

پس قاعده و قانون اولی، عدل است؛ و عفو و اغماض امر ثانوی است که در تحت اختیار و اراده حاکم است؛ و بنابر این نادیده گرفتن حسنات مخالف عدل است؛ اما نادیده گرفتن سیئات موافق عفو است و مخالفت نمودن با وعده ها مخالف عدل است؛ اما مخالفت نمودن با وعیدها و بیمها خلاف عدل نیست؛ بلکه موافق عفو و در اختیار حاکم است.

و بنابراین خداوند خلاف وعده ای که نموده است، عمل نمی کند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (آیه ۹ از سوره ۲ آل عمران).

و چه بسیار وعده هائی را که به مؤمنان و نیکوکاران داده است

مانند آیه :

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ
فِي الْأَرْضِ (آیه ۵۵ از سوره ۲۴ نور)

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند ، و عمل صالح انجام داده‌اند ، وعده داده است که آنان را خلیفه خود در روی زمین قرار دهد . و آیه :

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ
أَجْرًا عَظِيمًا (آیه ۲۹ از سوره ۴۸ فتح).

«خداوند به کسانی که از آنها ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده مغفرت و پاداش بزرگی را داده است .»
و اگر بنا باشد خلاف وعده رفتار کردن ، مجوز عقلی داشته باشد ؛ تمام وعده‌های خدا ، ضامن تحقق ندارد ؛ و هیچ کس نمی‌تواند بدان تکیه زند و اعتماد کند . و بر این اساس ، وعده بردن به بهشت بر اثر اعمال صالحه ، لغو و بیهوده خواهد بود .

وفای به عهد از جمله صفات حسنه است ؛ و می‌دانیم که صفات و اسماء حسنی برای خداست ؛ و خلاف آن که نقض عهد باشد ؛ زشت است ؛ و آن کار خدا نیست ؛ بلکه کار شیطان است .

و خود شیطان به هر دو از این امور اعتراف می‌کند ؛ آنجا که در روز قیامت به مستکبران و نیز به مستضعفان مقصر خطاب نموده و می‌گوید :

إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ

(آیه ۲۶ از سوره ۱۴ ابراهیم) .

«حَقًّا خَدَاوَنَد بَه شَمَا وَعَدَه دَاد ؛ وَعَدَةُ حَقٌّ ! مَن هَم وَعَدَه دَادَم

وَلِي خَلَاَف أَنرَا كَرَدَم .»

و از آنچه گفته شد ، معلوم شد که مراد از سوء حساب که در آیه کریمه آمده است ، این نیست که خداوند حسنات را به حساب نیاورد ؛ چون خداوند وعده فرموده که نیکوکاران را به بهشت برد ؛ و خلاف وعده نمودن ظلم است و خداوند ظالم نیست .

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ (آیه ۴۰ از سوره ۴ نساء) .

«خداوند حَقًّا به اندازه سنگینی یک ذره ظلم نمی کند .»

بلکه مراد استقصاء است ؛ یعنی خود به حساب رسیدن ، و از جزئیات سؤال کردن ؛ و در بازپرسی موشکافی نمودن و حساب را به نهایت دقت استوار نمودن است ؛ و آنچه در چند حدیث اخیر در تفسیر این آیه و يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ آمده است که تفسیرش این بود که حسنات را به حساب نمی آورد و سیئات را به حساب می آورد معنایش این است . چون در حسنات استقصاء و دقت به عمل آید معلوم می شود که حسنه نبوده است .

حسنة آنست که انسان برای تقرب به سوی خدای تعالی خالصاً لوجهه الکریم انجام دهد ؛ و در نیت خود غیر خدا را داخل نکند ، و شریک قرار ندهد ؛ و به نیت نفسانیّه و بر اساس آراء دنیویّه و مقاصد اعتباریّه شهویّه کاری را انجام ندهد .

و با این معیار چون حسنات انسان که همه به صورت ظاهر

حسنه هستند ، از نماز و روزه و جهاد و انفاق و ساختن مسجد و مدرسه و بیمارستان و پل و غیرها ، سنجیده شود ، چه بسا بسیاری از آنان درحاقّ معنی برای خدا خالصاً و مخلصاً نبوده است ؛ و بنابراین درمیزان سنجش واقعی ، حسنات نیست گرچه در ظاهر بسیار چشمگیر است ؛ و نام انسان را در دنیا به نیکوکاری بلند کرده‌اند و جزء خدمتگزاران و انفاق کنندگان می‌دانند ولی در حقیقت ، ارزشی ندارد ؛ و چون مهر تقرّب به آنها نخورده است ، اگر خداوند بخواهد استقصاء و مداقه کند ، مهر باطل شد به آنها می‌زند و همه را از درجه اعتبار ساقط می‌کند .

پس در صورت استقصاء چون معلوم می‌شود که حسنات ، حسنات نبوده است پس بشمار نمی‌آید و اما سیئات انسان معلوم است که زشتی و بدی بوده و همه به حساب می‌آیند .

اما خلاف وعید عمل کردن اشکالی ندارد . وعید عبارت است از ترساندن از عواقب وخیم عمل زشت ؛ و پاداش سخت معین نمودن ؛ و به عذاب و عقاب تهدید کردن .

ولی اشکال ندارد که شخص حاکم از شخص محکوم در گذرد و جرم و جنایت او را ببخشد ، و او را مورد عفو و مغفرت خود قرار دهد البته این اختیاری است که برای حاکم است ، و اجبار و الزامی هم ندارد که حتماً ببخشد ، تا آنکه وعیدهای اولغو و بیهوده گردد ؛ و مجرمان و تبهکاران بر عفو و اغماض او تکیه زنند و دست به جنایت و خیانت بیالایند .

و بنابراین حاکم حقّ، چون خداوند تبارک و تعالی می‌تواند در صورت وعیدها، مجرمان را عذاب کند و می‌تواند مورد عفو و رحمت قرار دهد؛ ولی چون این امری الزامی نیست، هیچ بنده مجرمی اطمینان و اتّکاء بر عفو و مغفرت نمی‌تواند پیدا کند؛ و بر این اساس بر جرم و جنایت خود ادامه دهد.

زیرا ممکن است حاکم در خصوص این مورد، عمل به عدل کند، نه عمل به عفو؛ و مورد پاداش سخت و عذاب قرار دهد؛ نه مورد اغماض و چشم پوشی. و همین عدم اطمینان، و احتمال عقاب و عذاب کافی است که انسان را از منهیّات و زشتی‌ها باز دارد.

پس نفس احتمال و امکان عذاب برای ردّ و بازداشتن بندگان از منکرات کافی است و قطع و یقین به عذاب، علاوه بر آنکه حاصل نیست - زیرا عذاب در دست خداست نه در اختیار بنده - موجب یأس و نومیدی از رحمت خداست. و یأس از رحمت خدا بزرگترین گناه است.

این بحثی را که در اینجا نمودیم یک قاعده و قانون عقلی و عقلانی است. در محاکم دنیا برای هر حاکمی نادیده گرفتن خوبیها و عمل نمودن به وعده‌ها صحیح نیست؛ و خلاف شئون حق و کرامت شمرده می‌شود. و اما نادیده گرفتن بدیها و عمل نکردن به وعیدها صحیح است، و چه بسا موجب کرامت و شرافت حاکم و سلطان ذی قدرت شمرده می‌شود، و نفس احتمال مبتلا شدن به وعیدهای محکمه‌ها و قوانین، مردم را از مخالفت‌ها باز می‌دارد.

طول موقوف بسیار طولانی است ، و برای بعضی نیست ، و
حساب برای بعضی ابداً طول نمی کشد ؟ عروج و صعود
مجربان است فرشتگان و روح به نزد خداوند عزّ و جلّ پنجاه
هزار سال طول می کشد .

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ
خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (آیه ۴ از سوره ۷۰ معارج)

«ملائکه و روح به سوی خداوند بالا می روند در روزی که مقدار
آن پنجاه هزار سال است.»

و این مقدار به اندازه پنجاه سال ربوبی است :

وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ (آیه ۴۷ از سوره ۲۲ حج)

«و به درستی که یک روز در نزد پروردگار تو مانند هزار سال است
از سالهایی که شما به شمارش درمی آورید.» و به طور کلی آیا زمان
ادراک طی این حقایق تفاوت می کند ، یا نه ، تفاوت ندارد؟

برای روشن شدن این مطلب ، لازم است اولاً بدانیم زمان
چیست ؛ و سپس در طول کشیدن و عدم آن بحث کنیم ؛ برای زمان
فلاسفه و حکماء معانی مختلفی کرده اند .

شیخ الرئیس : ابوعلی سینا در «طبیعیات» شفا ، اقوال مختلفی از
فلاسفه در واقعیت و حقیقت زمان نقل کرده است : بعضی زمان را مجرد
فرض می دانند که از حرکت حوادث در عالم طبیعت پیدا می شود .

و بعضی از حکماء از فهمیدن حقیقت زمان اظهار عجز و ناتوانی

کرده‌اند .

و بعضی برای زمان وجود حقیقی فائلند ، و آنها نیز دارای نظریات متفاوتی هستند :

بعضی زمان را مبدءِ واجب عالم دانسته‌اند .

و بعضی زمان را جوهر جسمانی پنداشته‌اند.

افلاطون زمان را جوهری مستقل و جدا از جسم می‌داند .

ارسطو زمان را مقدار حرکت می‌داند ؛ و بنابراین بسیاری

حرکت دوری سالیانه و روزانه را که در این جهان است موجب پیدایش زمان می‌دانند .

پس از ابوعلی سینا **أبو البرکات بغدادی** متوفای سنه ۵۴۷ هجریه

زمان را مقدار وجود می‌داند و زمان هر حادث را مقدار وجود آن حادث می‌خواند .

برخی از فلاسفه ، زمان را امری نسبی پنداشته‌اند ؛ و آن رانسبتی

دانسته‌اند که از مقیاس و سنجیدن دو چیز با یکدیگر به دست می‌آید ؛

و بنابراین نسبت به اشیاء مختلفی که با هم سنجیده می‌شوند ، زمان نیز مختلف می‌شود .

فخر فلاسفه **صدر المتألهین** زمان را مقدار حرکت در جوهر موجودات

می‌داند ؛ البته موجودات عالم طبیعت ؛ و می‌گوید: زمان عبارت است

از یک امر واحد ممتدّ متّصل تدریجی در طول هم ؛ و مقدّم و مؤخّراز

یکدیگر ؛ و چون زمان کمّیت متّصل تدریجی است لامحاله باید منشأ

انتزاع زمان نیز یک حرکت دائم متّصل باشد ؛ و چون بالوجدان

حرکت را در چهار مقوله «کم» و «کیف» و «این» و «وضع» مشاهده می‌کنیم و این مقولات عَرَضیّه، وجود مستقل ندارند؛ بلکه تابع جوهرند؛ پس به ناچار باید جوهر در ذات خود دارای حرکت باشد؛ و به تبع حرکت در جوهر، حرکت در این مقولات پیدا شده است.

قدماء می‌گفتند: حرکت عبارت است از تغییر تدریجی که در چیزی پیدا می‌شود؛ و این حرکت را نسبت به تمام عالم طبع عمومیت نمی‌دادند؛ و چنین معتقد بودند که در جوهر عالم طبع، حرکت نیست؛ و بر اساس نظریهٔ ارسطو حرکت دوری که موجب پیدایش شبانه روز است، موجب پیدایش زمان می‌دانستند. پس عامل مؤثر را در زمان، وجود افلاک و بالاخص فلک اطلس یا فلک الافلاک می‌دانستند.

قدماء فلک را متحرک علی الدوام می‌دانستند؛ و زمان را از گردش فلک بر دور زمین انتزاع می‌کردند.

امروزه بطلان اصل وجود فلک، و گردش آن جزء امور بدیهیه است؛ پس چگونه می‌تواند حرکت دوری فلک منشأ انتزاع زمان باشد؟ علاوه اگر فرضاً فلک از حرکت باز ایستد، آیا در آن صورت بین موجودات و حوادث این عالم تقدّم و تأخّر نخواهد بود؟ مثلاً اگر فرضاً یک نفر در حال نوشتن و یا در حال دویدن است؛ در اینحال اگر فلک بایستد، آیا کلماتی که نویسنده بتدریج می‌نویسد، دفعة واحده واقع می‌شود؟ و یا گام‌های مختلف و بسیار مردِ دونده، باهم در آن واحد صورت می‌گیرد؟

این احتمال قطعاً صحیح نیست؛ و اگر بگوئیم یکی پس از دیگری

واقع می‌شود؛ و تقدّم و تأخّر بین آنها وجود دارد؛ پس همان امتداد طولی تدریجی که سبب تقدّم و تأخّر است گام‌ها و کلمات است، زمان است با فرض اینکه فلک باز ایستاده و از حرکت فرو مانده است.

البته قدما از این اشکال برای خود راه فراری درست کرده بودند می‌گفتند: آنچه در این عالم طبیعت موجود است، معلول حرکت فلک است؛ و اگر توقف کند شریان قلب عالم طبیعت از حرکت می‌ایستد؛ و بدن عالم طبیعت سکنه می‌کند؛ و بنابراین تمام عالم طبیعت فلج می‌گردد؛ و هر چیزی متوقّف و ساکن می‌شود؛ و با سکون عالم، عالم می‌میرد؛ زیرا حیات به حرکت است؛ و بنابراین فرض سکون فلک، دیگر عالمی نیست، تا فرض تقدّم و تأخّر یا هم‌پایگی و هم‌زمانی در حوادث و موجودات آن نمود.

باید دانست که این نکته که قدماء می‌گفتند: حیات عالم طبیعت به حرکت است نکته‌ای درست است، و کلامی متین و استوار؛ اما در اینکه علت این حرکت را گردش و حرکت فلک الافلاک به دور زمین دانسته‌اند راهی نادرست پیموده‌اند.

فیلسوف اسلامی صدر المتألهین شیرازی از راه تحقیق در جوهر عالم طبیعت و عوارض آن و از راه استحاله حرکت در أعراض بدون حرکت در جوهر، اثبات کرد که حرکت در جوهر عالم است؛ و تمام تغییرات و حرکت در أعراض تابع حرکت در جوهر آنهاست؛ و یک امر واحد مستمرّ سیال در عالم طبیعت وجود دارد؛ و بنابراین زمان از این حرکت جوهریه انتزاع می‌شود.

و بنابر آنچه گفته شد در نزد صدرالمتألهین، زمان مقدار حرکت در جوهر است.

این بود خلاصه نظریه صدر المتألهین شیرازی درباره حرکت در جوهر و انتزاع زمان.

پس می توان اصل نظریه او را در این جمله خلاصه کرد که :
جوهر عالم طبیعت دائماً در حرکت و تغییر و تجدّد است؛ و زمان مشخص مقدار این تجدّد است؛ و حرکت عرض، تابع حرکت جوهر است.
 مرحوم صدرالمتألهین پس از اثبات این مسئله، از آن چند نتیجه گرفت که همه آنها متفرّع بر حرکت در جوهر است :

اول : حدوث زمانی عالم؛ فلاسفه برای زمان، حدوث ذاتی قائل بودند که منافات با قدمت زمانی نداشت؛ ولی بر اساس حرکت جوهریه، چون عالم طبیعت در ذات و کینونیت خود دائماً در حدوث و تجدّد است، و فرض جوهر این عالم بدون حرکت محال است، بنابراین فرض جوهر این عالم بدون زمان که عبارت از وجود بعد از عدم است محال است؛ پس جوهره این عالم با حرکت و مشخص حرکت که زمان است، توأم است و علیهذا چون حرکت، وجود بعد از عدم است، جوهره طبیعت با زمان که وجود بعد از عدم است توأم است؛ و حدوث غیر از وجود بعد از عدم چیز دیگری نیست.

دوم : جسمانی بودن مبدء و اصل نفس؛ یعنی نفوس ناطقه انسانیه در وهله اول همه جسمانی بوده اند؛ و بواسطه حرکت در جوهر خود، مراتب کمال را یکی پس از دیگری پیموده؛ و با فرض عدم تغیر ماهیت،

و ثبوت آن ؛ در مراحل وجودی حرکت کرده تا به مرحله تجرّد روحی رسیده‌اند : *الْأَنْفُسُ جِسْمَانِيَّةٌ الْحُدُوثِ رَوْحَانِيَّةٌ الْبَقَاءِ* را اثبات کرد و ما در بعضی از مباحث سابقه آوردیم که این مطلب ، صریح دلالت آیات قرآنی است ؛ و مرگب بودن انسان از دو چیز مختلف ، از دو عالم به عنوان نفس و بدن ، علاوه بر آنکه خلاف وجدان و وحدت و تشخیص انسان است ، خلاف صریح آیات الهیّه و سیر تکاملی انسان در مراحل وجودی اوست .

سوم : معاد جسمانی ؛ فلاسفه قدیم چون به واسطه براهین خود ، فقط تجرّد نفس را اثبات می کرده‌اند ؛ فقط قائل به معاد روحی بوده‌اند ؛ و نمی توانستند معاد جسمی را با دلیلی عقلی به ثبوت برسانند ؛ ولی مرحوم صدرالمتألهین چون جسم و نفس و روح را مراتب مختلف از حقیقت واحدّه انسان می داند ، بنابراین بواسطه اثبات حرکت در جوهر انسان استفاده معاد جسمانی را نموده است .

چهارم : تعریف و تعیین زمان و موقعیت آن : چون اصل جوهر عالم در حرکت است ؛ پس زمان ، مقدار حرکت جوهر طبیعت و معیار سنجش و چوب گز آن است .

پنجم : ربط متغیّر به حادث : فلاسفه الهی قدیم ، برای ربط موجودات عالم طبع به حضرت احدیّت و کیفیت تعلّق ارتباط به علّة العلل و علّت اول که صادر همه موجودات است ، ناچار به فرضیه‌هایی شده بودند که مشهورترین آنها فرضیه نفوس فلکیّه و عقول عشره می باشد ؛ و از نزول نور حضرت علّة العلل به عقول اول ، و از آنجا به سایر

عقول، و به نفوس افلاک، تا برسد به عقل دَهْم و نفس فلک قمر و نفس عالم طبع، طریق پیدایش کثرات را در این جهان مشخص می‌کردند؛ و رفع اشکالِ عدم امکان صدور کثیر را از واحدِ من جمیع الجهات می‌نمودند.

ولی «صدر المتألهین» با اثبات حرکت در جوهر، خود را از این فرضیه بی‌نیاز می‌بیند؛ زیرا که در نزد او جمیع کائنات دارای دو جنبه هستند: یکی وجهه سیال و متجدد و متغیر که وجود مادی و طبعی آنهاست؛ و دیگری وجهه قار و ثابت که وجود ملکوتی آنهاست که بنحوه مثل افلاطونیه، تمام موجودات را به حق اول ربط می‌دهد. در جنبه و وجهه ملکوتی، حرکت و تغیری نیست؛ و حافظ وجود متغیر عالم طبیعت، وجود ثابت ملکوتی آن است که نسبت به عالم طبیعت مانند روح است نسبت به بدن.

جوهره اشیا دو صورت و جنبه دارد: از یک جهت متغیر و از جهت دیگر ثابت است؛ و مرتبه ثابت که درجه شدید وجود آنست از مبدء الهی صادر شده، و مرتبه متغیر و متجدد که از درجه ضعیف وجود آنست مبدء کلیه حرکات و تغییرات مادی گردیده است. جنبه ضعیف و متغیر در تحت جنبه قوی و ثابت است.

جنبه متغیر و ضعیف، عالم کثرت و ماده و جسم و ملک و عیان را تشکیل داده است؛ و جنبه ثابت و شدید عالم وحدت و نفس و معنی و ملکوت و باطن است که پیوسته با حق متعال ارتباط دارد؛ بلکه ربط محض است.

این خلاصه مفاد گفتار این حکیم الهی بود که در مبحث حرکت و مبحث نفس از طبیعیات اسفار بطور مشروح آورده؛ و در بعضی از کتب دیگر خود نیز ذکر کرده است.

بنابراین گفتار، زمان اختصاص به عالم طبع و صورت دارد که تغیر و تجدّد و حرکت است؛ در عالم ثابتات زمانی نیست؛ و بعبارت دیگر زمان اختصاص به وجههٔ ملکی و متغیر این عالم دارد؛ و در وجههٔ ملکوتی (ملکوت اعلی) که حرکتی نیست، زمان معنی ندارد زیرا زمان مشخص مقدار حرکت است؛ و جائیکه حرکت نیست زمان نیست.

چون این مقدمه معلوم شد، حالا می‌گوئیم که نفس ناطقه انسان در اثر حرکت جوهریه از عالم جسم و طبع و زمان، ارتقاء می‌یابد و چون به مرحلهٔ تجرد برسد، دیگر برای او تدریج و تجدّد و تغیر مفهومی ندارد؛ او محیط بر جسم و بر حرکت و زمان و علم ملک است؛ و بناءً علیهذا ممکنست سالیان متمادی بلکه هزاران سال، و میلیون‌ها سال بگذرد، و آن ابداً دراک تغیر و تدریج نکند؛ بلکه پیوسته خود را در عالم ثابتات ثابت می‌نگرد.

به خلاف افرادی که به مرحلهٔ تجرد نفس نرسیده‌اند؛ آنها در عالم حرکت و تدریج زندگی می‌کنند و با حرکت جوهری این عالم ذات خود را که نیز جزئی از جوهر این عالم است متحرک می‌یابند و مقدار زمان را که مُقدّر و مُعین این حرکت است به خوبی ادراک می‌کنند؛ ولی در اینجا مسئله‌ای هست که بسیار شایان توجه است و آن اینکه حصول

تجرّد امری نسبی است؛ و متدرّجاً برای انسان پیدا می‌شود؛ و بنابراین ممکن است کسی خود را در اثر حرکت جوهریّه در ذات او به کمال صوری و برزخی رسانده باشد؛ و هنوز تجرّد نفس و روحی برای او پیدا نشده باشد؛ و در اینصورت به کمال نسبی رسیده است، نه به تجرّد مطلق. و زمان را او نیز ادراک می‌کند نه به نحوه ادراک مردم عادی و معمولی، بلکه بسیار زودگذر و سریع الزّوال.

و بسیاری از افرادی که از عالم مثال و برزخ هم در آستانه عبور به عالم نفس هستند، آنان گذران زمان را اجمالاً ادراک می‌کنند ولی بسیار سریع و تند.

و ما برای این مطلب نمونه‌های بسیاری را در این عالم مشاهده می‌کنیم:

۱- انسان که به خواب می‌رود تدریج حرکت زمانی را بسیار کوتاه ادراک می‌کند؛ غالب قریب به اتفاق افراد مردم در عالم خواب، مقدار ساعات خواب را نمی‌فهمند و نمی‌دانند؛ و چه بسا از خواب که بیدار می‌شوند از روی ساعت، و یا سایه آفتاب، مقدار خواب خود را تعیین می‌کنند.

۲- انسانی که بیهوش می‌شود و یا غش می‌کند، و در نتیجه مشاعر او از ادراک طیّ زمان می‌ایستد، ابدأً درازای مدّت بیهوشی و غش را نمی‌دانند؛ ممکنست روزها و بلکه ماهها و برای بعضی اتفاق افتاده است که سالها بیهوش بوده‌اند؛ و این مدّت بسیار طولانی حتی برای آنان به اندازه یکدقیقه هم نمود نکرده است.

ادراک تدریج زمان و عدم ادراک آن بسته به درجه تجرد است معادشناسی ج ۸/

۳- اطفالی که تازه از مادر متولد می‌شوند، تا مدتی ادراک گذران زمان را ندارند؛ چون هنوز مشاعرشان نسبت به ادراکات عالم کثرت خفته است.

۴- چه بسا افرادی که در شدت سرور و بهجت بسر می‌برند؛ و در عالمی از التذاذ غوطه می‌خورند که ابداً گذشت زمان را نمی‌فهمند؛ و چه بسیار افرادی که از شدت غصه و اندوه نیز مشاعرشان نسبت به ادراک کثرات این عالم پائین می‌آید؛ و ادراک گذشت زمان را نمی‌کنند؛ یا بسیار کم و کوتاه ادراک می‌کنند.

۵- افرادی چون انبیاء الهی که وحی بر آنها نازل می‌شود، در آن حالات مخصوص ادراک زمان نمی‌کنند.

۶- هر وقت نفس کمال توجه به چیزی یا کسی را بنماید، بطوریکه از غیر او غافل شود، زمان را و تدریج آن را نمی‌فهمد، چون افرادی از اولیاء خدا که با حضرتش باب راز و نیاز و مناجات را گشوده‌اند؛ یا شخصی که برای اختراعی یا اکتشافی و یا حل مسئله فکری علمی، چنان متوغل می‌شود و در آن مطلب فرو می‌رود که از عالم طبیعت انصراف حاصل می‌کند.

دیگر از اموری که می‌توان از این قبیل دانست، یکی موت ارادی است و یکی خواب مغناطیسی که آنرا *مَنیتِسم* گویند گرچه این قسم از خواب مشروع نیست؛ و یکی *طی الزمان* اگر واقعیت و حقیقتی داشته باشد. *طی الارض* عبارت است از پیمودن مسافت‌های دور و دراز را در زمان بسیار اندک؛ و این امری است مشهور و معروف در نزد اولیاء

خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام؛ همچنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شبی که سلمان فارسی در مدائن بغداد رحلت کرد از مدینه منوره به مدائن آمدند و در همان شب بدن سلمان را تجهیز و تدفین نمودند و به مدینه مراجعت کردند؛ و حضرت جواد الائمه امام محمد تقی علیه السلام در هنگام شهادت پدر گرامی حضرت امام علی بن موسی - الرضا علیه السلام از مدینه به طوس آمدند و از در بسته وارد منزل شدند و پس از تجهیز پدر از تکفین و تغسیل و صلوة و تدفین به مدینه برگشتند و حضرت سجّاد امام زین العابدین علیه السلام در وقت دفن ابدان مطهّره شهدای وقعه طفّ (کربلا) و مراسم تدفین پیکر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام از کوفه به کربلا آمدند و خود بر پیکر پدر مکرّم خود نماز گزارند و دفن کردند و مواضع قبر سایر شهداء را معین نمودند؛ اما طیّ الزّمان یعنی زمانهای بسیار طولانی را در لحظاتی کوتاه انسان پیماید؛ مثلاً در چند لحظه از اول ماه محرّم الحرام داخل در اول ماه صفر المظفر گردد؛ بنده تا بحال در کتابی باین قسم از پیمودن زمان برخوردار نکرده‌ام و میان علماء و بزرگان از اهل کمال نیز مشهور و معروف نیست؛ اما در نجف اشرف از یک مرد عرب که سالک راه خدا بود و حقّاً مردی وارسته و شوریده و صادق بود شنیدم که می‌گفت: من در آن اوقاتی که در عوالم تحیر بسر می‌بردم یکماه بلکه بیشتر از آن از ما گذشت که من نه خودم و نه عیالم هیچ قوت لایموتی نداشتیم (هیچ چیز مختصر از غذا و طعام برای ادامه زندگی) و ابداً این گذشت زمان را حسّ نکردیم و خود و تمام فرزندانم و عیالم در

ادراک تدریج زمان وعدم ادراک آن بسته به درجهٔ تجرد است معاد شناسی ج ۸/

حالت عادی و سرور بودیم و عیالاتم از این گذشت زمان ابداً مطلع نشدند و تا بحال هم من به آنها نگفتم.

و غیر از این موارد نیز نمونه‌های دیگری هست؛ و مابرای شاهد مطلب به همین مقدار اکتفا نمودیم.

و به عکس چون انسان به عالم کثرت توجه کند؛ تدریج و حرکت زمانی را خوب ادراک می‌کند؛ و هر چه پایه و درجه توجهش زیاده گردد، مرور زمان را بهتر ادراک می‌کند. از ساعت‌ها به دقیقه‌ها؛ و از دقیقه‌ها به ثانیه‌ها؛ و چه بسا پائین‌تر از آن؛ و چه بسا گذشت یک ثانیه برای او بسیار روشن و مشهود است.

افرادی که در انتظار بسر می‌برند، و برای مطلوبی در ترقب هستند، امتداد زمان را خوب ادراک می‌نمایند. و برای آنها زمان طولانی بنظر می‌رسد؛ شخصی را که بازداشت کرده‌اند، و می‌خواهند محاکمه کنند، ساعات زمان برای او شدید است؛ شخص محکومی را که بخواهند حدّ بر او جاری کنند، و یا مثلاً قصاص نمایند، یا اعدام کنند، زمان در نزد او بسیار طولانی بنظر می‌رسد؛ یک دقیقه آن حکم یک ساعت، و یکساعت آن حکم یکروز، و چه بسا حکم یکماه و یکسال را دارد.

و چه بسا آنقدر سنگین و طولانی بنظر می‌رسد مثل آنکه عمری را گذرانیده‌اند.

عاشقی در فراق معشوق می‌سوزد و محترق می‌شود؛ و محبّی که در فراق محبوب بسر می‌برد، چنان ساعات و دقائق برای او گُند

و بطبیعی می‌گذرد، که هر دقیقه گوئی زمانی مدید است؛ پیوسته در آتش فراق گداخته می‌گردد؛ و زمان درازی را ادراک می‌کند.

مادری در انتظار فرزند گم شده خود پیوسته در ترقب است و پیوسته نگاه به در خانه می‌کند که کی طفل او را می‌آورند برای او امتداد زمان طولانی است؛ همواره نگاه به ساعت می‌کند و می‌گوید: عجب است هنوز بچه مرا نیاورده‌اند؟ گفته‌اند: یکساعت دیگر می‌آورند؛ آیا یکساعت شده است، یا گذشته است؟ در حالیکه هنوز پنج دقیقه هم نگذشته است. می‌گوید: ببینید شاید ساعت خراب شده، و از کار افتاده و خوابیده است.

کسی را که می‌خواهند تفتیش کنند در گمرک و یادر محل دیگری، و یا در زندان محبوس می‌کنند، زمان برای آنها بسیار دراز است؛ و این مسئله بقدری روشن و واضح است که در ادبیات هر زبان در اشعار عَزَل آمیز، داستان‌هایی از فراق محبوب و طول کشیدن زمان هجران آورده‌اند؛ و هجران را به شب یلدا تشبیه کرده‌اند.

و با انحاء مختلف از تشبیهات و استعارات و کنایات، این معنی را در قالب‌های نظم و نثر در آورده‌اند.

از این حقیقت کلی که بیان کردیم در قرآن مجید شواهدی آمده است.

اول: داستان حضرت اِرمیا که از پیامبران بوده است؛ و خداوند او را و خرش را میرانید؛ و بعد از یکصد سال زنده کرد؛ و چون از او سؤال کرد چقدر درنگ تو طول کشیده است؟! اِرمیا پاسخ گفت:

یک روز یا مقداری از یک روز!

خداوند به او خطاب فرمود: بلکه صد سال طول کشیده است!

فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامًا ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ

يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةً عَامًا (آیه ۲۵۹ از سوره ۲ بقره)

دوم: داستان اصحاب کهف است، که چون خداوند آنان را

به خواب برد، و خواب آنها سیصدسال شمسی که سیصدونه سال قمری

است طول کشید؛ چون آنها را بیدار نمود؛ بعضی از آنان به بعضی

دیگر گفتند: چقدر درنگ ما در اینجا طول کشیده است!؟

آنان در پاسخ گفتند: یک روز یا مقداری از یک روز، در حالیکه

خداوند می‌دانست چقدر طول کشیده است.

وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَا هُمُ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا

أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبِّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ (آیه ۱۹ از سوره ۱۸: کهف)

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا قُلِ

اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا (آیه ۲۵ و ۲۶ از همین سوره)

سوم: عدم ادراک افرادی که در برزخ رفته‌اند، مقدارکشش زمان را

در آن عالم. و این به علت همان تجرّد برزخی و عبور از عالم طبع

است گرچه مجرم و گنهکار بوده‌اند، و این معنی در هفت جای از قرآن

بازگو شده است:

۱- يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِن لَبِثْتُمْ

إِلَّا قَلِيلًا (آیه ۵۲ از سوره ۱۷ اسراء)

روزی که شما را می خواند ، و شما به حمد او استجابت می کنید ،
و چنین می پندارید که درنگ نکرده اید مگر زمان اندکی !

۲- يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (آیه ۱۰۳ از سوره ۲۰: طه)

(چون مجرمان را در روز قیامت محشور کنیم) «با یکدیگر بطور

آهسته سخنی می گویند که ما غیر از ده روز درنگ نکرده ایم» .

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ

إِلَّا يَوْمًا . (آیه ۱۰۴ از همین سوره)

«ما داناتریم به آنچه می گویند ؛ در وقتی که راست ترین آنها از

جهت روش می گوید : ما درنگ نکرده ایم مگر یک روز» .

۳- إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا نَحْسٌ وَقَوْمٌ كَافِرٌ أَمْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا نَجْمًا كَلِمَاتٍ بَعْضٌ يَوْمَئِذٍ يَخْتَصِمُونَ (آیات ۱۱ تا ۱۴)

قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ - قَالُوا لَبِثْنَا

يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسئَلُ الْعَادِينَ - قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ

إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آیات ۱۱ تا ۱۴)

از سوره ۲۳ : مؤمنون)

«من به بندگان مؤمن خود در روز قیامت در مقابل صبر و شکیبائی

که در دنیا نموده اند پاداش می دهم . آنانند رستگاران ؛ خداوند می فرماید :

چند سال شما روی زمین درنگ کرده اید ؟! آنان می گویند : یک

روز یا مقداری از یک روز ، از حسابگران بپرس !

خداوند می فرماید : اگر چنین باشید که بدانید ، شما درنگ

نکرده اید مگر اندکی !»

اهل برزخ ، زمان درنگ در آن را کوتاه می‌پندارند معاد شناسی ج ۸/

۴- وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ
سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ - وَقَالَ الَّذِينَ لَوْ تَوَا
الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى
يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ (آیه ۵۵ و ۵۶ از سوره ۳۰: روم)

«و در روزی که قیامت بر پا شود ، بزه‌کاران سوگند یاد می‌کنند
که غیر از یک ساعت درنگ نکرده‌اند . و این طور ، رویه و روش
آنانست که دروغ می‌گویند ؛ و کسانی که ایمان و علم به آنها داده شده
است به آنها می‌گویند :

شما در کتاب تکوین خدا و عالم هستی تا روز رستاخیز درنگ
کرده‌اید ! و اینست روز رستاخیز ، ولیکن چنین نیست که شما دانسته
باشید و فهمیده باشید !»

۵- وَيَوْمَ يَخْشَرُونَهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ
يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ (آیه ۴۵ از سوره ۱۰: یونس)

«و در روزی که خداوند ، مردم را محشور کند ، گویا چنانست
که بیش از یک ساعت از روز درنگ نکرده‌اند ؛ و آنان کاملاً همدیگر
را می‌شناسند.»

۶- كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً
مِّنْ نَّهَارٍ (آیه ۳۵ از سوره ۴۶: احقاف)

«گویا مردم در روزیکه ببینند ، آنچه را که آنان را از آن
ترسانیده‌اند ، بیش از یک ساعت از روز درنگ نکرده‌اند.»

۷- كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا

(آیه ۴۶ از سوره ۷۹: نازعات)

«گویا در روزیکه مردم قیامت را ببینند ، درنگ نکرده‌اند مگر

یک شبی را تا صبح ، و یا یک صبحی را تا شب»

و براین اساس روایاتی در اختلاف ادراک اهل برزخ ، طول

برزخ را وارد شده است ؛ و ما در بحث عالم برزخ آنها را ذکر کردیم .

و اما در موقف قیامت ، و وقوف انسان برای سئوال و حساب ،

نیز روایات دلالت دارند بر آنکه این موقف برای همه یکسان نیست ؛

برای مؤمنان و صالحان بسیار زودگذر ؛ و برای کافران و فاجران بسیار

طولانی و بطیء است ؛ برای انبیاء و اولیاء خدا سریع ؛ و برای اشقیاء

کُند و دیر گذر است .

و البته ما می‌دانیم که آن زمان موهومی نیست بلکه حقیقی است ؛

و همانطور که در بحث معاد جسمانی مشروحاً بیان شد موقف حساب

و سئوال و کتاب و میزان و صراط بعد از فناء فی اللّٰه است و درعالم بقاء

بالله پس از طیّ فناء می‌باشد و در عالم بقاء هر چیز به جای خود

محفوظ است : زمان ، مکان ، جسم و بدن ، سئوال و مؤاخذه ، لذّت و

بِهجت ، غم و غصّه ، گریه و خنده ، شادی و اندوه ، بهشت و جهنّم .

و بنابراین حتماً باید ادراک اختلاف کمیت امتداد زمان ، برحسب

اختلاف درجات ادراکات و اعمال مردم بوده ، و نسبی بودن زمان

نسبت به مراحل متفاوت روندگان بسوی حرم الهی بوده باشد ؛ چون

همه به سوی خدا در حرکتند ؛ و همه پویا و جویای او .

همه کس طالب یارست چه هشیار چه مست

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

انسان بما هو انسان به سوی او در حرکت است و ملاقات کننده

طلعت و دیدار جمال او .

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ

(آیه ۶ از سوره ۷۴: انشقاق)

ای انسان! تو با هر مشقت و سختی و تعبی است ، بسوی

پروردگارت رهسپار هستی! پس او را ملاقات می کنی!

غایة الامر ، فرق است بین سیر مؤمنان و کافران و بین سیر

صالحان و طالحان و بین سیر مقربان و غیر آنان و بین سیر اصحاب

الیمین و اصحاب الشمال ، و بالاخره بین سیر مکشوف شدگان نزد آنها

اسرار الهی و بین محجوبان .

عاشقان لقاء و جمال او، و مشتاقان طلعت زیبا و سیمای جلال او،

و شوریدگان صحنه حیرت ، و وارستگان از هوای نفس و مکائد و مصائد

ابلیس ، و راه یافتگان به عزّ حریم حضور ، پیوسته در تجلیات انوار

و نفحات سبحانیّه حضرتش غرقند ، و آنی حال و مجال نزول

ندارند.

چه التفات به لذات کائنات کند؟

کسی که گشت گرفتار زلف و خال حبیب

درون من نه چنان از حبیب پر شده است

که گر حبیب درآید ، بود مجال حبیب^(۱)

مروحوم آیه الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی فرموده است :
 و چه بسا تمام همّ و غمّش و تمام افکار و نیاتش مستغرق در حضرت
 رب الارباب شود ؛ تا بجائی که دلش از یاد غیر خدا تعطیل گردد ؛ و از
 التفات به غیر خدا معزل شود و عقل او از تدبیر در امور او باز ایستد ،
 و برای او شبیه حالت بُهت و حیرت در اثر شدّت عشق پیدا شود ؛
 همچنانکه در بعضی از حالات امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است ؛ و
 به همین مطلب در حدیث معراج اشاره شده است آنجا که گوید :
 وَأَسْتَعْرِقَنَّ عَقْلَهُ بِمَعْرِفَتِي ؛ ثُمَّ لِأَقُومَنَّ لَهُ مَقَامَ عَقْلِهِ .^(۱)

«من عقل و قوه تدبیر او را مستغرق در معرفت و شناخت خودم
 می کنم؛ و سپس خودم بجای عقل او می نشینم و تدبیر امور او را بدست
 می گیرم» .

و اما آن کسانی که از لقاء خدا محجوب ، و از عشق به خدا
 محروم بوده ، و از وظایف ایمان و عمل صالح گریزان ، و به افکار
 شیطانیّه و نفسانیّه گرفتار ، و در عوالم بُعد محجوب و محبوس بوده اند؛
 و پیوسته فکر و ذکرشان امور اعتباریّه و کثرات وهمیّه و شئون
 سراپیّه عالم غرور بوده است .

أُولَئِكَ يَتَدَوَّنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (آیه ۴۴ از سوره ۴۱ : فصلت)

«این چنین مردمی ، ندا و دعوت از راه دوری به آنها می رسد .»
 در روز قیامت خوب گذران زمان را ادراک می کنند و از
 جزئیات مسائل عمل کرده شده ، باز پرسى می شوند و محاسبه می گردند ؛

۱- «اسرار الصلوة» طبع حروفی ، ص ۲۹۹

و چنان آن موقف برای آنان طولانی است که همانطور که در روایت همین مجلس خواندیم: آنقدر عرق از بدن آنها خارج می‌گردد که اگر چهل شتر تشنه بیاشامند سیراب می‌شوند.

و بین این دو دسته مردم: مقربین و منکرین، افراد دیگر در درجات مختلف از عبودیت قرار دارند؛ هر چه خلوص و اخلاصشان بهتر بوده باشد، به مقام تجرد مطلق نزدیکتر، و گذران زمان را کمتر می‌فهمند؛ و هر چه درجه کبر و استکبارشان افزون‌تر بوده باشد از مقام تجرد دورتر و گذران زمان را بیشتر ادراک می‌نمایند.

پس مردم در موقف قیامت در درجات مختلفی قرار دارند و هر یک به حسب عقیده و ملکات و صفات مکتسبه و اخلاق و کردار خود، بنحوه خاصی محاسبه می‌شوند؛ و مرور زمان را ادراک می‌کنند.

و آنچه را که صدر المتألهین درباره دو وجههٔ ملکی و ملکوتی هراسان بیان کرد، این معنی را بخوبی روشن می‌سازد، که هر چه به وجههٔ ملکوتی بیشتر نزدیک شویم، تجرد نفس ناطقهٔ ما بیشتر ظهور و بروز می‌کند و از آلام و گزند حوادث عالم کثرت و سراب اعتباریات و همیه بیشتر در مصونیت می‌مانیم؛ و هر چه به وجههٔ ملکی و ظاهری نزدیک شویم تجرد نفس ناطقهٔ ما کمتر ظهور می‌نماید؛ و بیشتر گرفتار أهواء و افکار و همیه و سراپهٔ شیطانیه خواهیم بود؛ و بالتیجه در روز قیامت، موقف ما زیاد طول خواهد کشید و گذران زمان سؤال و حساب به کندی می‌انجامد.

در تفسیر مجمع البیان از ابو سعید خدری وارد است که چون آیه

شریفه: تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خُمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ نازل شد؛ به پیغمبر اکرم ﷺ گفته شد: ای رسول خدا! چقدر آن روز طویل است؟! حضرت فرمودند: سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست، آن روز برای مؤمن به اندازه‌ای سبک و سریع می‌شود که از یک نماز واجب که در دنیا بجا می‌آورده است سبکتر و سریعتر است. و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرموده‌اند:

اگر حساب آن روز را کسی دیگر غیر از خدا می‌رسید هر آینه مردم، پنجاه هزار سال درنگ می‌کردند و هنوز تازه از حساب فارغ نشده بودند؛ ولیکن خداوند در یکساعت حساب همه را می‌رسد و فارغ می‌شود.^(۱)

با این دو روایت معنای پنجاه هزار سال خوب روشن می‌شود که این درازا بر حسب حالات مختلف بندگان است، اما برای مؤمنان سبک و سریع و راحت است چون *وَجُوهُهُمْ نَاصِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ* سیمایشان تازه و شاد و خرم است و پیوسته به پروردگارشان نظر می‌کنند؛ بنابراین امر را بر واقعیت خود مشاهده می‌کنند.

اینست معنای نسبی بودن زمان و قوف برای سؤال و حساب در موقف قیامت.

و اما آنچه دانشمندان غربی اینشتین دربارهٔ نسبیّت زمان گفته است ابداً ربطی به این مطلب ندارد.

۱- تفسیر «مجمع البیان»، طبع صیداج ۱، ص ۳۵۲

اینشتین به عنوان اصل پذیرفته بود که : نمی توان در عالم جسمی را به عنوان ساکن مشخص کرد :

او می گوید : امتداد زمانی از امتداد مکانی انفکاک ندارد ؛ و حجم عالم طبیعت از چهار بُعد به وجود آمده است : سه بُعد معروف (طول و عرض و ارتفاع) و بُعد چهارم زمان است .

نیوتن زمان را به سیالی تشبیه کرد که بطور یکنواخت جریان دارد ، بدون آنکه رابطه ای با اشیاء خارجی داشته باشد . از دیدگاه او لحظات این زمان مطلق رشته ای شبیه نقاط یک خط مستقیم تشکیل می دهند ؛ و آن اساسی که این لحظات دنبال یکدیگر می آیند مستقل از تمام حوادث است ؛ اما حوادث ، هر یک برخی از این لحظات را اشغال می کند .

این عقیده نیوتن که زمان مطلق ، مستقل از آنچه در جهان رخ می دهد وجود دارد ، حتی مورد انتقاد معاصرین او از جمله لایب نیتس قرار گرفت ؛ لایب نیتس معتقد بود که حوادث اساسی ترند ، و لحظات مفاهیم انتزاعی هستند ، یعنی مجموعه های از حوادث هم زمان .

ما زمان را از حوادث انتزاع می کنیم ؛ و زمان در حقیقت معرف ترتیبی است که حوادث رخ می دهند .

اینشتین فرض وجود زمان مطلق را رد کرد؛ و نقطه شروع تحقیقاتش این بود که می خواست نظریه الکترومغناطیسی ماکسول را با بقیه قضایای فیزیکی که مبتنی بر مکانیک نیوتن بود آشتی دهد .

نیوتن در کتاب «اصولش» گفته است که : حرکات اجسام در یک

فضای معین یکی است؛ خواه این فضا ساکن باشد خواه در حرکت یکنواخت. یعنی آزمایشهای مکانیکی محض باید همواره یک نتیجه بدهند؛ چه در آزمایشگاهی ساکن روی زمین انجام شوند و چه در یک کشتی که حرکت یکنواخت دارد، مثلاً سنگی که از دست رها می‌شود در هر دو دستگاه یک شتاب دارد.

این مطلب که یکی از اصول نسبیت است با تئوری ماکسول سازگار نبود؛ به وسیلهٔ یک آزمایش الکتریکی یا نوری می‌توان بین این دو نوع تمایز قائل شد.

فلهذا اینشتین گفت: نه تنها قوانین مکانیک بلکه حتی قوانین الکترو-مغناطیسی (که حاکم بر پدیده‌های نوری و الکتریکی هستند) هم باید برای تمام ناظرهایی که نسبت به هم حرکت یکنواخت دارند یکی باشد؛ و از جمله سرعت نور باید برای تمامی این ناظرها برابر باشد.

اینشتین در تحلیلی که از حرکت کرد به این نتیجه رسید که: اندازه‌گیری زمان بستگی به مفهوم همزمانی دارد؛ و به نظر او تمام قضایائی که در آنها زمان سهمی دارد همواره قضایائی دربارهٔ حوادث همزمان هستند؛ مثلاً وقتی می‌گوئیم قطار در ساعت ۶ به اینجا می‌رسد منظور ما اینست که رسیدن عقربهٔ کوچک ساعت، در مقابل شمارهٔ ۶ و رسیدن قطار به ایستگاه، همزمان هستند.

فعلیهذا همزمانی امری است نسبی

اینشتین به این نتیجه رسید که: اگر فاصلهٔ یک شیء خارجی تا ناظر معلوم باشد، و سرعت علامتی که آن شیء را با ناظر مربوط می‌کند

(صوت و یا نور و یا امواج الکترو مغناطیسی) نیز معلوم باشد، در این صورت می‌توان زمان وقوع یک حادثه را حساب کرد؛ اما محاسبه برای هر ناظر یگانه خواهد بود و برای ناظرهای مختلف، متفاوت است. قبلاً چنین فکر می‌شد که اگر از روی زمان مشاهده یک حادثه، زمان وقوع آنرا حساب کنیم؛ تمامی حوادث را می‌توان به صورت یک رشته زمانی واحد مرتب کرد؛ و بالنتیجه تمام ناظرها برای زمان وقوع هر حادثه، یک نتیجه عددی واحد به دست می‌آورند؛ او این مطلب را ردّ کرد و گفت: چنانچه بین حوادث خارجی و ناظر هیچ ارتباط آنی وجود نداشته باشد سریعترین وسیله ارتباط امواج الکترو مغناطیسی (نوری) است، این امواج سرعتشان نسبت به تمام ناظرهایی که حرکت یکنواخت دارند یکی است.

و اما ناظرهایی که نسبت به هم در حرکت می‌باشند به زمان وقوع حوادث، اعداد مختلفی را نسبت می‌دهند. و چند قضیه استنتاج کرد:

اول: اینکه یک ساعت که نسبت به یک ناظر در حرکت است، نسبت به ساعتی مشابه که برای آن ناظر ساکن است کندتر کار می‌کند. (این قضیه به اتّساع زمان موسوم شده است) از نظر او اتّساع زمان پدیده‌ایست ناشی از عمل اندازه‌گیری.

دوم: آنکه قوانین نیوتنی حرکت که قبلاً به عنوان پایه‌های فیزیک تلقی می‌شدند، باید تغییر کنند؛ از جمله جرم یک جسم که قبلاً به نظر می‌آمد مستقل از حرکتش باشد باید با حرکتش زیاد شود؛ و در

نتیجه یک نیروی مُعین وقتی که سرعت جسم افزایش می‌یابد؛ تأثیر کمتری در تغییر سرعت آن می‌گذارد و در نتیجه هیچ ذره‌ای نمی‌تواند سرعت نور را کسب کند؛ و اگر ساعتی می‌توانست با سرعت نور حرکت کند همواره یک زمان را نشان می‌داد.

سوم: آنکه طول‌ها در جهت حرکت کوتاه می‌شوند یعنی اگر ما نسبت به یک خط کش در حرکت باشیم طولی که توسط اندازه‌گیری برای آن به دست می‌آوریم کوتاه‌تر است از طولی که در صورت سکون خط کش به دست می‌آوریم. این کوتاه شدن طول‌ها نیز ناشی از عمل اندازه‌گیری است.

در زمان حاضر شواهد تجربی برای پدیده‌های اتّسع زمان و کوتاه شدن طول‌ها وجود دارد.

در نسبت خاص برای هر ناظر یک زمان مخصوص تعریف می‌کنند؛ زمان مخصوص هر ناظر زمانی است که ساعت همراه او نشان می‌دهد. ضمناً هر ناظر به هر حادثه‌ای که در جای دیگر اتّفاق افتد، یک زمان مُختص به او نسبت می‌دهد که می‌تواند آنرا از روی اطلاعاتی که دربارهٔ محلّ وقوع حادثه دارد و سرعت علامتی که او را با آن حادثه مربوط می‌کند حساب نماید.

برای حوادث محلّی زمان مُختص به آنها با زمان مخصوص به ناظر یکی است.

از دیدگاه یک ناظر، تمام حوادثی که یک زمان مُختص به آنها دارد یک حالت لحظه‌ای جهان را مُشخّص می‌کند پس درحالی

که برای نیوتن زمان مستقل از جهان بود، برای اینشتین جنبه‌ای از رابطه بین این جهان و ناظر است.

از دیدگاه نسبیّت خاص نه تنها فاصله زمانی بین دو حادثه، بستگی به ناظر دارد بلکه حتی ترتیب زمانی آنها (از لحاظ تقدّم و تأخّر) نیز بستگی به ناظر دارد؛ اما در اینجا نیز نشان می‌دهند که برای حوادثی که رابطه علّت و معلولی دارند، ترتیب وقوع آنها بهم نمی‌خورد.

بعد از ارائه نظریه نسبیّت خاص توسط اینشتین در ۱۹۰۵ میلادی، مینکوسکی مقداری کار ریاضی روی این نظریه انجام داد (۱۹۰۸).

حرف مینکوسکی بطور خلاصه این بود که: هیچکس هیچ وقت مکانی را در نظر نگرفته است مگر برای زمانی خاص و بالعکس. از این لحاظ او به جای زمان و مکان، مفهوم فضا و زمان و اصطلاح معروف **جایگاه** را به کار برد. قبل از نسبیّت چه فاصله زمانی بین دو حادثه، و چه فاصله مکانی بین آنها از دیدگاه همه ناظرها یکسان بود، ولی از دیدگاه نسبیّت هر یک از این دو بستگی به ناظر دارد؛ اما ترکیبی از آنها را می‌توان در نظر گرفت که از دیدگاه همه ناظرها یکی است. فلذا مینکوسکی گفت: از این به بعد مکان به تنهایی یا زمان به تنهایی محو می‌شوند؛ و تنها نوعی از ترکیب آنها به عنوان واقعیّت مستقل باقی می‌ماند.

اینشتین پس از کار مینکوسکی به این نتیجه رسید که دنیای

خارجی فیزیکی یک دنیای چهار بُعدی است؛ و تفکیک آن به فضای سه بُعدی و زمان یک بُعدی، برای تمام ناظرها یکسان نیست؛ و بنابراین گفت: به نظر می‌رسد طبیعی‌تر باشد واقعیت فیزیکی را به صورت یک وجود چهار بُعدی در نظر بگیریم، تا تحوّل یک وجود سه بُعدی.

فضای مینکوسکی از لحاظ ریاضی یک فضای خاص بشمار می‌رود؛ نه اینکه فضا به معنای معمولی آن واقعاً چهار بُعدی باشد و یا زمان شکلی از فضا باشد؛ محصل نظریه نسبیت اینست که خواص زمان و فضا بهم آمیخته و مربوطند؛ و شکل‌های جداگانه از هریک را به هیچوجه نمی‌توان ارائه داد.

باری اینشتین نظریه نسبیت خاص و نسبیت عام را مطرح کرده است. نسبیت خاص در حرکات یکنواخت، اعمّ از مستقیم‌الخط و منحنی شکل مطرح هستند؛ و ناظرهایی را که نسبت به هم حرکت یکنواخت دارند به هم مربوط می‌کند؛ و نسبیت عام هر دو ناظر را به هم مربوط می‌کند چه نسبت بهم شتاب داشته باشند و چه نداشته باشند.

نسبیت خاص بر اساس دو فرضیه بنا شده است:

اول: آنکه قوانین فیزیک نسبت به تمام ناظرهایی که در حرکت یکنواخت (یعنی سرعت ثابت) نسبت به یکدیگر هستند یک شکل دارند.

دوم: آنکه سرعت نور در خلاء نسبت به تمام ناظرهایی که در حرکت یکنواخت نسبت به یکدیگر هستند یکی است.

نسبیت عام بر اساس چند قاعده قرار گرفته است که هنوز بعضی

از آنها فرض است و ثبوت علمی ندارد مانند عُمومیت حرکت ، قانون جاذبیّت عمومی اجسام ، ثبات سرعت نور . البته قانون جاذبیّت عمومی اجسام در نسبیّت عام به صورتی که در مکانیک نیوتنی مطرح بود مورد نظر نیست بلکه در آنجا ثقل (جاذبه) جلوه‌ای از هندسه فضا است (یعنی آثار ثقلی ناشی از خواص فضا - زمان هستند)

و کسب جسم متّکی بر جسم متحرّک سرعت آنرا ، چیزی نیست که مخصوص نسبیّت خاص بوده باشد در مکانیک نیوتنی هم موجود است منتهی الامر تفصیل آن در این مورد متفاوت است .

اصل نسبیّت را بعضی از علمای قبل از اینشتین نیز مطرح کردند :

لورنتز بعضی از نتایج ریاضی نظریه نسبیّت را قبل از اینشتین به دست آورده بود ، اما تعبیر او از این نتایج با تعبیری که بعداً اینشتین ارائه داد تفاوت کامل دارد .

پوانکاره اصل نسبیّت را که همان فرض اول نظریه نسبیّت خاص می‌باشد ، قبل از اینشتین مطرح کرد ؛ ولی این فرض به تنهایی کافی نیست ؛ و واقعاً امتیاز ارائه نظریه نسبیّت خاص از آن اینشتین است که در حرکات یکنواخت اعم از مستقیم و دوری مطرح شد . و البته در نسبیّت عام نیز حرکات مستقیم الخط (چه یکنواخت و چه غیر یکنواخت) مطرح هستند .

مینکوسکی قبل از اینشتین کلامی درباره نسبیّت نگفته است ، اما بعد از ارائه نظریه نسبیّت خاص توسط اینشتین ، او قالب ریاضی

جالبی برای نسبت خاص ارائه داد .

اساس نسبت بر حرکت است و اگر فضا و عالم طبع ساکن بودند و حرکتی نداشتند نظریه نسبت موردی نداشت . در نزد اینستین و سایر دانشمندان قائل به نسبت، ماده و افعال ماده همه متحرکند و همه از قبیل میدان ثقلی (جاذبه) و میدان الکترو مغناطیسی هستند . و چون خبر حوادث و مکان و حیّز آنها را (جایگاه) برای ما نور و یا صوت می آورند ؛ و خود آنها زمانی را فرا می گیرند (نور سیصد هزار کیلومتر در ثانیه و صوت سیصدوسی و یک متر در ثانیه) و علاوه بر این، خود اجسام نیز در حرکتند ، لهذا ما بهیچ وجه زمان وقوع حادثه را به طور عام و کلی نمی توانیم به دست آوریم. طبق نظریه نسبت خاص زمانی که به این طریق به دست می آید برای ناظرهای مختلف که نسبت به هم در حرکتند متفاوت است ، ما فقط می توانیم زمان وقوع حادثه را نسبت به ناظر خاص به طور دقیق به دست آوریم .

مثلاً ما در اینجا می بینیم که خوشید طلوع کرده است ، می گوئیم : حالا طلوع کرد . در حالی که وقتی ما طلوع آنرا می بینیم طلوع نکرده است ، و محل آن در افق ، جایی را که ما می بینیم نمی باشد چون فاصله آن تا زمین در حدود ۱۵۰ میلیون کیلومتر است و هشت دقیقه و سیزده ثانیه طول می کشد تا نورش به زمین برسد . و ما منظره طلوع آنرا پس از این مدت که واقعاً طلوع کرده است می بینیم ، و مکان آن بدین مقدار که از افق بالا آمده است ، و نیز منظره غروب آن را پس از این مدت که غروب کرده است و در زیر افق پنهان شده است می بینیم ؛

یعنی خورشید هشت دقیقه و سیزده ثانیه است که غروب کرده ولی ما آن را در افق می‌بینیم که در آستانه غروب کردن است و پیوسته به افق نزدیک می‌شود .

و چون نور ماه یک ثانیه و یک پنجم ثانیه طول می‌کشد تا به زمین برسد طلوع آنرا به این مدّت بعد از طلوع واقعی آن و غروب آنرا به این مدّت بعد از غروب واقعی آن مشاهده می‌کنیم .

و پیوسته در سراسر روز محلّ خورشید را جلوتر از محلّ واقعی آن در افق می‌بینیم ؛ و محلّ ماه را در سراسر شب جلوتر از محلّ واقعی آن می‌نگریم . و نور ستارگان دیگری که بعضی از آنها بیست و چهار ساعت طول می‌کشد تا به زمین برسد بعد از گردش زمین می‌بینیم ، و بعضی از آنها که یک سال طول می‌کشد بعد از سیصد و شصت و پنج دور گردش زمین به دور خود در حرکت وضعی ، مشاهده می‌نمائیم و چه بسا از ستارگانی که مبدء طلوعشان روز بوده و چون نور آنها به زمین برسد شب است . و چه بسیار از ستارگانی که مبدء طلوعشان شب بوده و چون نورشان به زمین برسد روز است .

و علاوه بر زمانی که طول می‌کشد تا نورشان به زمین برسد ، در خود این مدّت نیز خود آنها در حرکت هستند و یا به زمین نزدیک می‌شوند و یا دور می‌گردند و نیز خود زمین در این مدّت در حرکت است یا به آنها نزدیک می‌شود و یا دور . پس برای رصد کردن ستارگان به نحو تحقیق باید مبنای محاسبه را برای خصوص ما که ناظریم قرار دهیم ؛ این رصدها برای ما و نسبت به ما که از زمین رصد می‌کنیم می‌باشد و

مثلاً برای کسانی که بخواهند از کرات دیگر رصد کنند یا آن کسی که بخواهد زمین را از آن ستاره رصد کند تفاوت دارد و حتی برای ناظرهای مختلف در روی زمین که نسبت بهم در حرکتند متفاوت است . باهمه این احوال از نقطه نظر مسئله نسبیّت این فاصله‌ها فرق دارد ؛ فاصله خورشید چنانکه گفته شده هشت دقیقه و سیزده ثانیه است تا زمین ، اما این زمان غیر از زمانی است که بین غروب آفتاب و مغرب و یا طلوع واقعی و طلوع ظاهری آن طول می کشد . و این تفاوت ناشی از نسبیّت خاص زمانی می باشد ، و همین مطلب در مورد ماه و ستارگان هم صادق است .

و بنا بر آنچه گفته شد چون اولاً تمام موجودات در حرکت هستند و در تعیین موضع و موقف آنها زمان دخالت دارد . چون مسافت جسم متحرک در حرکت‌های یکنواخت مساوی است با سرعت آن ضرب در زمان . و زمان عبارت است از حاصل قسمت مسافت بر سرعت حرکت ، می توان زمان را در تعیین ابعاد اجسام دخالت داد و آن را بُعد چهارم به حساب آورد .

و ثانیاً زمان هم مانند مکان نسبی بوده باشد ؛ و نسبت به اشخاص مختلف و امکانه متفاوت مختلف شود .

اینستین می گوید : مکان و زمان دو ظرف مستقل برای موجودات مادی نیستند بلکه دو صفت از صفات آنها هستند ؛ و این دو صفت نسبی است . درحالی که در مکانیک نیوتنی زمان و مکان مستقل از جهان در نظر گرفته می شد در نسبیّت خاص زمان و مکان جنبه‌هایی از رابطه بین

اشیاء و ناظر هستند. چون از نظر نسبت قوانین فیزیک برای تمام ناظرها یک شکل دارند بنابراین حرکت الکترون‌ها در خورشید و در زمین از یک قانون تبعیت می‌کند، منتهی زمانی که ما به حرکت یک الکترون خورشیدی نسبت می‌دهیم با زمانی که یک ناظر خورشیدی به آن نسبت می‌دهد فرق دارد.

پس از دقت در مطالبی که تا کنون راجع به حقیقت زمان از نظر فلاسفه و دانشمندان بیان کردیم مجموعاً چهار تفسیر مختلف برای زمان به دست می‌آید که دو تفسیر فلسفی، و دو تفسیر مربوط به علوم تجربی است.

۱- نظریه مشهور حکمای مشاء که منسوب به ارسطوست که به موجب آن زمان امری است عینی که بستر حوادث عالم طبیعت است و ناشی از گردش دوری افلاک می‌باشد. این فلاسفه چون حرکت را فقط در اعراض عالم طبیعت جاری می‌دانستند در نتیجه زمان مشخصی نیز برای جوهر اشياء قائل نبودند.

۲- حکیم عالیقدرد وره اسلامی مرحوم صدرالمتألهین با دلائل متقن اثبات کرد که حرکت در نهاد و جوهره عالم طبیعت رسوخ داشته و عالم طبع اساساً یکپارچه وجودی سیال است و زمان نیز مقدار همین سیلان وجودی اشياء است که بر حسب هر شیء متفاوت است. البته زمانی که در عرف مردم شایع است در واقع زمان حقیقی اشياء نبوده بلکه مقایسه و سنجش میان اشياء مختلف زمانی با یکدیگر است.

طبق نظر صدرالمتألهین حرکت و در نتیجه زمان جزء ماهوی

هیچ یک از اشیاء بخصوصه نبوده بلکه نحوه وجود همه اشیاء عالم طبیعت است. لذا برای شناخت جوهر جسمانی تنهاییان سه بُعد عمود برهم طول و عرض و عمق کافی نبوده بلکه باید به بعد دیگر این جوهر که به نحوه وجود آن مربوط می شود یعنی امتداد زمانی، به عنوان بُعد چهارم نظر داشت.

۳- تفسیر علمی زمان، توسط نیوتن که زمان و مکان را دو بُعد مستقل از اشیاء عالم فرض می کرد. در این تفسیر نیز اگر چه به لحاظ ماهیت تجربی آن، حقیقت زمان مد نظر نبوده و زمان به عنوان عامل و معیار سنجش برای حوادث و اشیاء مورد نظر است ولی به لحاظ مطلق دانستن این صفت برای همه اشیاء می توان آن را با تفسیر فلسفی اول منطبق دانست.

۴- تفسیر علمی تجربی زمان، توسط اینشتین که به موجب آن، زمان مطلق مفهوم خود را از دست داده و مفهوم همزمانی اشیاء با یکدیگر جایگزین آن شده است.

در این تفسیر اگر چه زمان اعتبار مطلق و عینی خود را از دست داده است ولی در عوض آنچنان در ماهیت علمی هر پدیده رسوخ کرده است که هر گونه اطلاع و شناخت تجربی از موقعیت اشیاء نسبت به یکدیگر منوط به ادراک رابطه همزمانی میان آنهاست.

با توجه به تفاسیر فوق، روشن است که نظریات فلاسفه منافاتی با بیانات علمی نظائر اینشتین و مینکوسکی ندارد، و نه اینکه این دو گونه تفسیر و نظر، یکی باشند؛ زیرا فلاسفه از نقطه نظر فلسفی و بررسی

بحث حکما و دانشمندان تجربی راجع به زمان از دو نقطه نظر است معاد شناسی ج/ ۸/

کردن حقائق اشیاء به جهان می‌نگرند؛ ولی دانشمندان فیزیک از نقطه نظر علوم تجربی و قوانین مکانیک و فیزیک. پس جنبه نظر بین این دو دسته و خط مشی را که برای وصول به نتیجه و مقصود طی می‌کنند متفاوت است؛ و هر دسته نه تنها با یکدیگر تعارض و تزاومی ندارند بلکه روی اصول مسلمة ثابت، طرفین یکدیگر را بنا به مقدمات موجوده نزد دیگری برای اخذ نتیجه و قیاس تأیید می‌نمایند.

و این فرق بین فلسفه و علم است، که از مصادیق روشن و واضح آن در همینجا بین مفهوم زمان از دیدگاه فیلسوف و از دیدگاه دانشمند فیزیک مشهود است.

برای اینشتین و امثال او فقط یک زمان مطرح است و آن هم زمانی است که در اندازه‌گیری فیزیکی به کار می‌آید و این البته نوع زمان نسبی است. (۱)

با توجه به آنچه گفته شد معلوم می‌شود که اساساً کیفیت بحث درباره زمان میان حکماء و میان دانشمندان علوم تجربی متفاوت است؛ بحث حکماء راجع به حقیقت زمان است، و آن واقعیتی که زمان از آن انتزاع می‌شود؛ و نسبی بودن آن بنا بر آنچه ما ذکر کردیم ناشی از شدت و ضعف درجه تجرد موجودات است؛ ولی بحث این دانشمندان اساساً راجع به حقیقت راسم زمان نیست بلکه به کیفیت سنجش زمان نظر دارند

۱- برای تفصیل و شرح مبسوط درباره آنچه ذکر شد، به دو کتاب اینشتین: یکی «تکامل فیزیک» ترجمه احمد آرام؛ و دیگری «نسبیت و مفهوم نسبیت» ترجمه محمد رضا خواجه پور رجوع شود.

و از نسبی بودن آن ، منظورشان اختلاف محاسبه به حسب تغییر عوامل دخیل در سنجش است . البته چون روز قیامت بر پا شود و زمین غیر از این زمین گردد ممکن است حرکات نیز متغیّر و متبدّل گردد ، و زمان را مردم موقف روزبازپسین طوری دیگر ادراک کنند یعنی بر حسب احساس تدریج موجود در آن عالم . ولی این مطلب ربطی به آیات و روایاتی که دلالت دارند بر آنکه در روز قیامت ، مردم موقف حساب را بطور مختلف ادراک می کنند ندارد ؛ مسئله تبدّل زمین و تغیر نحوه و کیفیت حرکت جوهریّه بجای خود محفوظ است ؛ و این نحوه اختلاف ادراک زمان موقف ، مربوط به حالات نفسانی مردم است و اختلاف آن بر حسب تجرّد و عدم تجرّد و انغمار در عالم طبع است .

مواقف قیامت و به درازا کشیدن آن ، نسبت به بعضی ، و عدم اطالۀ آن نسبت به بعضی دیگر و عدم احساس زمان و مکث در آن ، بر حسب اختلاف انغمار نفس در آیات الهیّه و در اسماء سبحانیّه و در فناء در ذات حقّ متعال است ؛ و بطور کلی آن کس که در دنیا خود را فراموش کند و به حق پیوندد ، در عالم قیامت ادراک وقوف و زمان وقف و مکث در آنجا را نمی نماید ؛ چون قیامت ظهور و بروز عالم دنیاست ، و باطن نمایش عالم ظاهر است .

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ كَأَنَّهُ سَاقُ شَجَرَةٍ لَا يَتَحَرَّكُ مِنْهُ إِلَّا مَا حَرَكْتَهُ الرِّيحُ ؛ وَعَنْهُ : كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ وَإِذَا سَجَدَ لَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ حَتَّى

يَرْفُضُ عَرَقًا. (۱)

«از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که : عادت و روش حضرت سجاد علیه السلام چنین بود که چون به نماز برمی‌خاست چنان مستغرق توحید و انوار خدا می‌شد ، که ابداً حرکتی نداشت بطوری که گویا ماندساق درختی است که از آن حرکتی مشهود نیست مگر آنچه‌ها که از آن درخت باد به حرکت درآورد ؛ و نیز از عادات حضرت سجاد علیه السلام این بود که چون به نماز برمی‌خاست ، رنگ چهره‌اش دگرگون می‌گشت ؛ و چون به سجود می‌رفت ، سر از سجده بر نمی‌داشت مگر آنکه عرق خود را می‌ریخت» .

و بالجمله بعضی از پیامبران الهی و اولیاء خدا از هیبت و عظمت و جلالش چنان متأثر می‌شدند به کیفیتی که غیر از خدا را بالمره فراموش می‌نمودند و از ماسوی‌الکله هر چیز را فراموش می‌کردند ، حتی از بدن خود نیز غافل میشدند ؛ و از این قبیل است آن حالات خاصی که امیرالمؤمنین علیه السلام در نماز داشتند که تیر را از پای آن حضرت در حال نماز درآوردند و ابداً آن حضرت متأثر نشدند ؛ و نیز از این قبیل آن حالات بیهوشی که بر آن حضرت رخ می‌داد به طوری که چنین می‌پنداشتند که مرده است . (۲)

در روایت است که چون ولی خدا را به موقف آورند ، خداوند تعداد بسیاری از حوریّه‌ها را که برای او آفریده است برای او

۱- «اسرار الصلوة» ملکی تبریزی طبع حروفی ص ۱۹۸

۲- «اسرار الصلوة» ص ۱۹۸

مهیّا و آماده سازد . حوریّه‌ها که سالهای متمادی در انتظار این ولیّ خدا بوده و نسبت به او عشق می‌ورزیدند ، خوشحال می‌شوند که اینک به وصال محبوب و معشوقشان رسیدند ؛ در این حال ناگهان ولیّ خدا چنان مستغرق انوار حضرت حقّ جلّ و عزّ می‌شود که غیر او را به کَلّی فراموش می‌کند ؛ حوریّه‌ها چنین گمان می‌کنند که این ولیّ خدا به خواب رفته است . در اطراف بدن او جمع می‌شوند و پیوسته با او انس می‌گیرند تا شاید از خواب بیدار شود و می‌گویند : ای پروردگار ما ! این محبوب ما را بیدار کن که ما در فراق او اندوهناکیم .

خداوند به ولیّ خود ، امر به نزول می‌کند ؛ و این مؤمن پس از هشتاد سال که غرق انوار خدا بوده است ، به حال می‌آید و بیدار می‌شود و می‌نشیند . حوران بهستی همه غرق در شادی و مسرت مبتهجان می‌پندارند که اینک با محبوب و معشوقشان انس می‌گیرند و گفت و شنود می‌نمایند ؛ که ناگاه ولیّ خدا به درگاه حضرت احدیّت عرضه می‌دارد : ای پروردگار من ! چقدر زود مرا از حرم و حریمت نازل فرمودی !؟

به مجرد این کلام ، دوباره ولیّ خدا به حرم خدا برمی‌گردد و مستغرق انوار جمال و جلال او می‌شود .

طُوبَى و سِدْرَه گر به قیامت به من دهند

یک جا فدای قامت رعنا کنم ترا

آنانکه در دنیا مستغرق انوار خدایند، طول موقف رانمی‌دانند معاد شناسی ج/ ۸

گر افتد آن دو زلف چلیپا به چنگ من

چندین هزار سلسله در پا کنم ترا

خواهم شبی نقاب ز رویت بر افکنم

خورشید کعبه ، ماهِ کلیسا کنم ترا^(۱)

مجلس پنجاه و هشتم

عمومیّت حساب و سؤال برای تمام مردم در قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(مجلس پنجاه و هشتم)

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله
على اعدائهم اجمعين من الان الى يوم الدين ولا حول ولا قوة الا بالله
العليّ العظيم

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

(آیه ۹۱ و ۹۲ از سوره ۱۵ : حجر)

«پس سوگند به پروردگار تو که ؛ هر آینه ما حَقّاً از همگی آنها

پرسش می‌کنیم ، از آنچه در دنیا بجا می‌آورند!»

عالم سؤال به دنبال عالم حساب و از توابع آنست . چون سؤال ،
استیضاح است از پرسش شده در باره حقیقت آنچه که در نزد اوست ؛
و در روز قیامت ، باید نفوس انسان از آنچه که در دنیا کسب کرده
است چه در جانب سعادت ، و چه در جانب شقاوت ، محاسبه گردد ؛
و تبعات و لواحق آثار نفس و لوازم آن مشهود شود و به حساب آن

رسیدگی شود، و به نتایج آن برسد. چون روز قیامت روز ظهور و بروز است، و روز از عهده بر آمدن، و متقبل مسئولیت ها و تعهدهای دنیوی شدن است.

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (آیه ۹ سوره ۸۶: طارق)

«روزی است که پنهان‌ها و مخفیات آشکار می‌گردد»

چون سریره محلّ خاصی است از نفوس ناطقه که جای نیت و فکر و اسرار است؛ و لذا به همین مناسبت به سرّ مخفی، سریره گویند. یعنی روزی است که جایگاه اسرار و نیت انسان، ظهور می‌کند و ظاهر می‌شود؛ و از پرده خفا خارج می‌شود.

بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ (آیه ۲۸ از سوره ۶: انعام)

«بلکه برای مردم تمام آنچه را که سابقاً (در دنیا) مخفی می‌داشتند ظاهر و آشکار می‌شود».

إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ (آیه ۲۸۴ از

سوره ۲: بقره)

«چه شما آنکه را که در نیت‌های خود و عقائد خود دارید ظاهر سازید، و یا پنهان کنید! در هر حال خداوند حساب آنها را از شما می‌گیرد!»

و البته ملاحظه می‌شود که این آیه عمومیت دارد نسبت به هر نیت و هر سریره. و آنچه در روایت است که این آیه منسوخ است به آیه شریفه:

إِلَّا اللَّحْمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ (آیه ۳۲ از سوره ۵۳: النجم)

آیات وارده در عمومیت سؤال و حساب در روز قیامت معادشناسی ج/ ۸

«خداوند لَمَّم را که عبارت از خطایا و گناهان کوچک است می‌آمزد.»

کلامی متین و استوار است، لیکن باید دانست که نسخ در اینجا به معنای تفسیر و بیان است نه بیان غایت و انتهای حکم و انقضای مدت آن، چون نسخ به این معنی اختصاص به امور تشریحیه و احکام دارد؛ و در حقایق نسخی نیست و معنی ندارد.

باری بعضی از آیاتی که درباره سؤال وارد است ما در ذیل بیان می‌کنیم:

وَلْتَسْئَلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (آیه ۹۳ از سوره ۱۶ نحل)

«سوگند به خدا که حَقّاً شما از آنچه عمل کرده‌اید سؤال خواهید شد!»

تَاللَّهِ لَتَسْئَلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ (آیه ۵۶ از سوره ۱۶: نحل)

«سوگند به خدا که حَقّاً شما از آنچه را افترا بسته‌اید سؤال خواهید شد!»

فَلتَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلتَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ

(آیه ۶ از سوره ۷: اعراف)

«پس سوگند به خدا که ما پرسش خواهیم کرد از کسانی که پیامبران را به سوی آنها فرستادیم، و سوگند به خدا که از خود پیامبران نیز پرسش خواهیم نمود.»

وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْتُوَلُونَ (آیه ۲۴ از سوره ۳۷: صافات)

«و آنها را متوقف سازید! زیرا که باید آنها مورد سؤال و

پرسش قرار گیرند.»

وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (آیه ۳۴ از

سوره ۱۷: اسراء)

«و به پیمان وفا کنید! زیرا که پیمان از اموری است که مورد

سؤال قرار خواهد گرفت.»

وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا (آیه ۱۵ از سوره ۳۳: احزاب)

«و عهد خدا مورد سؤال و باز پرسى قرار می‌گیرد.»

روایات وارده در این باب، بسیار است و دارای مضامین

مختلفی است و از نظر مضمون و مفاد به چند دسته تقسیم می‌شود:

اول روایاتی که دلالت دارد بر آنکه حساب و سؤال برای

جميع افراد است:

شیخ طوسی در «امالی» خود روایت می‌کند، از جماعتی از

ابوالفضل، از محمد بن حسن بن حفص، از هشام نهشلی، از عمر بن

هاشم، از معروف بن خربوذ، از عامر بن واثله از ابو بردة سلمی که گفت:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: لَا يَزُولُ قَدَمُ

عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْئَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ جَسَدِهِ فِيمَا

أَبْلَاهُ؟ وَ عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْتَاهُ؟ وَ عَنْ مَالِهِ مِمَّا أَكْتَسَبَهُ

وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ؟ حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

۱- «بحار الانوار»، طبع حروفی، ج ۷ ص ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۱؛

و روایت وارده از «خصال» در ص ۲۵۳ از طبع حروفی نیز موجود است؛ و در

و در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه: ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان ←

ازرسول خدا - که درودخدا بر او و بر آل او باد شنیدم که می گفت :
 «قدم هیچ بنده‌ای در روز قیامت حرکت نمی‌کند تا اینکه از چهارچیز
 از او پرسش گردد : از بدنش که آن را در چه چیز کهنه کرده است ؟ و از
 عمرش که آن را در چه چیز به پایان رسانیده است ؟ و از مالش که از کجا
 به دست آورده ، و در کجا مصرف نموده است ؟ و از محبت ما اهل بیت ؟»
 و همین مضمون از مفاد روایت را در «خصال صدوق» و «امالی
 صدوق» از محمد بن احمد الاسدی البردعی از رقیه دختر اسحق بن
 موسی بن جعفر ، از پدرش ، از پدراناش ، ازرسول خدا ؛ و در «تفسیر
 علی بن ابراهیم» از ابن محبوب از ثمالی ، از حضرت باقر علیه السلام ، ازرسول
 خدا ﷺ آورده است ^(۱) .

و در «امالی طوسی» از شیخ مفید از احمد بن محمد بن الولید ،
 از پدرش ، از محمد بن حسن صفار ، از علی بن محمد قاسانی ، از قاسم بن
 محمد اصفهانی ، از سلیمان بن داود مفتری ، از سفیان بن عیینه :

←

عنه مسؤلاً در ص ۳۸۲ آورده است ؛ و در «مجمع البیان» ذیل همین آیه ، در طبع
 صیدا ، ج ۳ ، ص ۴۱۶ از «تفسیر علی بن ابراهیم» ذکر کرده است .

و در کتاب «بشارة المصطفى لشيعة المرتضى» ص ۱۲۴ از حسن بن حسین بن
 بابویه روایت می‌کند از شیخ طوسی از شیخ مفید از جعفر بن محمد از پدرش
 از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از ابو حمزه ثمالی
 از حضرت ابو جعفر محمد باقر علیه السلام قال قال رسول الله : لاتزول قدم عبد
 يوم القيامة بين يدي الله عزوجل حتى يسأله عن اربع خصال : عمرک فیما أفنیته ،
 وجسمک فیما أبلیته ، ومالك من این اکتسبته و ابن وضعته وعن حبا اهل البيت .
 فقال رجل من القوم :وما علامة حبکم یا رسول الله فقال : محبة هذا ، ووضع یده
 علی رأس علی بن ابیطالب علیه السلام .

۱- مأخذ قبلی

قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَلِلَّهِ عَلَيْهِ حُجَّةٌ إِمَّا فِي ذَنْبٍ اقْتَرَفَهُ وَإِمَّا فِي نِعْمَةٍ قَصَرَ عَنْ شُكْرِهَا. (۱)

«گفت: من از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که می گفت: هیچ بنده ای نیست مگر آنکه برای خدا بر عهده او حجتی است، یا در گناهی که مرتکب شده است یا در نعمتی که از اداء شکر آن کوتاهی کرده است.»

و نیز در «امالی» طوسی باهمین سند، از ابن عیینه، از حمید بن زیاد، از عطاء بن یسار، روایت کرده است که:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: يُوقَفُ الْعَبْدُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ؛ فَيَقُولُ: قَيْسُوا بَيْنَ نِعْمِي عَلَيْهِ وَبَيْنَ عَمَلِي! فَتَسْتَعْرِقُ النَّعْمَ الْعَمَلَ.

فَيَقُولُونَ: قَدْ اسْتَعْرِقَ النَّعْمَ الْعَمَلَ.

فَيَقُولُ: هَبْوَالَهُ نِعْمِي! وَقَيْسُوا بَيْنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ! فَإِنْ اسْتَوَى الْعَمَلَانِ أَذْهَبَ اللَّهُ الشَّرَّ بِالْخَيْرِ؛ وَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَإِنْ كَانَ لَهُ فَضْلٌ أَغْطَاهُ اللَّهُ بِفَضْلِهِ؛ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ فَضْلٌ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ التَّقْوَى لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ تَعَالَى وَاتَّقَى الشَّرْكَ بِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْمَغْفِرَةِ يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ بِرَحْمَتِهِ إِنْ شَاءَ وَيَتَفَضَّلُ عَلَيْهِ بِعَفْوِهِ. (۲)

۲- «امالی» طوسی

۱- «امالی» طوسی، طبع سنگی، ص ۱۳۲

ص ۱۳۲ و ۱۳۳، و نیز این روایت را در «عدة الدعی» ص ۱۰۷ آورده است.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: «در روز قیامت، بنده را در پیشگاه خداوند وقوف می دهند. و خداوند می فرماید: ای فرشتگان! بین نعمت هائی که من به او عنایت کرده ام، و بین عمل او مقایسه کنید! چون مقایسه می کنند. نعمت های خدا، اعمال را در خود فرامی گیرد و فزونی می یابد.»

خداوند خطاب می کند: من تمام نعمت های خود را که به او داده ام، شما به او ببخشید و پس از آن بین اعمال خیر و اعمال شرّ او مقایسه نمائید! پس اگر هر دو عمل، با هم مساوی بودند، خداوند به سبب اعمال خیر، اعمال شرّ او را از بین می برد؛ و او را داخل بهشت می کند.

و اگر اعمال خیر او بر اعمال شرّ او فزونی داشت؛ خداوند علاوه بر دخول در بهشت، آن فزونی و زیادی را نیز به او عنایت می فرماید.

و اگر اعمال خیر او از اعمال شرّ او، کمی و نقیصه داشت، و او از اهل تقوی بود که به خداوند تعالی شرک نیاورده بود و از شرک آوردن به خدا پرهیز می کرد؛ پس او از اهل مغفرت است؛ خداوند اگر بخواهد به رحمت خود او را می آمرزد و باعفو خود بر او تفضلّ می کند.»

و در «عدة الداعی» در خبر نبوی روایت است که: از برای بنده خدا، در روز قیامت درازاء هر روز از ایام عمرش، بیست و چهار خزانه باز می کنند، - به عدد ساعتهای شبانه روز - پس از آن، بنده خدا یک خزانه را چنین می یابد که از نور و سُورور پر شده است؛ در این هنگام از مشاهده آن چنان فرح و سروری پیدا می کند که اگر هر آینه آن سرور بر اهل جهنّم تقسیم گردد فکر آنان را از احساس رنج و عذاب جهنّم باز دارد؛ و آن ساعتی است که خداوند را در آن ساعت اطاعت

کرده است .

وسپس خزانه دیگری را باز می‌کند ، و آنرا تاریک و متعفن و دهشت زامی‌نگرد ، و چون آن را می‌بیند ، چنان فزع و جزعی به او رخ می‌دهد که اگر بر اهل بهشت قسمت کنند موجب می‌شود که نعمت را بر آنان منغص کند ؛ و آن ساعتی است که خداوند را در آن ساعت معصیت کرده است .

و پس از آن ، خزانه دیگری را باز می‌کند که آنرا خالی و فارغ می‌نگرد ؛ نه در آن چیزی است که او را خوشحال کند و نه در آن چیزی که او را غمگین سازد ، و آن ساعتی است که یا خوابیده است و یا به بعضی از کارهای مباح و جائز دنیا مشغول بوده است ؛ و در این صورت ؛ حالت غبن و سَف او را می‌گیرد ، که با وجود آنکه من متمکن بودم آن را از حسنات پر کنم ، حسناتی که به وصف در نمی‌آید ، چرا من آن را از دست دادم . و این است گفتار خداوند متعال :

ذَلِكَ يَوْمُ التَّعَابِنِ (آیه ۹ ، از سوره ۶۴ : تغابن)

و نیز در «عدة الداعیة» روایت است که :

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَجْمَعُ الْخَلَائِقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِبَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ حُقُوقٌ ؛ وَ لَهُ قَبْلَهُمْ تَبِعَاتٌ .

فَيَقُولُ : عِبَادِي ! مَا كَانَ لِي قَبْلَكُمْ فَقَدْ وَهَبْتُهُ لَكُمْ ؛ فَهَبُوا

بَعْضُكُمْ تَبِعَاتِ بَعْضٍ ، وَ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ جَمِيعاً بِرَحْمَتِي !^(۲)

«خداوند سبحانه تمام مخلوقات را در روز قیامت جمع می‌کند ،

۱- «عدة الداعیة» ص ۸۲

۲- «عدة الداعیة» ص ۱۰۷

در حالیکه بعضی از آنها حقوقی بر عهده بعضی دیگر دارند ، و نیز برای خداوند حقوقی است بر عهده همه آنها که از آن برنیامده‌اند .

خداوند خطاب می‌کند : ای بندگان من ! آنچه من برای خود از حقوقی که انجام نداده‌اید دارم همه را به شما بخشیدم ! شما نیز حقوق یکدیگر را ببخشید ! و همگی به رحمت من در بهشت وارد شوید ! در «توحید صدوق» از ابن ولید ، از صفار ، از ابن هاشم ، از ابن معبد ، از درست از ابن اذینه ، از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند:

قَالَ : قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ! مَا تَقُولُ فِي الْقَضَاءِ وَ الْقَدْرِ ؟!

قَالَ : أَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا جَمَعَ الْعِبَادَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

سَأَلَهُمْ عَمَّا عَاهَدَ إِلَيْهِمْ وَ لَمْ يَسْأَلَهُمْ عَمَّا قَضَى عَلَيْهِمْ .^(۱)

ابن اذینه گوید : «به حضرت عرض کردم : فدایت شوم ! نظر

شما در باره قضا و قدر چیست ؟!»

حضرت فرمودند : «نظر من این است : چون خداوند ، بندگان خود را در روز قیامت جمع می‌کند و در باره آنچه که برعهده آنان گذارده است پرسش می‌کند و درباره آنچه را بدون اختیار آنها بر آنان جاری ساخته است پرسش نمی‌کند.

در «تفسیر عیاشی» در ذیل آیه کریمه :

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْأَفْوَادَ

كُلُّهُ لَوْلَيْكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا^(۲) (آیه ۳۶ از سوره ۱۷ : اسراء)

۱- «توحید صدوق» طبع حیدری سنه ۱۳۸۷ ص ۳۶۵

۲- وپیروی مکن از آنچه برای تو علم به آن حاصل نیست ! چون ←

از حسین بن هارون از حضرت صادق علیه السلام آورده است که :
 يُسْئَلُ السَّمْعُ عَمَّا يَسْمَعُ ! وَ الْبَصَرُ عَمَّا يَطْرَفُ ! وَ الْفُؤَادُ عَمَّا
 يَعْقِدُ عَلَيْهِ .^(۱)

«گوش از آنچه می شنود ؛ و چشم از آنچه به واسطه حرکت خود
 می بیند ، و دل از آنچه نیت خود را بر آن استوار می دارد ، مورد پرسش
 و سؤال واقع می شوند» .

و نیز در «تفسیر عیاشی» از حسن روایت است که :
 قَالَ : كُنْتُ أُطِيلُ الْقُعُودَ فِي الْمَخْرَجِ لِأَسْمَعَ غِنَاءَ
 بَعْضِ الْجِيرَانِ ، قَالَ : فَدَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؛ فَقَالَ لِي :
 يَا حَسَنُ ! إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّهُمُ لَوَلِيكَ كَانَ عَنْهُ
 مَسْئُولًا . السَّمْعُ وَمَا وَعَى ؛ وَ الْبَصَرُ وَمَا رَأَى ؛ وَ الْفُؤَادُ وَمَا
 عَقَدَ عَلَيْهِ .^(۲)

حسن گوید : «من چون به بیت التخلیه برای قضاء حاجت
 می رفتم نشستن در آنجا را طول می دادم تا از استماع آواز
 بعضی از همسایگان که به طرب مشغول بودند طرفی ببندم .»
 می گوید : «چون بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم ، فرمودند : ای

←

گوش و چشم و قلب ، یکایک آنها از آنچه پیروی نموده ای مورد سؤال و
 بازپرسی قرار می گیرند .

۱- «تفسیر عیاشی» ص ۲۹۲ و نیز در «تفسیر برهان» ج ۲، ص ۴۲۱ و
 «تفسیر صافی» ج ۱ ص ۹۶۹ آورده است . ۲- «تفسیر عیاشی» ص ۲۹۲ و نیز در
 «تفسیر برهان» و «صافی» در همین موضع آمده است .

حسن! به درستیکه حقاً گوش و چشم و دل، یکایک آنها از این امر، مورد بازپرسی قرار می‌گیرند: گوش و آنچه شنیده است؛ چشم و آنچه دیده است؛ دل و آنچه بر آن نیت خود را جزم نموده و اراده کرده است.

و نیز در «تفسیر عیاشی» از حضرت باقر علیه السلام آمده است که:

قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام؛ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبِیْ أَنْتَ وَأُمِّي! ادْخُلْ كَنِيفًا لِي، وَلِي جِيرَانٌ؛ وَعِنْدَهُمْ جَوَارِي يَتَغَيَّبْنَ وَيَضْرِبْنَ بِالْعُودِ؛ فَرَبَّمَا أَطْلُبُ الْجُلُوسَ، اسْتِمَاعًا مِنِّي لِهِنَّ.

فَقَالَ: لَا تَفْعَلْ!

فَقَالَ الرَّجُلُ: وَاللَّهِ مَا أَتَيْتُهُنَّ؛ إِنَّمَا هُوَ سِمَاعٌ أَسْمَعُهُ بِأُذُنِي. فَقَالَ لَهُ: أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ: إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّهُ وَلَيْكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا؟!

قَالَ: بَلَى وَاللَّهِ فَكَأَنِّي لَمْ أَسْمَعْ هَذِهِ الْآيَةَ قَطُّ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مِنْ عَجْمِيَّ وَلَا مِنْ عَرَبِيٍّ؛ لَا جَرَمَ أَنِّي لَا أُعُودُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ وَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.

فَقَالَ لَهُ: قُمْ فَاعْتَسِلْ وَصَلِّ مَا بَدَا لَكَ! فَإِنَّكَ كُنْتَ مُقِيمًا عَلَى أَمْرٍ عَظِيمٍ مَا كَانَ أَسْوَأَ حَالِكَ، لَوُمِتَ عَلَى ذَلِكَ! إِحْمَدُ اللَّهَ، وَأَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ مِنْ كُلِّ مَا يَكْرَهُ؛ فَإِنَّهُ لَا يَكْرَهُ إِلَّا كُلَّ الْقَبِيحِ؛ وَالْقَبِيحِ دَعَا لِأَهْلِهِ! فَإِنَّ لِكُلِّ أَهْلًا. ^(۱)

۱- «تفسیر عیاشی» ص ۲۹۲ و ۲۹۳؛ و نیز در «تفسیر برهان» جلد ۲ ص ۴۲۱ آورده است.

حضرت باقر علیه السلام گویند: «من در نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت شود! من در مستراح خانه خود می‌روم، ولیکن ما همسایگانی داریم که در نزد آنها زنان و کنیزان آوازه خوان است، که تَغْنی می‌کنند. می‌خوانند و با عود می‌نوازند؛ و چه بسا من برای آنکه ساز و آواز آنها را گوش کنم می‌خواهم زیادتر از مقدار معمول در مستراح بنشینم.

حضرت صادق گفتند: این کار را مکن.

آن مرد گفت: سوگند به خدا که من به این اراده و نیت، در نزد آن کنیزان آوازه‌خوان نرفته‌ام! بلکه فقط آوازی است که به گوش خود می‌شنوم.

حضرت گفتند: آیا نشنیده‌ای گفتار خداوند را آنجا که می‌گوید: به درستی که حَقّاً گوش و چشم و دل، یکایک آنها از آنچه پیروی نموده‌اند مورد سؤال قرار می‌گیرند؟!

مرد گفت: آری ولی سوگند به خدا که گویا من اصلاً این آیه را از کتاب خدا نشنیده‌ام! نه از مرد عربی شنیده‌ام و نه از مرد عجمی؛ و بنابراین من دیگر هرگز دنبال چنین کاری را نمی‌گیرم و دوباره بجا نمی‌آورم ان شاء الله؛ و من از خداوند طلب مغفرت و آمرزیدگی دارم.

حضرت گفتند: برخیز و غسل توبه بجای آور! و به مقداری که می‌خواهی نماز بخوان، چون تو بر امر عظیمی وقوف داشتی، چقدر حالت بد و قبیح بود اگر تو بر همان حالت می‌مردی! حمد خدای را بجای آور و از او تقاضای توبه و عفو کن از هر امری که خداوند ناپسند دارد؛ چون او ناپسند ندارد مگر هر عمل زشت و قبیحی را؛ و

عمل زشت را برای اهل آن واگذار! چون برای هر کرداری اهلی است»
این روایت را علامه طباطبائی (مدظله العالی) از «کافی» با اسناد
خود از ابو عمرو زبیری از حضرت باقر از حضرت صادق علیهما السلام
در ضمن حدیث مفصّلی روایت کرده‌اند.^(۱)

و نیز در «تفسیر عیاشی» روایت کرده است از ابو عمرو زبیری
از حضرت صادق صلوات الله علیه که فرمودند:

«خداوند تبارک و تعالی ایمان را بر جوارح و اعضاء بنی آدم لازم
و واجب گردانیده است و ایمان را بر آنها قسمت نموده است؛ و هیچ
عضوی از اعضاء بدن انسان نیست مگر آنکه به او ایمانی واگذار شده
است؛ همانند ایمانی که به عضو دیگر واگذار شده است.

و از جمله اعضاء بدن انسان، دو چشم اوست که با آنها می‌بیند،
و دو پای اوست که با آنها راه می‌رود.

پس بر چشم واجب کرده است که نظر نکند به آنچه را که خداوند
نظر کردن به آن را حرام کرده است، و آن را پائین اندازد از آنچه
را که از محرّمات، خداوند نهی فرموده است و غَضَ بَصَرٍ و
فروهستن چشم، عمل اوست، و ایمان اوست؛ خداوند می‌فرماید:

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ
كُلُّهُمَا لَكَ كَانَتْ عَنْهُ مَسْئُولًا.

پس این غَضَ بَصَرٍ و چشم فروهستگی از آنچه خداوند حرام
فرموده است عمل اوست، و آن از ایمان است.

۱- «تفسیر المیزان»، ج ۱۳ ص ۱۰۷

و خداوند بر دویای انسان واجب کرده است که به سوی چیزی از معاصی خدا نروند؛ بلکه واجب گردانیده است که بسوی فرائض و واجبات بروند و فرموده است:

وَلَا تَمْسُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا. ^(۱)

و نیز فرموده است:

وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ. ^{(۲) و (۳)}

و «درکافی» مرحوم کلینی روایت کرده است از عده‌ای از اصحاب روایت خود، از برقی، از حسن بن علی بن یقطين، از محمد بن سنان، از ابی الجارود، از حضرت باقر علیه السلام که:

قَالَ: إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا ^(۴)

فرمود: «خداوند در روز قیامت بندگان خود را فقط بر مقدار عقل‌هایی را که به آنان داده است بطور دقت محاسبه می‌کند.»

۱- آیه ۳۷، از سوره ۱۷: اسراء: از روی تکبر و نخوت و خوشی در روی زمین راه مرو! چون تو قدرت نداری که زمین را بشکافی! و نمی‌توانی به درازای کوهها برسی. ۲- آیه ۱۹، از سوره ۳۱ لقمان: در رویه و راه رفتن خود، میانه روباش؛ و صدای خود را فروهشت! چونکه منکرترین صداها صدای خران است.

۳- تفسیر عیاشی ص ۲۹۳ و نیز در تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۲۱

آورده است. ۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱

و نیز در «کافی» از علی بن ابراهیم ، از پدرش و از عدّه راویان از احمد بن محمد و سهل جمیعاً از ابن محبوب از مالک بن عطیه ، از یونس بن عمّار روایت است که حضرت صادق علیه السلام گفتند :

دیوانها در روز قیامت سه تا است : دیوانی که در آن نعمت های خدانوشته شده است ، و دیوانی که در آن حسنات است ؛ و دیوانی که در آن سیئات است .

و در اولین وهله مقابله می اندازند بین دیوان نعمتها و دیوان حسنات ؛ پس نعمت های خدا تمام حسنات را فرا می گیرد ، و چیزی دیگر از آنها نمی ماند ؛ و در این صورت دیوان سیئات باقی می ماند .

در این حال فرزند آدم را که مؤمن است برای حساب می خوانند : چون حرکت می کند قرآن پیشاپیش او در بهترین شکلی جلو می آید و می گوید : ای پروردگار من ! من قرآن هستم و این بنده مؤمن تست که با تلاوت من خود را به تعب و مشقت افکنده است ؛ و با ترتیل و تدبّر در معانی من شبهای دراز را به صبح رسانده است و در هنگام تهجد دیدگانش از اشک چشم پر می شده است ؛ پس او را راضی کن ، همچنان که او مرا راضی کرده است .

خداوند عزیز جبّار به بنده مؤمن خطاب می کند : ای بنده من دست راست خود را جلو بیار و باز کن ! خداوند آن را از مقام رضوان خدای عزیز جبّار پر می کند ؛ و دست چپ او را از رحمت خدا پر می کند . و پس از آن می گوید : این است بهشت ؛ مباح است برای تو

پس بخوان قرآن و بالا برو !

بنده مؤمن شروع می‌کند به خواندن قرآن؛ و هر آیه‌ای را که می‌خواند یک درجه بالا می‌رود. (۱)

صدر این روایت را که فقط راجع به دواوین سه گانه، و استغراق دیوان حسنات در دیوان حسنات هست، می‌باشد حسین بن سعید در دو کتاب خود آورده است. (۲)

در نهج البلاغه وارد است که:

أَلَا وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ فَظُلْمٌ لَا يُعْفَرُ؛ وَظُلْمٌ لَا يُتْرَكُ؛ وَظُلْمٌ مَعْفُورٌ لَا يُطَلَبُ: فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَغْفَرُ فَالشَّرْكُ بِاللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ؛ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يُغْفَرُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الْهِنَاتِ؛ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ، فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضَهُمْ بَعْضًا. أَلْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ؛ لَيْسَ هُوَ جَرَحًا بِالْمُدَى وَلَا ضَرْبًا بِالسَّيَاطِرِ؛ وَلَكِنَّهُ مَا يُسْتَصْغَرُ ذَلِكَ مَعَهُ. (۳)

«آگاه باشید که ظلم بر سه گونه است: ظلمی که مورد آمرزش قرار نمی‌گیرد؛ و ظلمی که رها نمی‌شود؛ و ظلمی که آمرزیده می‌شود، و مورد بازخواست و مؤاخذه واقع نمی‌گردد.

اما ظلمی که آمرزیده نمی‌شود، شرک به خداوند متعال است؛ خداوند می‌فرماید: حَقًّا خَدَاوَنَدِ شَرِكًا رَا نَمِيْ اَمْرَزِد. و اما ظلمی

۱- «اصول کافی»، ج ۲، ص ۶۰۲

۲- «بحار الانوار»، ج ۷، ص ۲۷۳

۳- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۷۴

که آمرزیده می‌شود، آن ظلم بنده است به خود در ارتکاب بعضی از خطایای جزئی و گناهان کوچک؛ و اما ظلمی که رها نمی‌شود، آن ظلم بعضی از بندگان است به یکدیگر.

قصاص کردن در روز قیامت، شدید است، قصاص با کارد و دشنه نیست؛ و شلاق زدن با تازیانه نیست؛ بلکه با چیزهایی است که زخم زدن با دشنه، و شلاق زدن با تازیانه، در برابر آن بسیار کوچک شمرده می‌شود».

در «روضه کافی» از عده‌ای از راویان از سهل بن زیاد، از حسن ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عُبَیْدَةَ حَدَّاء، از ثُوَیْرِبْنِ اَبی فاخته، روایت می‌کند که گفت: شنیدم: حضرت علی بن الحسین علیه السلام در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث می‌کرد؛ پس چنین گفت که: پدرم برای من گفت که: پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام برای مردم چنین حدیث می‌کرد که:

چون روز قیامت برپا گردد، خداوند تبارک و تعالی مردم را از قبرهایشان در زمین واحدی برمی‌انگیزد در حالی که همگی بدون سلاح هستند، و چیزی با خود ندارند؛ و لباس ندارند؛ و محاسن ندارند (یعنی از پوشش‌های دنیوی که موجب تقویت و تعین آنها گردد، مخفیات آنها را بپوشاند با خود هیچ ندارند) نور آنان را از دنبال سوق می‌دهد و همگی در ظلمت راه می‌روند تا آنکه در گردنه محشر (عقبه آن) توقف می‌کنند:

آنقدر تراکم جمعیت در عقبه محشر بسیار است، و ازدحام زیاد

است، که بعضی از مردم از سروشانۀ هم بالا می‌روند و روی هم سوار می‌شوند، و از جلو رفتن آنان را منع می‌کنند.

در این وقت نَفَس‌های آنها به شدت می‌زند؛ و عرق بسیار می‌ریزند؛ و اُمورشان سخت و دشوار می‌گردد؛ و ضجّه و ناله آنها زیاد می‌شود؛ و صداهایشان بالا می‌رود؛ و این اولین وهّله از وهّلات ترسناک روز قیامت است.

در این هنگام خداوند جبار تبارک و تعالی، از بالای عرش خود، با جمعی از فرشتگانی چون سایه بر آنها اشراف می‌کند و به یک فرشته از فرشتگان امر می‌کند که در میام مردم ندا در دهد:

ای جماعت مردم! ساکت باشید! و گوش فرا دارید! و بشنوید
منادی خداوند جبار را!

در این حال همگی بطوری ساکت می‌شوند که آخرین آنها همچون اولین آنها صدا را می‌شنوند، و صداهایشان خُرد و شکسته و ضعیف می‌شود، و چشم‌هایشان خاشع می‌گردد و رگ‌های گردنشان به اضطراب درمی‌آید و دل‌هایشان به فَنَع و جَنَع می‌افتد؛ و سرهای خود را به سمت آنجائیکه صدا می‌آید بلند می‌کنند؛ و با شتاب گردنهای خود را برای استماع بلند می‌کنند؛ و در این وقت کافر می‌گوید:

هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ (آیه ۸ از سوره ۵۴: قمر)

«این روز، روز دشواری است.»

و خداوند جبار عزّ و جلّ که عادل است بر آنها مُشرف

می‌شود و می‌گوید: من خداوند هستم که هیچ معبودی غیر از من نیست و من حاکم عادلَم که اَبداً آن حاکم در امروز ستم نمی‌کند، در امروز من در میان شما حکم به قسط و عدل می‌کنم و امروز در پیشگاه من به کسی ظلم نمی‌شود.

امروز من حقّ ضعیف را برای او از قوی می‌گیرم؛ و برای صاحب مظلّمه به جهت مظلّمه قصاصی که حق او بود، از حسنات و سیئات می‌ستانم (حسنات ظالم را به مظلوم می‌دهم و سیئات مظلوم را به ظالم ردّ می‌کنم)

و هر کس از صاحبان مظلّمه که از مظلّمه خود گذشته و بخشیده است، من به او ثواب و پاداش می‌دهم!

و در امروز هیچ ظالمی از این عقبه و گردنه نمی‌تواند عبور کند؛ و هر کسی که مظلّمه کسی دیگر در عهده او است نیز نمی‌تواند عبور کند مگر آن مظلّمه‌ای که صاحبش از آن گذشته است؛ که من آن صاحب گذشت را ثواب می‌دهم، و در وقت حساب آن مظلّمه را برای او می‌گیرم؛ پس ای معشر خلاق! شما از این امر دست ندرارید! و پیوسته ملازم ستمگران به خود باشید! و مظالم خود را از کسانی که به شما در دنیا ظلم کرده‌اند، طلب کنید! و من اینک شاهدَم برای شما علیه آنها؛ و چه خوب شاهد با کفایتی هستم!

مردم در این وقت برای شناسائی ظالمین به خود به حرکت درمی‌آیند؛ و هر یک گریبان ظالمی را که به او ستم کرده می‌گیرد و دست از او بر نمی‌دارد؛ پس هیچکس باقی نمی‌ماند که از برای او در

نزد شخص دیگری مظلومه‌ای باشد مگر آنکه او را به آن مظلومه می‌گیرد .
 و در این هنگام به قدری که خداوند اراده کرده است ، در محشر
 درنگ می‌کنند ، و حالشان شدت می‌یابد ، و عرقشان فراوان می‌ریزد ،
 و غم و اندوهشان شدید می‌گردد ؛ و صداهایشان بلند می‌شود ؛ و ضجه
 و فریادهایشان بالا می‌رود ، و از خداوند تمنای خلاصی از این ماجرا
 را می‌کنند که : ما از مظلومی که اهل مظلومه به ما نمودند صرف نظر
 کردیم ، و از خواست مظلومه و تظلم ابا نمودیم .

و خداوند عز و جلّ بر مشقت و شدت احوال آنها اطلاع
 حاصل می‌کند ، و منادی از نزد خداوند تبارک و تعالی بطوری ندا در
 می‌دهد ؛ که همانطور که اولشان می‌شنود آخرشان نیز می‌شنود :

که ای معشر خلائق ! برای دعوت خداوند تبارک و تعالی ساکت
 شوید ! و گوش فرا دهید که خداوند تبارک و تعالی به شما می‌گوید :
 من هستم خداوند بسیار بخشنده ؛ اگر شما می‌خواهید حقوق خود را
 به یکدیگر ببخشید ، ببخشید ! و گرنه من برای شما مظالم شما را
 خواهم گرفت !

اهل محشر از این ندا خوشحال می‌شوند ، به جهت شدت
 سختی و مشقتی که دارند ؛ و به جهت تنگی راه و تراحم آنها در عبور .
 در این حال به امید آنکه از این ضیق و شدتی که در آن هستند
 خلاصی پیدا کنند بعضی از آنان از مظالم خود می‌گذرند ، و حق
 خود را می‌بخشند ؛ و بعضی دیگر می‌گویند : بار پروردگار ما ، مظالم
 ما بیش از مقداری است که ببخشیم .

در این وقت منادی از عرش خدا ندا می‌کند: کجاست خازن بهشت، بهشت فردوس؟

خداوند عزّ و جلّ او را امر می‌کند که از فردوس یک قصری را با تمام بناهای آن، و خدمتگزاران آن، به آنها نشان دهد. خازن فردوس قصری را به آنها نشان می‌دهد که در جوانب آن از غلمان و خدمتگذاران می‌باشند.

و منادی از نزد خداوند تبارک و تعالی ندا می‌کند: ای معشر خلائق به این قصر نظر کنید!

مردم سرهای خود را بلند می‌کنند و آن را می‌بینند، و همگی تمنای آن را می‌نمایند.

و منادی از جانب خداوند تبارک و تعالی ندا می‌دهد: ای معشر خلائق! این قصر از آن کسی است که مؤمنی را عفو کند، و همگی اهل محشر از حقّ خود می‌گذرند؛ و عفو می‌کنند؛ مگر جماعت اندکی.

در این وقت، خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: امروز هیچ ظالمی به بهشت نمی‌رود؛ و هیچ ظالمی به جهنم نمی‌رود چنانچه برای یکی از مسلمانان بر عهده او مظلومه‌ای باشد، مگر آنکه آن مظلومه را از او در وقت حساب می‌گیرد؛ اَیْهَا الْخَلَائِقُ: برای حساب مهیا گردید!

در این هنگام راه خلائق را باز می‌گذارند، تا این که همگی به سوی عقبه رهسپار می‌گردند؛ و در راه تراحم می‌کنند و از یکدیگر سبقت می‌جویند؛ و همدیگر را دفع می‌نمایند؛ تا اینکه در عرصه حساب

در پیشگاه حضرت جبار تبارک و تعالی که بر عرش است می‌رسند ؛ در آنجا دیوان‌های اعمال هر یک باز شده است ، و میزان‌های عمل نصب گردیده است ، و پیامبران و شهداء و گواهان را حاضر ساخته‌اند ، و گواهان امامان هستند ، هر امامی گواهی می‌دهد که برای اهل عالمش به امر خداوند عزّ و جلّ قیام کرده است و آنان را به سوی سبیل خدا دعوت نموده است .

راوی روایت : ثویربن ابی فاخته گوید : سخن حضرت سجاد علیه السلام که به اینجا رسید، مردی از قریش عرض کرد : **يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ** : اگر برای شخص مؤمنی در نزد شخص کافری مظلمه‌ای باشد ، کافر که از اهل دوزخ است و چیزی ندارد که در ازای مظلمه به مؤمن بدهد ، در این صورت از کافر چه چیز را می‌گیرند ؟

حضرت علیّ بن الحسین علیه السلام گفتند : به قدری که از برای مومن در نزد کافر مظلمه‌ای هست ، از گناهان مؤمن برمی‌دارند ، و به کافر می‌دهند و بنابراین کافر معذب می‌شود ، علاوه بر عذاب کفر خود ، به قدر گناهان مؤمن که در ازاء مظلمه به او داده شده است .

آن مرد قرشی عرض کرد : اگر برای شخص مسلمانی ؛ در نزد شخص مسلمان دیگری مظلمه‌ای باشد ، چگونه مظلمه او از شخص مسلمان گرفته می‌شود ؟

حضرت گفتند : بقدر حقّ مظلوم از مظلمه‌ای که نزد ظالم دارد از حسنات ظالم برداشته می‌شود و به حسنات مظلوم اضافه می‌گردد .

مرد قُرشی گفت: اگر ظالم حسناتی نداشته باشد چه می‌شود؟

حضرت گفتند: چون برای مظلوم سیئاتی هست، از آن سیئات مظلوم برداشته می‌شود و بر سیئات و گناهان ظالم اضافه می‌گردد.^(۱)

در «علل الشرایع»، از ابن ادریس، از پدرش، از یعقوب بن یزید، مرفوعاً از یکی از ائمه العلیّه روایت کرده است که:

يُؤْتَى بِصَاحِبِ الدِّينِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَشْكُو الْوَحْشَةَ؛ فَإِنْ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَتْ مِنْهُ لِصَاحِبِ الدِّينِ. قَالَ: وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُلْقِيَ عَلَيْهِ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِ الدِّينِ.^(۲)

«در روز قیامت صاحب دین را می‌آورند که از غریم خود شکایت دارد پس اگر غریم نیکیهائی نموده است، آنها را برای صاحب دین قرار می‌دهند؛ و اگر نیکیهائی ندارد، بدی‌های صاحب دین را برای او می‌گذارند».

این روایت به همین الفاظی که ما در اینجا ذکر کردیم آورده شده است؛ و مجلسی رضوان الله علیه هم به همین لفظ ذکر کرده است ولیکن چون لفظ وَحْشَةٌ معنای مناسبی نداشت گفته است: ممکن است

۱- «روضه کافی» از ص ۱۰۴ تا ص ۱۰۶ و «بحار الانوار» ج ۷،

از ص ۲۶۸ تا ص ۲۷۰

۲- «علل الشرایع» طبع نجف ۱۳۸۵ هجری ج ۲ ص ۵۲۸

به جای لفظ وَحِشَّةً، غَرِيْمَةً یا مانند آن بوده باشد^(۱)؛ فلهمذا ما در ترجمه بر همین اساس ترجمه نموده‌ایم.

باری این مقداری از روایاتی بود که دلالت داشت بر این که سؤال و حساب برای جمیع خلائق است.

و در باره عمومیت حساب و سؤال، از نقطه نظر جمع بین مفاد دودسته از آیات قرآن سؤال پیش می‌آید یک دسته از آیات می‌فرماید:

فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ -

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ (آیه ۶ و ۷ از

سوره اعراف)

«پس سوگند به خدا که هر آینه ما از اُمّت‌هائی که پیامبران را به سوی آنان فرستادیم سؤال می‌کنیم، و از خود پیامبران نیز سؤال می‌کنیم - و از روی علم، تمام معلومات خود را که درباره آنها داریم برای آنها حکایت می‌کنیم و البته چنین نیست که ما غائب بوده‌ایم.»

و آیه: فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

(آیه ۹۱ و ۹۲ از سوره حجر)

«پس سوگند به پروردگار تو که ما از همگی آنها نسبت به کارهائی که انجام داده‌اند پرسش می‌کنیم»

و آیه: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ (آیه ۲۴ از سوره صافات)

«و آنان را نگاهدارید! چونکه مورد باز پرسشی و سؤال قرار

۱- «بحار الانوار ج ۷؛ ص ۲۷۴»

می گیرند» .

و دسته دیگر از آیات می فرماید : **وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ**
(آیه ۷۸ از سوره ۲۸ : قصص)

«و مجرمان از گناهانشان ، بازپرسی و سؤال به عمل نمی آید»

و آیه : **فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ** (آیه ۳۹ از
سوره ۵۵ : الرحمن)

«پس در آن روز هیچکس از جنّ و انس ، از گناهشان پرسش

نمی شود»

چگونه بین مفاد این دو دسته از آیات می توان جمع کرد ؟ چون
در دسته اول می فرماید : همه مورد سؤال قرار می گیرند ، و در دسته
دوم می فرماید : از آنها سؤال به عمل نمی آید .

شیخ طبرسی فرموده است : جواب این استفهام را چند
وجه می توان داد :

اول : آنکه خداوند به عنوان استعلام و کشف مجهول از آنان
پرسش نمی کند ؛ و بلکه سؤال به عنوان محکوم کردن کفّار و سرکوبی
آنان و غلبه بر حجّت است ؛ و لذا به دنبال آیه واقع در سوره رحمن
می فرماید : **يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ** «مجرمان ، از علامت و نشانه شان
شناخته می شوند» .

دوم : در روز قیامت در عَرَصات و موقف از آنها سؤال می شود ؛
همچنانکه خداوند گفته است : **وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ** «آنها را متوقف
سازید ! چون باید مورد سؤال واقع شوند» .

و اما پس حصول از عقوبت و دخول در آتش دیگر سئوال قطع می شود .

سوم : در قیامت ، مواقف یکی نیست ، در بعضی از مواقف سئوال می شود ؛ و در بعضی نمی شود ؛ پس بین مفاد این دو دسته از آیات تضادی نیست .

و اما دو آیه دیگر :

اول ؛ آیه : **فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ** (آیه ۱۰۱ از سوره ۲۳ : مؤمنون)

«چون در صور دمیده شود ، پس بین مردم روابط نسبی نیست و آنها از یکدیگر پرسشی نمی کنند»

و دوم ، آیه ؛ **فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ** (آیه ۵۰ از سوره ۳۷ : صافات)

«پس بعضی از مردم در قیامت به بعضی دیگر روی آورده و از یکدیگر سئوال می کنند»

جمع این دو به آنست که بگوئیم : معنای آیه اول آنست که چون حال آنها در حین نفع صور شدید است و هر کس به کار خود مشغول است دیگر مجال استخبار از احوالاتی که نسبت به آن جهل دارند ، نمی کنند .

و معنای آیه دوم آنست که بعضی از بعضی دیگر سئوال ملامت و سرزنش می کنند ، همچنانکه آمده است : **يَتَلَاوَمُونَ** (آیه ۳۰ از سوره ۶۸ : قلم)

همدیگر را سرزنش می‌کنند».^(۱)

واستاد ما علامه طباطبائی مدّظله در آیه و واقع در سوره قصص :
 وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ فرموده‌اند : چون این آیه بعد از آیات
 وارده در باره قارون و عذاب اوست ، ظاهر سیاق دلالت دارد بر آن
 که سنت الهیه در تعذیب مجرمین و هلاکت آنها بواسطه گناهانشان
 این است که در وقت نزول عذاب به آنها مهلت داده نمی‌شود ؛ و اصغاء
 به آنچه را که بر هم بیافند از معذرت‌های خود ، و آنها را موجب تذلل
 و معدّ برای انابه قرار دهند - به امید نجات از مهلکه - نمی‌گردد .

به خلاف صاحبان جاه و قدرت از افراد بشر ، که چون بخواهند
 کسی را که متهم شده است تعذیب نمایند ، از گنااهش پرسش
 می‌کنند ، تا آنکه اول علیه او حکم صادر کنند و سپس کیفر و
 عذاب نمایند .

ودراین صورت چه بسا شخص مجرم ، با وجوهی از معذرت
 که تلفیق کند و بافته‌هایی از پندار که بر زبان آرد ، کیفر را از خود
 می‌گرداند ، و عذاب را از خود می‌زداید ؛ ولیکن خداوند سبحانه چون
 علم به حقیقت احوال مجرمین دارد از گناهانشان نمی‌پرسد و بلکه در
 وهله اول حکم می‌کند ، و عذاب غیرمردود به آنها می‌رسد.^(۲)

و نیز استاد مدّظله در آیه و واقع در سوره رحمن : فَيَوْمَئِذٍ
 لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ فرموده‌اند : که این پرسشی که در این

۱- «مجمع البیان» ج ۲ ، ص ۳۹۸

۲- «تفسیر المیزان» ج ۱۶ ، ص ۷۹

آیه نفی شده است همین پرسش‌های متعارف و مألوف است؛ و نفی سؤال در این آیه، منافاتی با اثبات آن، در آیه سوره صافات: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ؛ و آیه واقع در سوره حجر: فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ندارد.

زیرا در روز قیامت، مواقف مختلف است؛ در بعضی جاها پرسش می‌گردد، و در بعضی جاها مهر بر دهان‌ها زده می‌شود و اعضاء بدن سخن می‌گویند؛ و در بعضی جاها با سیما و علائم و نشانه‌ها شناخته می‌شوند^(۱).

باید دانست که عمومیت سؤال از همه خلایق، شامل سوال از پیغمبران و امامان نیز می‌شود. غایة الامر سؤال از امت‌ها راجع به کیفیت اطاعت شان از آنهاست، و سؤال از آنان راجع به کیفیت تبلیغ آنها و کیفیت اطاعت امت‌هاست.

در «کافی» از بوعلی اشعری، از ابن عبد الجبار از ابن ابی نجران از ابی جمیله از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا مَعْاشِرَ قُرَّاءِ الْقُرْآنِ! اتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا حَمَلَكُم مِّنْ كِتَابِهِ، فَإِنِّي مَسْئُولٌ وَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ! إِنِّي مَسْئُولٌ عَنِ تَبْلِيغِي وَأَمَّا أَنْتُمْ فَتُسْأَلُونَ عَمَّا حَمَلْتُمْ مِّنْ كِتَابِ رَبِّي وَسُنَّتِي. ^(۲)

حضرت باقر علیه السلام گفتند که رسول خدا ﷺ فرمودند: ای جماعت

۱- «تفسیر المیزان» ج ۱۹، ص ۱۲۱

۲- «اصول کافی»، ج ۲، ص ۶۰۶

«قاریان قرآن! از خدا بپرهیزید، در آنکه حمل کتاب خود را به شما سپرده است! پس بدانید که من مورد پرسش قرار می‌گیرم؛ و شما نیز مورد پرسش قرار می‌گیرید! من پرسش می‌شوم از تبلیغ خودم، و اما شما پرسش می‌شوید از آنچه از کتاب پروردگار من و از سنت من بشما سپرده شده است!»

و نیز در «کفی» از محمد بن مکی از احمد بن محمد

سؤال و جواب از محمد بن خالد از قاسم بن محمد از جمیل

نوح پیغمبر بن صالح از یوسف بن سعید روایت می‌کنند

در موقف قیامت که او گفت: من روزی خدمت حضرت صادق

علیه السلام بودم؛ و حضرت به من گفتند: چون روز

قیامت برپا گردد و خداوند تبارک و تعالی خلایق را در آن روز گرد

آورد اولین کسی که او را بخوانند، نوح علیه السلام است، پس به او گفته

می‌شود: آیا تبلیغ نمودی؟!

نوح می‌گوید: آری. به او گفته می‌شود: شاهد بر گفتارت

کیست!

نوح می‌گوید: **مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ** علیه السلام؛ پس نوح علیه السلام از

مکان خود برمی‌خیزد و می‌آید، و از مردم سبقت می‌گیرد، تا می‌آید

به نزد **مُحَمَّد** علیه السلام؛ و او بر روی تلی از مشک قرار دارد و با علی

علیه السلام است؛ و این گفتار خداوند عزوجل:

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا (آیه ۲۷، از

سوره ۶۷: ملک)

«پس چون او را نزدیک ببیند ، چهره‌های کسانی که کافر شده‌اند بد می‌شود.»

نوح به محمد ﷺ می‌گوید : ای محمد : خداوند تبارک و تعالی از من سؤال نموده است : که آیا تبلیغ نمودی؟! گفتیم : آری گفت : گواه تو کیست؟! گفتیم :

محمد . پس محمد می‌گوید : ای جعفر و ای حمزه ! بروید و شهادت دهید که او تبلیغ خود را کرده است !

پس حضرت صادق علیه السلام گفتند : جَعْفَرُ وَ حَمَزَةُ دُو نَفَرٍ گواهی هستند که برای تبلیغ پیامبران گواهی می‌دهند .

پس من عرض کردم : فدایت شوم ! پس علی علیه السلام در آن موقع کجاست؟! گفتیم :

حضرت فرمود : منزله و درجه علی از این بالاتر است .^(۱)

و نیز در «کافی» ، از علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از مردی ، از حضرت صادق علیه السلام روایت است :

قَالَ : قَالَ الْخِضْرُ لِمُوسَى عليه السلام : يَا مُوسَى ! إِنَّ أَصْلَحَ يَوْمِيكَ الَّذِي هُوَ أَمَامَكَ ! فَاَنْظُرْ أَيُّ يَوْمٍ هُوَ ؟ وَ أَعِدَّةُ الْجَوَابِ ! فَاِنَّكَ مَوْقُوفٌ وَ مَسْئُولٌ ! وَ حُذِّ مَوْعِظَتَكَ مِنَ الدَّهْرِ ، فَإِنَّ الدَّهْرَ طَوِيلٌ قَصِيرٌ .

فَاعْمَلْ كَأَنَّكَ تَرَى ثَوَابَ عَمَلِكَ ! لِيَكُونَ أَطْمَعَ لَكَ فِي الْآخِرَةِ

۱- «روضه کافی» ؛ ص ۲۶۷

فَأَيُّهَا هُوَ آتٍ مِنَ الدُّنْيَا كَمَا هُوَ قَدْ وُلِّيَ مِنْهَا ^(۱)

«حضرت صادق علیه السلام گفتند: خضر به موسی علیه السلام گفت: ای

موسی! صالح‌ترین روز، از دو روز تو، آن روزی است که در پیش داری! پس بنگر که آن چه روزی است؟! و پاسخ پرسش‌ها را برای آن روز آماده کن!

چون حَقّاً تو را برای پرسش در موقف نگاه می‌دارند؛ و تو مورد بازپرسی قرار می‌گیری؟ پند و اندرز خود را از روزگار بگیر! چون روزگار بلند و کوتاه است. ^(۲) پس آنطور عمل کن که گویا تو پاداش و ثواب آن را می‌بینی! این قسم از عمل، ترا بهتر مشتاق به آخرت می‌کند؛ آنچه از دنیا هنوز نیامده است بعینه مانند آنچه هست که گذشته است.»

و از آنچه گفته شد، دانسته می‌شود که از پیامبران هم سؤال و حساب به عمل می‌آید؛ غایه الامر، سؤال و حساب هر کس متناسب با خود او و شئون اوست، حساب انبیاء بسیار دقیق و عمیق تر و لطیف تر و خطرتر است، و هرچه درجه و منزله بالاتر رود تکالیف مهم تر و عظیم تر می‌شود؛ و غیر از ذات اقدس حضرت احدیت

۱- «اصول کافی»، ج ۲، ص ۴۵۹

۲- بلند است به اعتبار آن که هزاران سال متمادی از عمر روزگار گذشته است، و هنوز هم به سر نیامده است، کوتاه است به اعتبار آن که آنچه در این روزگار دراز است، همان بودن کم و زیاد در این ایام عمر کوتاه موجود است، پس عمر کوتاه نمایشگر روزگار دراز است.

سبحانه و تعالی همه ممکن الوجودند. انبیاء نیز بشرند و بر اساس تکلیف و مجاهده با نفس به این مقامات رسیده‌اند؛ و هر جا که تکلیف باشد سؤال و حساب هم هست، و عصمت آنها منافات با تکلیف ندارد، زیرا عصمت، اراده و اختیار آنها را سلب نمی‌کند و تا اراده و اختیار باقی است مجاهده و تکلیف نیز هست و سؤال و حساب نیز هست.

و ما لِلَّهِ الْحَمْدُ وَلَهُ الْمِنَّةُ در جلد اول از کتاب «امام شناسی» به مقدار میسور در پیرامون این مسئله بحث کرده‌ایم، و روشن ساخته‌ایم که عصمت موجب سلب اراده از آنها نیست و فعل آنان را اضطراری و اجباری نمی‌کند؛ بلکه قدر و منزلت ایشان به آن است که در عین اختیار، اراده عمل خطا و گناه را نکنند و گرنه عمل اضطراری شرافتی ندارد.

استاد ما علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی در باره عدم منافات عصمت انبیاء با تکالیف الهیه فرموده‌اند:

عصمت معصوم و حکم نمودن او مگر به حقّ، او را از توجه به تکالیف الهیه برامر و نهی باز نمی‌دارد. چون عصمت سبب سلب اختیار نمی‌شود و تا هنگامی که اختیار باقی است جائز است، بلکه واجب است که به او تکالیف الهیه متوجه گردد؛ همچنان که به غیر معصوم از سایر افراد بشر تکلیف متوجه می‌گردد.

و اگر بنا بود توجه تکلیف به معصوم نشود نسبت به او واجب و حرامی متحقّق نمی‌شد، و طاعتی از معصیتی متمیّز نمی‌گشت؛ پس

در این صورت معنای عصمت که همان مصونیت از معصیت است لغو می شد. « (تمام شد کلام استاد) ^(۱) »

درباره سؤال از حضرت عیسی بن مریم علی

سؤال و جواب نبینا وآله و علیه السلام و جواب آن پیامبر

عیسی بن مریم اولوالعزم در قرآن کریم آیا تی وارد است :

در موقف قیامت وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ

قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ

دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي

بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا

أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ - مَا قُلْتُ لَهُمْ

إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ

شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ وَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ

عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ - إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ

عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ -

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ

عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (آیات ۱۱۶ تا

۱۱۹ از سوره ۵: مائده)

«ویاد بیاورای پیامبر! زمانی را که خداوند به عیسی ابن مریم

می گوید : آیا تو به مردم گفתי که مرا و مادرم را ، دو خدا و معبود

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ، ج ۱۷ ، ص ۲۰۵

بگیرند از سوی خدا؟! عیسی می گوید: پاک و منزّه هستی تو ای خداوند! در خور و توان من نیست که بگویم چیزی را که برای من حقّ نیست. اگر من این چنین بود که گفته بودم، هر آینه حقّاً تو می دانستی!

تو از آنچه در اراده و ذهن من است خبر داری! ولی من از آنچه در علم تو و معلوم تو است خبر ندارم.

بدرستی که حقّاً تو به پنهان‌ها و رازها علم بسیار داری و بسیار داننده‌ای!

من نگفتم به آنها مگر چیزی را که تو مرا به آن امر کردی، که اینکه خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست، عبادت کنید! و تا وقتی که من در میان آنها بودم شاهد و گواه بر آنها بودم پس چون مرا به سوی خود بردی، تنها تو فقط رقیب و پاسدار بر آنان بودی. و تو بر هر چیز شهید و گواهی و حاضر و ناظری!

اگر آنان را عذاب کنی (حقّ توست) چون آنها بندگان تو هستند! اگر مورد غفران و آمرزش خود قرار دهی، پس حقّاً تو تنها عزیز و مستقلّ و حکیم می باشی!

خداوند می فرماید: این روز، روزی است که راستی و استواری راستان به آنها فایده می بخشد. از برای آنان باغهایست که در زیر درخت‌های انبوه و سر بهم آورده آن نهرهایی جاری است، که صادقان و استواران در آنها به طور جاویدان زیست می کنند. خداوند از آنها راضی است و آنها از خداوند راضی هستند؛ و اینست فوز و

سعادت بزرگ .»

در تفسیر «علی بن ابراهیم قمی» در ذیل این آیه

موقف سؤال مبارکه ، روایت کرده است ، از پدرش : ابراهیم ،

از پیغمبر و امامان از حسن بن محبوب از محمد بن نعمان از

ضریس از حضرت ابو جعفر محمد الباقر علیه السلام

در گفتار خداوند تعالی : هَذَا يَوْمٌ يُنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ که چون روز

قیامت بر پا گردد ، و مردم برای حساب محشور شوند ، آنها از هریک

از مراحل خوفناک روز قیامت عبور و مرور می نمایند ؛ و به عرصات

قیامت نمی رسند مگر آنکه متحمل مشقت و تعب شدیدی می شوند ؛

وبالآخره چون به عرصه ^۱ رسیدند در آنجا متوقف می شوند و خداوند

جبار که بر عرش خود است بر آنها اشراف می کند .

پس اول کسی که خوانده می شود - به ندائی که جمیع خلایق

آنها می شنوند - صدائی است به نام مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّبِيُّ الْقُرَشِيُّ

الْعَرَبِيُّ . آن حضرت پیش می آید تا این که در طرف راست عرش خدا

می ایستد .

و پس از آن دوست و صاحب شما را صدا می زنند ؛ پس علی

علیه السلام جلو می آید تا در جانب چپ رسول الله صلی الله علیه و آله می ایستد . و سپس

امت محمد را صدا می زنند ، پس آنها در طرف چپ علی

۱- زمین همواری را گویند که در آن بنائی نیست و عرصات جمع

عرصه است و در اینجا مراد آن زمین پهناور در موقف قیامت و حضور عندالله

برای سؤال و حساب است .

می ایستند .

و پس از آن یکایک از پیغمبران و امت هر یک را با ایشان صدا می زنند ، از اول پیامبران تا آخرشان ، آنها هر یک با امت هایشان در طرف چپ عرش خدا می ایستند .

پس از این ، اولین کسی را که برای سؤال می خوانند ، قَلَمُ است ؛ قلم پیش می آید ، و صورت آدمی در مقابل خدا می ایستد و خداوند با او خطاب می کند : آیا آنچه را که به تو الهام کردم ، و وحیی را که به تو امر کردم در لَوْحُ نوشتی ! ؟ .

قلم می گوید : آری ؛ ای پروردگار من ! تو حَقّاً می دانی که من در لوح نوشته ام آنچه را که به من امر کردی و الهام نمودی از وحی خودت !

خداوند می فرماید : کیست از برای تو که به این مطلب گواهی دهد ! ؟

قلم می گوید : ای پروردگار من ! مگر از پنهانی ها و مکنون سرّ تو غیر از خودت ، کسی از مخلوقات تو مطلع می شود ! ؟

خداوند تبارک و تعالی می گوید : در حجت و دلیل خود پیروزشدی و فائق آمدی .

و سپس لَوْحُ را می خوانند ؛ و لوح به صورت آدمی جلو می آید تا به جائی که با قلم می ایستد .

خداوند می فرماید : آنچه که از امر و الهام وحی من به قلم نمودم آیا در روی تو نگاشت ! ؟

لَوْحٌ مِّمِّيْ گويد : آرى ، اى پروردگار من ! و من نيز آن را به اسرافيل تبليغ کردم !

در اين حال اسرافيل را مى خوانند ؛ و او پيش مى آيد و بالوح و قلم به صورت بشر مى ايستد !

خداوند خطاب مى کند : آيا لوح آنچه را كه قلم ، از وحى من بر روى آن نگاهت ؛ به تو رسانيد ؟!

اسرافيل مى گويد ، آرى اى پروردگار من ! و من آن را به جبرائيل تبليغ کردم !

در اين حال جبرائيل را مى خوانند ؛ پس او جلو مى آيد ؛ تا به جائى كه با اسرافيل مى ايستد .

خداوند تبارك و تعالى مى گويد : آنچه به اسرافيل تبليغ شد آيا به تو تبليغ كرد ؟!

جبرائيل مى گويد : آرى اى پروردگار من ! من نيز آن وحى را به جميع پيغمبرانت رساندم ! و تمام آنچه كه از امر تو به من رسيد من به آنان تبليغ كردم ! و رسالت تو را به هر يك از پيامبرانت و رسولانت به يكايك آنها ادا نمودم ؛ و جملگى وحى تو را و حكمت تو را به آنان رساندم ! و آخرين كسى كه رسالت تو را ، و وحى تو را ، و حكمت تو را ، و علم تو را ، كتاب تو را ، و كلام تو را ، به او تبليغ كردم حبيب تو : مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَرَبِيُّ الْقُرَشِيُّ الْعَرَبِيُّ ُ .

حضرت باقر عليه السلام گفتند : پس از اين قضايا ، اولين كسى كه از

اولاد آدم براى پرسش و گفتگو خوانده مى شود مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

است .

و خداوند آنقدر او را به خود نزدیک می‌کند ، که در آن روز هیچ یک از مخلوقات خدا به آن نزدیکی به خدا نیستند .

خداوند می‌فرماید : ای محمد آیا جبرائیل آنچه را که من به سوی تو وحی کردم و به واسطه او به سوی تو فرستادم : از کتاب خودم ، و حکمت خودم و علم خودم ، به تو تبلیغ کرد ؟ و آیا اینها را به تو وحی نمود ؟!

رسول الله می‌گوید : آری ای پروردگار من ! جبرائیل به من وحی نمود تمام آنچه را که به او وحی نموده بودی ! و او را با آن چیز فرستادی : از کتابت و حکمتت و علمت ، و جملگی را به من وحی کرد !

خداوند به محمد می‌گوید : آیا تو به امت خود تبلیغ کردی آنچه را که جبرائیل از کتاب من و حکمت من و علم من به تو رسانید ؟!

رسول الله می‌گوید : آری ای پروردگار من ! من تبلیغ کردم به امت خودم آنچه را که به من وحی کردی : از کتابت و حکمتت و علمت و در راه تو مجاهده کردم !

خداوند به محمد می‌گوید : کیست که برای تو به این امر شهادت دهد ؟!

محمد می‌گوید : ای پروردگار من ؟ تو شاهد هستی برای من که جبرائیل تبلیغ رسالت خود را نمود و فرشتگان تو شاهدند ؛

و أبرار از اُمَّت من شاهدند! وَ كَفَى بِيكَ شَهِيداً .

در این حال ملائکه را می خوانند ، و آنان جملگی گواهی می دهند برای مُحَمَّد که او تبلیغ رسالت خود را نموده است .

و سپس اُمَّت محمد را می خوانند ، و از آنان پرسش می کنند که آیا محمد رسالت مرا و کتاب مرا و حکمت مرا و علم مرا ، به شما تبلیغ کرد ؟ و شما را به اینها دانا کرد؟!

اُمَّتِ مُحَمَّد همگی گواهی می دهند که محمد رسالت و حکمت و علم را تبلیغ کرد .

خداوند تبارک و تعالی به محمد می گوید : آیا تو بعد از خودت در میان امتت خلیفه ای معین نمودی ، که در میان آنها به حکمت من و علم من ، برپا شود ، و کتاب مرا برای آنان تفسیر کند ، و آنچه در آن اختلاف دارند بیان کند و روشن سازد ؛ که آن خلیفه و قائم به امر ، بعد از تو حجت من باشد و خلیفه من در روی زمین بوده باشد؟!

محمد می گوید : آری ، ای پروردگار من ! علی بن ابیطالب که برادر من و وزیر من و وصی من و بهترین اُمَّت من است ، من او را در میان اُمَّت به عنوان جانشین و خلیفه تعیین کردم ؛ و در حال حیات خود ، او را به عنوان شاخص و میزان نصب کردم ؛ و آنان را به طاعت و فرمانبرداری از او دعوت کردم ؛ و او را خلیفه بر اُمَّتم قرار دادم و او را امامی قرار دادم که اُمَّت من پس از من به او اقتدا کنند !

پس از این **علی بن ابیطالب** را می خوانند ؛ و سپس خداوند عز و جل می گوید : ای علی آیا محمد تو را وصی خود قرار داد؟!

و تو را در امت خود به عنوان خلیفه و جانشین معین کرد؟! او تو را میزان و شاخص و علم امت خود، در زمان حیات خودش قرار داد؟! و آیا تو بعد از او برای مقام خود پیا خاستی؟!

علی می گوید: آری، ای پروردگار من! محمد به من وصیت کرد، و مرا در امت خود قائم مقام نمود! و مرا به عنوان شاخص و علم در زمان حیات خود منصوب نمود! اما بعد از آنکه روح محمد را به سوی خود قبض کردی! امت او با من از در انکار در آمدند، و با من به حيله و مکر رفتار کردند؛ و مرا مورد قهر و غلبه خود قرار داده، استضعاف کردند! و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند؛ و مقدم داشتند در برابر من کسی را که تو مؤخر داشتی! و مؤخر داشتند کسی را که تو مقدم داشتی! و گفتار مرا نشنیدند، و امر مرا فرمان پذیر نشدند؛ پس من در راه تو و سبیل تقرب به سوی تو با آنان کارزار کردم تا به جایی که مرا کشتند!

خداوند به علی می گوید: آیا تو پس از خودت در امت محمد جانشین و حجّتی معین کردی؟! و خلیفه منصوب نمودی، تا بندگان مرا بسوی دین من و به راه من دعوت کند!؟

علی می گوید: آری ای پروردگار من! من حسن را در میان آنان به عنوان جانشین تعیین کردم؛ حسن که هم فرزند من بود و هم فرزند دختر پیغمبر تو!

در این وقت **حسن بن علی** را می خوانند؛ و از او سؤال می شود آنچه از علی بن ابیطالب سؤال شد.

و سپس هر امامی را یکایک (امام ، امام) با اهل عالمش می‌خوانند ؛ و آنان حجّت‌های خود را اقامه می‌کنند ؛ و خداوند ، عذر آنان را قبول می‌کند و حجّت آنها را نافذ قرار می‌دهد .

و پس از آن خداوند می‌فرماید : هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ .

ضُرَيْسٌ ، که راوی این حدیث است می‌گوید : روایت حضرت ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام در این جامتقطع شد .^(۱)

مجلسی رضوان الله علیه روایت می‌کند از دو

احتجاج خداوند با امت‌ها در موقف عرصات
 کتاب حسین بن سعید ، از ابوالحسن بن عبدالله
 از ابن ابی یعفور ، که او گفت : «من بر حضرت
 صادق علیه السلام وارد شدم و در نزد آن حضرت
 افرادی از اصحابش بودند ؛ در این حال ، حضرت

به من گفتند : ای پسر ابی یعفور آیا قرآن خوانده‌ای ؟!

عرض کردم : آری ، این قرائت را^(۲) .

حضرت گفتند : بلی ، من هم از این قرائت پرسیدم نه از

غیر آن !

عرض کردم : آری ، فدایت شوم ، این چه سؤالی است ؟!

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم از ص ۱۷۸ تا ص ۱۸۰

۲- یعنی قرائت عاصم که قرائت مشهور قرآن است و عاصم این قرائت را به یک واسطه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کند ؛ و این قرائت غیر از قرائت ابی بن کعب و ابن مسعود و سایر قرائت‌ها می‌باشد .

حضرت گفتند: چون حضرت موسی علیه السلام با قوم خود، گفتاری را در میان نهاد که آنها تحمل آن را نکردند؛ و در مصر بر علیه او به مبارزه برخاستند و با او مقاتله کردند؛ و او با آنها نیز مقاتله کرد و آنها را کشت. و چون حضرت عیسی علیه السلام با قوم خود به گفتاری دست زد آنان نیز تحمل آن را نمودند و بر علیه او در تکریت ^(۱) قیام کردند و با او قتال کردند؛ و او نیز با آنان قتال کرد و آنها را کشت.

و اینست مفاد گفتار خداوند عزّو جلّ:

فَأَمَّنْتَ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرْتَ طَائِفَةً فَأَيَّدْنَا
الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَاصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ^(۲) (آیه ۱۴)

(از سوره ۶۱: صف)

و چون اولین قائمی که از ما، اهل بیت قیام کند، شما را بر گفتاری حدیث می‌کند، که تحمل آن را نمی‌آورید، و شما بر علیه او در زمین رمل دسکرة ^(۳) قیام می‌کنید! پس با او کارزار می‌کنید و او نیز

۱- در «معجم البلدات» گوید: تکریت بفتح تاء شهری است مشهور بین بغداد و موصل و به بغداد نزدیک است تا موصل و فاصله آن تا بغداد سی فرسخ است.

۲- پس ایمان آوردند گروهی از بنی اسرائیل، و کافر شدند گروه دیگر، پس ما تأیید کردیم کسانی را که ایمان آورده بودند بر علیه دشمنان؛ پس آنها بر دشمن فائق آمدند.

۳- دسکرة در لغت به معنای زمین مسطح است ولی در «معجم البلدات» گوید نام قریه بزرگی است در نواحی نهر ملک در غرب بغداد، و نیز ←

باشماکار زار می‌کند ، و او شما را می‌کشد ، و این واقعه آخرین واقعه‌ایست که به وقوع می‌پیوندد .

پس از این - ای پسر اَبی یعفور - خداوند اولین و آخرین را گرد می‌آورد .

و سپس مُحَمَّد ﷺ را در میان اهل زمانش می‌آورند و به او گفته می‌شود : ای مُحَمَّد ، آیا رسالت مرا به مردم رساندی؟! و آیا به آنچه که به تو امر کردم که با آن با قوم خودت در گفتار ، اقامه حجت کنی ، احتجاج نمودی؟!

مُحَمَّد ﷺ می‌گوید : آری ، ای پروردگار من !

پس از این ، از قوم او سؤال می‌شود که : آیا برای شما تبلیغ کرد ؛ و حجت را برای شما اقامه نمود؟!

پس از این سؤال ، گروهی می‌گویند : نه !

و پس از این از مُحَمَّد ﷺ پرسش می‌شود ، و او می‌گوید :

آری ای پروردگار من و سه بار رسول خدا می‌گوید : خداوند تبارک و تعالی می‌داند که او تبلیغ رسالت او را نموده است .

خداوند گفتار محمد را تصدیق می‌کند ، و گفتار قوم را تکذیب می‌نماید ؛ و سپس قوم را به سوی آتش جهنم سوق می‌دهند .

و پس از این واقعه **علی** را در میان اهل زمانش می‌آورند ، و به او گفته می‌شود ، آنچه به محمد گفته شد ؛ و قوم علی او را

← قریه‌ایست در راه خراسان نزدیک شهر ابان ، و نیز قریه‌ایست در مقابل جبل و نیز قریه‌ایست در خوزستان .

تکذیب می‌کنند، و خداوند او را تصدیق، و قومش را تکذیب می‌نماید و سه بار این مطلب را تکرار می‌کند.

و سپس حَسَن، و پس از آن حُسَین، و سپس عَلیّ بن الحُسَین - و اصحاب علی بن حسین از همه کمتر است، چون منحصر است به ابو خالد کابلی، و یحیی بن امّ طویل، و سعید بن مُسَیب، و عامر بن واثله، و جابر بن عبدالله انصاری؛ و این‌ها گواهانی هستند بر آنچه علی بن الحسین به آنها احتجاج می‌کند -.

و پس از آن، پدر مرا یعنی مُحَمَّد بن علی را می‌آورند؛ و به همین منوال سؤال و جواب است.

و سپس مرا و شما را می‌آورند، من مورد سؤال قرار می‌گیرم و شما نیز مورد سؤال قرار می‌گیرید.

بنابر این ای پسر ابی یغفور ببینید چه خواهید کرد؟! خداوند عزّوّ جلّ. یگانه آمریست به طاعت خود، و طاعت رسول خود، و طاعت اولی الامر؛ اولی کسانی هستند که اوصیاء رسول خدا هستند.

ای ابن ابی یغفور! پس مائیم حجّت‌های خدا در میان بندگان او و گواهان او بر خلق، و امینانِ دربار او در روی زمینش، و خزانه‌داران او بر علمش، و داعیان به سوی راهش؛ و عمل‌کنندگان به این امور؛ پس کسی که ما را اطاعت کند، خداوند را اطاعت کرده است؛ و کسی که ما را عصیان کند، خدا را عصیان نموده است.»^(۱)

۱- «بحار الانوار ج ۷ ص ۲۸۴ و ص ۲۸۵

باری این نمونه و مختصری بود از روایاتی که دلالت دارد بر اینکه سؤال در روز قیامت برای جمیع بندگان است .

دوم: روایاتی است که دلالت دارند بر اینکه مؤمنین

مقربین و مخلصین خالص که آنها را مقربین گویند ، بدون حساب

سؤال ندارند و سؤال داخل بهشت می شوند ، و مشرکینی که

در شقاوت و جحود و انکار ، در نهایت بُعد قرار

دارند ، بدون حساب و سؤال داخل جهنم می روند .

همان طور که سابقاً ذکر شد کسانی هستند که رشته امور آنها از

دست شان خارج شده و به دست پروردگار سپرده شده است . آنان ولیّ

و صاحب اختیاری جز خدا ندارند ، چون از اراده و اختیار نفسانی

بیرون آمده اند . و بنابراین چون اعمال آنها استناد به خودشان ندارد ،

سؤال و حساب نیز برای آنان نیست .

آنان مقربین و مخلصین (به فتح لام) هستند که در مقام فناء فی الله

اقامت گزیده اند .

خدا می فرماید : **فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ - إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ**

(آیه ۱۲۷ و ۱۲۸ ، از سوره ۳۷ : صافات)

«پس حقاً ایشان حاضر شدگانند در قیامت و عرصات حساب و

سؤال مگر بندگان مخلصین ما»

و از طرف دیگر ، کسانی که در کفر و شرک و انکار و استکبار

منغمر شده اند و آن لطیفه الهیه را در دلشان به کلی خمود و خراب

و فاسد و تباه کرده اند ؛ آنان ولیّی ندارند جز طاغوت ، و خداوند

ولی آنها نیست .

وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (آیه ۱۱ سوره ۴۷: محمد)

اعمال چنین مردمی ، حَبَط می شود و در روز قیامت میزانی برای آنها نصب نمی گردد ، و کتابی ندارند ، و حسابی ندارند .
و ما درمبحث نامه اعمال ، و میزان اعمال بِحَوْلِ اللَّهِ و قُوَّتِهِ درباره ایشان و خصوصیاتشان مفصلاً بحث کردیم (در مجلس ۴۲ در جلد هفتم ، و در مجلس ۵۴ در جلد هشتم) .

شیخ طوسی در «امالی» از شیخ مفید ، از ابو غالب احمد بن محمد زراری ، از عمویش : علی بن سلیمان از طیالسی ، از علاء ، از محمد روایت می کند که :

قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ السَّادِقَ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ :

فَأَوْلَيْكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا

رَحِيمًا . (آیه ۷۰ از سوره ۲۵ : فرقان)

«پس خداوند گناهان ایشان را تبدیل به حَسَنَات می کند و

خداوند غفور و رحیم است»

فَقَالَ السَّادِقُ : يُؤْتَى بِالْمُؤْمِنِ الْمُذْنَبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى

يُقَامَ بِمَوْقِفِ الْحِسَابِ فَيَكُونُ اللَّهُ تَعَالَى هُوَ الَّذِي يَتَوَلَّى

حِسَابَهُ ، لَا يُطْلَعُ عَلَى حِسَابِهِ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ ، فَيَعْرِفُهُ

ذُنُوبَهُ ، حَتَّى إِذَا أَقْرَبَ بِسَيِّئَاتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِلْكَتَبَةِ

بَدِّلْ لَهَا حَسَنَاتٍ ! وَ أَظْهَرُهَا لِلنَّاسِ .

فَيَقُولُ النَّاسُ حَيْثَنِيذٍ : مَا كَانَ لِهَذَا الْعَبْدِ سَيِّئَةٌ وَاحِدَةٌ ،

ثُمَّ يَا أَمْرُ اللَّهِ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ؛ فَهَذَا تَأْوِيلُ الْآيَةِ، وَهِيَ
فِي الْمُدْنِيِّينَ مِنْ شِيعَتِنَا خَاصَّةً. (۱)

می گوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره تفسیر این آیه که خداوند سیئات بندگان رحمن را تبدیل به حسنات می کند، پرسش کردم.

حضرت گفتند: مؤمن گنهکار را در روز قیامت به موقف حساب می آورند؛ و خداوند فقط به تنهایی متکفل رسیدگی و حساب او می گردد، و بر حساب او هیچ یک از مردم اطلاع حاصل نمی کنند. و خداوند گناهان او را به او نشان می دهد، و چون او اعتراف و اقرار به گناهان می کند؛ خداوند عزوجل به فرشتگان مأمور به نوشتن نامه اعمال می گوید: تمام این گناهان را به نیکوئی ها مبدل سازید، و آن نیکوئی ها را برای مردم ظاهر کنید!

باری وقتی که درباره مؤمن مذنب مطلب از این قرار است، درباره مقربین و مخلصین که تمام وجود خود را به خدا داده اند و یکسره کردارشان، و افکارشان، و وجودشان، فی الله و لله شده است چگونه خواهد بود؟

در «امالی» صدوق، در خبر سعید بن مسیب

ضمن روای طویلی از حضرت سجاد علیه السلام روایت

می کند:

قَالَ: ثُمَّ رَجَعَ الْقَوْلُ مِنَ اللَّهِ فِي الْكِتَابِ عَلَى أَهْلِ

مشرکین بدون

حساب وارد

دوزخ می شوند

۱- «امالی طوسی، طبع سنگی ص ۴۴ و ۴۵»

الْمَعَاصِي وَالذُّنُوبِ .

فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ : وَلَعِنُ مَسْتَهْمُ نَفْحَهُ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولَنَّ
يَا وَيَلْنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (آیه ۴۶ ؛ از سوره ۲۱ : انبیاء)
فَإِنْ قُلْتُمْ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِنَّمَا عَنَى بِهَذَا
أَهْلَ الشِّرْكِ ؛ فَكَيْفَ ذَلِكَ ، وَهُوَ يَقُولُ : وَنَضَعَ الْمَوَازِينَ
الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تَظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ
حَبَّةٍ مِنْ خُرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ ؟
(آیه ۴۷ ؛ از سوره ۲۱ : انبیاء)

اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ أَهْلَ الشِّرْكِ لَا تَنْصَبُ لَهُمُ الْمَوَازِينَ وَلَا
تُنْشَرُ لَهُمُ الدَّوَابِينُ وَإِنَّمَا تُنْشَرُ الدَّوَابِينُ لِأَهْلِ
الْإِسْلَامِ ^(۱) .

حضرت علی بن الحسین علیه السلام گفتند : گفتار خداوند در قرآن
کریم ، پس از این ، درباره اهل معاصی و گناهان برمی گردد .
پس خداوند فرموده است : و حَقًّا هَرِ آيِنَه اِگَرِ يَكِ دَمِي بَه قَدْرِ يَكِ
نَفْسِي اَز عَذَابِ پَروردگار تو ، به ایشان مسّ کند ، هر آینه می گویند :
ای وای بر ما ، ما حَقًّا از ستمکاران بوده ایم .
بنابراین ، أَيُّهَا النَّاسُ ! اِگَرِ شَمَا بَگُوئِيْد : خداوند از این آیه ،
مرادش اهل شرک بوده است ؛ چگونه این ، گفتار استواری است ؟ در
حالی که خداوند می فرماید : ما در روز قیامت میزان های قسط و عدل
را نصب می کنیم ؛ و اِگَرِ اَن چيز ، به اندازه وزن و سنگینی یک ذره

۱- «بحار الانوار ج ۷ ، ص ۲۵۸ و ۲۵۹»

باشد، ما آن را می‌آوریم؛ و حسابگر با کفایتی هستیم!
ای بندگان خدا، بدانید که برای اهل شرک میزانی نصب
نمی‌گردد؛ و نامه عملی باز نمی‌شود و فقط نامه اعمال برای اهل و ملت
اسلام باز می‌شود.

و نیز در «عیون» با اسناد سه گانه خود از حضرت رضا از پدران

روایت کرده است که: قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّ اللَّهَ
عَزَّوَجَلَّ يُحَاسِبُ كُلَّ خَلْقٍ إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ
فَإِنَّهُ لَا يُحَاسَبُ وَيَوْمَئِذٍ إِلَى النَّارِ. (۱)

رسول الله ﷺ گفته‌اند: خداوند عزّ و جلّ، تمام مخلوقات رادر
روز قیامت محاسبه می‌کند، مگر کسی را که شرک به خداوند عزّ و جلّ
آورده باشد بنابراین او مورد محاسبه واقع نمی‌شود و به او امر می‌شود
که به سوی آتش برود.

باری بحثی را که در اینجا راجع به مقربان و

مخلصان آوردیم؛ و در سابق نیز بیان شد که اینان

سؤال و حساب و میزان و نامه عمل ندارند؛ منافاتی

ندارد با آنچه در این مجلس ذکر کردیم که:

حساب و سؤال برای جمیع بندگان است؛ حتی انبیاء گرام و

پیغمبر عظیم الشان، و ائمه هدی علیهم الصلوة والسلام؛ زیرا مخلصین

و مقربین که در حال فنا هستند از حضور در قیامت و سؤال و جواب

خارجند؛ و اما آنان که بعد از فنا فی الله با مقام بقاء به الله فائز آمده؛ و

چون انبیاء و امامان، زمام امور تربیت و رشد خلق را تکویناً و تشریحاً به دست دارند، دارای مقام جامعیت هستند؛ و حظّ هر عالمی را به نحو اکمل می‌برند، و شأن هر عالمی را بطور کامل حفظ می‌کنند، و از آثار و خواصّ هر نشئه‌ای متأثر می‌گردند. و بنابر این حساب و سؤال از آنان نیز خواهد شد؛ ولی بین حساب آنان و بین حساب سایر افراد، فرق بسیار است. حساب کسانی که به مقام فناء فی اللّٰه نرسیده‌اند. مؤاخذه و توبیخ و تفریع و تبکیت؛ و حداقل: ملامت و به واسطه شائبه دویّت که در آنان است مورد بازخواست در برابر قرار گرفتن تکلیف است؛ ولی حساب اولیاء و انبیاء و مقربان و مخلصان که به مقام بقاء بعد از فناء رسیده‌اند، از باب ردّ و بدل، و گفتگوی حیب و محبوب، و کشف اسرار درون حرم، بین مَحْرَم و صاحب حَرَم است.

و این حقیقت به خوبی از دقت در اخبار وارده در سؤال از رسول اللّٰه و ائمه هدی و انبیای عظام، روشن می‌شود.

و روایات وارده به مضامین مختلف از قبیل: لِي مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ

لَا يَسْعَاهَا مَلَكٌ مُّقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ^(۱) این حقیقت را مکشوف می‌سازد.

و در لسان عرفاء باللّٰه و اهل یقین در سفر چهارم که سَفَرِ فِي

الْحَقِّ است^(۲) صورت می‌گیرد و در غَزَلِيَّات، به تعبیر مُسَامِرَاتِ

۱- برای من با خداوند متعال، حالاتی است که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسل، تحمل و گنجایش آن حالات را ندارد «مفاتیح الاعجاز» ص ۸۷

۲- سفر در میان مخلوقات با معیت خداوند.

لَیْلِهِ وَ نَحْوَهُ اَنْ بِيَان مِی شُود .

وَحَاطَبِنِي مَنِّي بِكَشْفِ سَرَائِرِي
فَقَالَ : اَتَدْرِي مَنْ اَنَا قَلْتُ مُنِّي ۱
فَصِرْتُ فَنَاءً فِي بَقَاءِ مُؤَبَّدٍ
لِذَاتِ بَدِيْمُوْمَةٍ سَرٍّ مَدْبِيَّةٍ ۲
فَاَعْدُوْ وَاَمْرِي بَيْنَ اَمْرَيْنِ وَاَقْفُ
عُلُوْمِي تَمَحُّوْنِي وَ وَهْمِي مُثْبِتِي ۳
وَمَا شَهِدْتُ عَيْنِي سِوَى عَيْنِ ذَاتِهَا
وَ اِنَّ سِوَاهَا لَا يَلْمُ بِفِكْرَتِي ۴
نَعَمْ نَشَاتِي فِي الْحُبِّ مِنْ قَبْلِ اَدَمِ
وَسِرِّي فِي الْاَكْوَانِ مِنْ قَبْلِ نَشَاتِي (۱) ۵

۱- «خداوند محبوب با من ازدرون من به کشف سرائروپنهانی های

من به مخاطبه و گفتگو پرداخت ؛ و گفت : آیا می دانی که من کیستم !؟

گفتم : آری ؛ تو آخرین آرزو و مقصود من هستی !»

۲- «پس من فانی شدم در بقاء حضرت او جل و عز : بقائی که

پیوسته بود ؛ و همیشگی و مستمر و سرمدی بود.»

۳- «پس حال من چنین شد که : صبح کردم در حالی که من بین

دو امر ایستاده و واقف بودم ؛ علوم و دانش های من ، مرا به عالم محو

می برد ، و قوای و اهمه من مرا مستقر و ثابت می کرد که هیچ چیز جز

خدا نیست ؛ و همه اشیا سایه اویند .»

۴- «وچشم بصیرت من ، چیزی غیرازذات او را مشاهده نمی کرد

و حقا که چیزی جز حضرت اوتبارک و تعالی ، دراندیشه من ، ودرکانون

فکر من ، خطور نمی کرد.»

۵- «آری ، ابتدای نشو و نمای من درعالم محبت ، قبل از خلقت

۱- «طبقات الاخيار شعرانی ، ص ۱۸۲ ، از عارف مشهور : شیخ ابراهیم

عالم آدم بوده است؛ و سرّ من و خمیر من در تطوّر آکوان، قبل از پیدایش من در عالم طبع و اکوان، بوده است».

و راجع به این مطالب، و کیفیت توحید حضرت احدیّت تبارک و تقدّس و کیفیت عالم خلقت، مرحوم صدرالمتألّهین در «اسفار»، در کیفیت علم خداوند به ماسوای خود، و در فصل دیگری در علم خداوند که سابق بر اشیاء است، در زمینه بسّیطُ الْحَقِيقَةِ كُلِّ الْأَشْيَاءِ مطالبی بس نفیس و ارزنده آورده است. که با این مطالب، کیفیت سؤال و جواب و تکلم خداوند تبارک و تعالی، با محبّان و مقربان و انبیای عظام خوب روشن می‌شود، ولی مطالب از حوصله این کتاب خارج است.

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست

حلّ این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد^(۱)

ولی آنچه این حقیقت را واضح می‌سازد گفتار رسول خدا ﷺ

است: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ^(۲)

«ما جماعت پیامبران، چنین مأموریم که با مردم به اندازه

عقل هایشان سخن بگوئیم».

۱ - حافظ شیرازی

۲ - این روایت را بدین مضمون در «تحف العقول» ص ۳۶؛ و در «بحار الانوار» طبع کمپانی؛ جلد ۱۷: (روضه) ص ۴۱ از «تحف العقول» آورده است. و در «محاسن برقیّت» ج ۱ ص ۱۹۵ با اسناد خود از سلیمان بن جعفر بن ابراهیم جعفری؛ مرفوعاً روایت کرده است که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

در اینجا یعنی در بحث عمومیت سؤال و حساب

موارد حبط یک مسئله باقی می ماند: و آن اینست که آیا بین

عمل و تکفیر اعمال، حَبْط و تَكْفِير واقع می شود یا نه؟

حَبْط یعنی از بین بردن و نابود کردن عمل بد

آثار اعمال خیر را؛ و تَكْفِير یعنی پوشاندن عمل خیر آثار عمل بد

را؛ و بطور کلی مرجع این بحث به این است که آیا هر روز که انسان

عمل خوبی و عمل بدی به جای می آورد؛ آیا هر کدام بر روی

یکدیگر اثری دارند؟ و هر کدام قوی تر باشند، دیگری را از بین می برد،

و اگر هر دو در قوت مساوی باشند، اثر خیر و شرّ در نتیجه برخورد

دو عمل با یکدیگر از بین می رود و چیزی باقی نمی ماند؟

و یا اینکه: اعمال خیر و اعمال بد؛ هر کدام به جای خود ثابت

و محفوظ است و هیچکدام اثر دیگری را ضایع و تباه نمی کند؟ و در

روز قیامت تمام اعمال خیر و تمام اعمال شری که انسان انجام داده است

برای او مشهود، و عقاب و ثواب برای هر یک از آنان در نظر گرفته شده

است؟

←

و آله؛ إنا معاشر الأنبياء نكلم الناس على قدر عقولهم: و در «اصول کافی» ج ۱ ص ۲۳ از

جماعت خود، روایت کرده است از احمد بن محمد بن عیسی؛ از حسن بن

علی بن فضال، از بعض اصحاب ما، از حضرت صادق علیه السلام که قال ما کلم

رسول الله صلى الله عليه وآله أعباد بكنه عقله قط، وقال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله

إنا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم، و نیز همین روایت را در

«روضه کافی» ص ۲۶۸ آورده است.

بعضی گفته‌اند هر یک از آنها بجای خود محفوظ و به هیچ وجه اعمال بر روی یکدیگر، فعل و انفعال و تأثیر و تأثری نمی‌تواند داشته باشد.

و بعضی درست در مقابل این عقیده برآند که: تمام اعمال بر روی یکدیگر اثر دارند؛ و پیوسته تأثیر و تأثر صورت می‌گیرد و حَبْط و تکفیر به عمل می‌آید؛ و در نهایت کار اگر آثار اعمال مثبت باقی ماند، انسان بهشتی است؛ و اگر آثار اعمال منفی باقی ماند، انسان جهنمی است. ولی حَقّ این است که بگوئیم: حَبْط فقط در بعضی از موارد است؛ و در بقیه جاها به طور اطلاق، حبط و تکفیر تَحَقُّق نمی‌پذیرند.

برای توضیح این واقعیت می‌گوئیم: اولاً اصل قاعده اولیه اولی، اقتضای عدم حبط و تکفیر را دارد؛ چون اقتضای عدم حبط انسان اعمالی انجام داده است و هر یک از و تکفیر را دارد آنها ثبوت و تحقیقی داشته است و در عالم تکوین اثری بوده و بر روی نفس انسانی تأثیری داشته است؛ و قاعده اولی، اقتضای بقاء و ثبوت آن را دارد؛ و بدون دلیل و علتی نمی‌تواند عملی عمل دیگر را حبط کند و یا آن را در زیر محاسن خود مخفی نماید.

و ثانیاً آیات کریم و روایات وارده از معصومین سلام الله علیهم اجمعین نیز واقعیت را می‌رساند. آیه:

قاعده اولیه اقتضای عدم حبط و تکفیر را دارد معادشناسی ج ۸/

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ

ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (آیه ۷ و ۸ از سوره ۹۹ : زلزال)

«پس هر کس به اندازه سنگینی یک ذره کار خیری بجا آورد آن را می بیند ؛ هر کس به قدر سنگینی یک ذره عمل بد بجا آورد ، آنرا می بیند» . و آیه :

وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ

(آیه ۴۷ از سوره ۲۱ : انبیاء)

«و اگر آن چیز به اندازه وزن یک دانه خردل باشد ، ما آن را می آوریم ، و حساب کننده بالیافتی هستیم» .

و آیه : يَوْمَ تَجْدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا

وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا

(آیه ۳۰ از سوره ۳ : آل عمران)

«روزی می رسد که هر صاحب نفس انسانی ، آنچه را که از از اعمال خیر بجا آورده است ، حاضر می بیند و آنچه را که اعمال زشت انجام داده است ، دوست دارد که بین آنها و بین افاضله دوری بوده باشد» .
و آیات دیگری که وارد است ، صراحت در عدم حبط و تکفیر دارد ، و روایات نیز چنین است ، و ما در بحث نامه اعمال و میزان اعمال ، در این باره بحث کافی نموده ایم ؛ و یکایک از روایات صریحه را ذکر نموده ایم .

ولیکن در بعضی موارد ، درباره احباط عمل بخصوص تصریح

شده است ؛ و البته در این موارد به قاعده تخصیص باید از آن قاعده کلیه رفع ید کنیم : آن موارد در قرآن کریم بیان شده است :

اول : شرک به خداوند متعال است . دوم : کفر است . سوم : ارتداد است . چهارم : تکذیب آیات خدا و لقاءالله است . پنجم : اسائه ادب به پیغمبر اکرم و به ائمه طاهرين و مقام ولایت است .

و ما در مجلس ۴۳ از جلد هفتم معاد شناسی بحث کافی در این مورد نموده ایم و در اینجا به بیش از این مقدار تجاوز نمی‌نمائیم .

در روایات نیز فی الجمله بعضی از اعمال زشت را موجب حَبْط دانسته است : از جمله عقوق والدین است ، و از جمله حَسَد است ، و از جمله عدم اطاعت و پیروی از حاکم شرع اسلام است ، و از جمله ستم و ظلم به بی‌پناه است .

ولیکن مسلماً این اعمال موجب حَبْطِ کُلِّی اعمال ، و موجب کفر و ارتداد نمی‌شود ؛ و اگر حبطی هم صورت گیرد فی الجمله خواهد بود ؛ و برای تحقیق در این موضوع باید درجات مختلف احباط را نسبت به درجات مختلف این اعمال زشت نیز از خاطر نبرد ؛ و نسیبت را در تمام آنها لحاظ کرد .

و همچنین درباره تکفیر در بسیاری از آیات داریم : توبه موجب غفران و کفاره گناهان است ؛ چون غفران و تکفیر بمعنای تغطیه است یعنی پوشانیدن چیزی را با غطاء و روپوش ؛ و البته توبه حکم ستار و پرده‌ایست که گناهان را در زیر خود مخفی می‌کند .

بطور کلی دربارهٔ مختلفی شدن اعمال سَئِئَه ،
مراتب مختلف و یا از بین رفتن آنها ، ویا تبدیل به اعمال حسنه
تغییر و تبدیل شدن ، و دربارهٔ تکثیر اعمال خیر ، در قرآن کریم
اعمال به اراده مطالبی است .

خداوند متعال اول : مختلفی شدن گناه به واسطهٔ روپوشی که
 خداوند بر روی آن در عالم معنی و حقیقت

می کشد ؛ و این در چند مورد منصوص است : یکی در مورد توبه :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَى

رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ (آیه ۸ از سورهٔ ۶۶ : تحریم)

«ای کسانی که ایمان آورده اید . توبه کنید بسوی خداوند ، توبهٔ
 خالص و جدی . امید است که پروردگار شما از گناهان شما درگذرد» .

و دیگری دربارهٔ اجتناب از معاصی کبیره است ، که در این صورت
 خداوند از معاصی صغیره درمی گذرد ؛ اگر چه از آنها توبه بعمل نیامده
 باشد ، یعنی نفس اجتناب از کبائر ، خود به خود موجب غفران و کفاره
 از صغائر است .

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

(آیه ۳۱ از سورهٔ ۴ : نساء)

«اگر شما از کارهای بزرگی که از آنها نهی شده اید ، اجتناب
 ورزید ما از سیئات و بدیهای شما که کوچک است ، می گذریم و نادیده
 می گیریم» .

و دیگری ایمان به خدا و عمل صالح است ، که خودبخود موجب
 غفران بدی های گذشته می شود .

وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحاً يُكْفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ

(آیه ۹ از سوره ۶۴ : تغابن)

«و کسی که ایمان به خدا آورد و عمل نیکو انجام دهد ، خداوند تمام بدی‌های او را می‌پوشاند» .

و دیگری تقوی است و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ

يُعْظِمُ لَهُ أَجْراً (آیه ۵ از سوره ۶۵ : طلاق)

«و کسی که تقوای خدا را پیشه سازد ، خداوند بدی‌های او را می‌پوشاند و پاداش او را بزرگ قرار می‌دهد» .

و بطور کلی هر کردار خوبی که انسان برای خدا انجام دهد خداوند اگر بخواهد گناهان انسان را می‌آمرزد .

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونِ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ

(آیه ۴۸ از سوره ۴ : نساء ، و نیز آیه ۱۱۶ از همین سوره)

«حَقّاً خداوند شرک به خود را نمی‌آمرزد ، و غیر شرک را

هر چه باشد برای کسانی که بخواهد می‌آمرزد» .

دوم : آنکه اعمال صالحه موجب از بین رفتن و نابود شدن اعمال

سئیه می‌گردد ؛ یعنی سئیه موجود را خداوند معدوم می‌کند .

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبُنَ السَّيِّئَاتِ (آیه ۱۱۴ از سوره ۱۱ : هود)

و نیز در نابود گردانیدن خداوند ثواب و حسنه موجود را ،

آیات وارده در موارد حَبَطَ وَمَا شَابَهَا مِنْ عَمَلٍ رِجْسٍ را می‌رساند .

وَقَدْ مَنَّآ إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُوراً

(آیه ۲۵ از سوره ۲۵ : فرقان)

«نسبت به کسانی که امید لقاء ما را ندارند و استکبار می‌ورزند (ما چنین قصد و اراده داریم، که تمام اعمالی را که بجای آورده‌اند، چون گرد و غبار پراکنده نابود و خراب سازیم».

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ

(آیه ۱۰ از سوره ۴۷ محمد)

«این بعلت آن است که کافران ناپسند دارند آنچه را که خداوند فرو فرستاده است از آیات خود، پس بنابراین خداوند، اعمال آنها را حَبَط و نیست می‌نماید».

و از همین قبیل است تعبیر به ضلال کردن، چون ضلال به معنای گم شدن است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (آیه ۹، از سوره

۴۷: محمد)

«و کسانی که کافر شده‌اند، پس مرگ و هلاکت باد بر ایشان، و خداوند اعمال آنان را نابود و گم می‌سازد».

سوم: آنکه اعمال نیکو موجب تبدیل سیئات گذشته به حسنات می‌شود؛ یعنی تمام بدی‌ها و گناهان تبدیل به خوبی‌ها و طاعت‌ها می‌گردد.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ

سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (آیه ۷۰؛ از

سوره ۲۵: فرقان)

«مگر کسانی که از آن قبائح و زشتی‌ها برگردند و ایمان بیاورند و اعمال صالحه انجام دهند، خداوند سیئات آنان را مبدل به حسنات

می کند».

چهارم : آنکه خداوند عمل قلیل را تکثیر می کند :

اُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا (آیه ۵۴ ؛ از

سوره ۲۸ : قصص)

«اجر و پاداش ایشان در اثر صبر و تحملی که نموده اند ، دو چندان

داده می شود».

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا (آیه ۱۶۱ ، از سوره ۶ : انعام)

«هر کس کار نیکی بیاورد ، پس برای او ، ده چندان آن عمل

خواهد بود» .

پنجم : آنکه خداوند عمل معدوم را موجود می کند :

الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ

وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهينٌ

(آیه ۲۱ از سوره ۵۲ : طور)

«آن کسانی که ایمان آورده اند و ذریه و فرزندان آنها در ایمان

از آنها پیروی نموده اند ، ما آن ذریه و فرزندان را به پدرانشان می رسانیم

و ملحق می سازیم ؛ بدون آنکه از پدران آنها چیزی کم و کاست کنیم ؛

و هر کس مرهون اعمال مکتسبه خود اوست».

در اینجا ملاحظه می شود که ذریه ای که فقط پیروی کنند از

پدرانشان ، در عمل و پاداش ملحق به آنها می شوند ؛ بدون آنکه

خداوند عمل پدران را تقسیم کند نیمی برای آنها و نیمی برای ذریه

بگذارد . بلکه بدون کاهش از عمل پدران ، بواسطه پیروی فرزندان

از پدران ، و لحوق به ایشان ، تمام اعمال حسنه و خیراتی که برای پدران است ، برای ذریه هم خواهد بود .

و اینست معنای **لُحُوقِ وَالْحَاقِ** و آیه عجبی است این آیه و بسیار موجب مسرّت و فرّح برای ما مؤمنین که در عمل کوتاهیم ولی بواسطه پیروی از آباء گرام و اجداد عظام ، خداوند از روی لطف و محبّت ، ما را ملحق کند ؛ و در خیرات و میرّات و مجاهدات و سایر حسّنات ، موبه مو و وَجَبَ به وَجَبَ ، ما را سهیم و شریک گرداند ؛ بدون آنکه از عمل آنها بقدر ذره‌ای کم کند و **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ** ^(۱) شکر و سپاس ، اختصاص به آن کسی دارد که ما را بدین مقام مشرّف و هدایت کرد و اگر هدایت او نبود ما چنین نبودیم که بتوانیم به چنین جائی و درجه‌ای هدایت شویم !

و انشاءالله در زمینه **لُحُوقِ وَالْحَاقِ** ، در مبحث بهشت و دوزخ که در پیش داریم بحث کافی خواهیم نمود ^(۲)

سوّم روایاتیست که دلالت دارد بر اینکه انسان

معنای نعیم و تفسیر در مورد نعیم مورد بازپرسی قرار می‌گیرد ؛ و این آیه **لَسْتُمْ لِنُؤْمِنِ** روایات جملگی در تفسیر آیه کریمه سوره تکاثر **يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** آمده است :

۱- اقتباس از آیه ۴۳ ، از سوره ۷ أعراف .

۲- راجع به کیفیت تبدیل و تغییر و اقسام آن ، حضرت استاد علامه

طباطبائی مد ظله العالی ، در «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱ ص ۱۹۲ و ج ۲ ص ۱۸۰ و ۱۸۱ ، مطالب نفیسی را بیان فرموده‌اند .

ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (آیه ۸ از سوره ۱۰۲: تکاثر)

مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر این آیه فرموده است :

مُقَاتِل گفته است : مخاطب به این خطاب ، کفار مگه هستند

که در دنیا در خیر و نعمت بودند ، و در قیامت از شکرانه آن خیر و نعمت سؤال می شوند ؛ چون آنان شکر و سپاس رب نعیم را که خداوند منان است بجای نیاوردند و غیر او را پرستیدند و به خداوند شرک آوردند ؛ آنان برای ترک شکر معذب می گردند .

حَسَن هم به همین معنی تفسیر کرده است : چون گفته است : از نعیم

بازپرسی نمی شوند مگر اهل آتش .

اکثر مفسرین گفته اند : معنایش اینست که : ای جماعت مکلفین

شما درباره نعیم بازخواست می شوید !

قَتَادَةَ گفته است : خداوند به هر صاحب نعمتی از نعمتی که به او

داده است سؤال می کند .

از **سَعِيد بن جُبَيْر** وارد است که : مراد نعیم در مأكول و مشروب

و سایر لذائذ است .

و از **عِكْرِمَةَ** وارد است که : مراد از نعیم ، صحت و فراغت است .

و از **ابن مسعود** وارد است که : مراد از نعیم ، امنیت و صحت است .

و نیز این معنی از **مُجَاهِد** وارد شده است ؛ و ایضاً این تفسیر از حضرت

باقر و حضرت صادق علیهم السلام آمده است .

و نیز گفته است که مراد از نعیم ، تمام نعمت هائست که

خداوند به انسان عنایت کرده است مگر بعضی از نعمتهائی که در حدیث تخصیص خورده است ؛ و آن حدیث قول رسول الله ﷺ است.
ثَلَاثَةٌ لَا يُسْأَلُ عَنْهَا الْعَبْدُ، خِرْقَةٌ يُوَارِي بِهَا عَوْرَتَهُ
أَوْ كِسْرَةٌ يَسُدُّ بِهَا جُوعَتَهُ، أَوْ بَيْتٌ يَكْنُهُ مِنَ الْحَرِّ وَالسَّبْرِ.

«سه چیز است که بنده ، در روز قیامت از آنها مؤاخذه و بازپرسی نمی‌گردد : پارچه‌ای که با آن عورت خود را بپوشاند ، پاره نانی که با آن گرسنگی خود را رفع کند ، اطاقی که او را از گرما و سرما مصون بدارد» .

و در روایت است که بعضی از صحابه ، حضرت رسول الله ﷺ را با جمعی از اصحابش ضیافت کرد ؛ و برای آنان خرما و آب سرد مهیّا ساخته بود ؛ چون از آن خوردند ، و خارج شدند رسول خدا گفتند : این از آن نعیمی است که از آن پرسش خواهد شد !

و عیّاشی در ضمن حدیث طویلی با اسناد خود را روایت کرده است که : ابوحنیفه از حضرت صادق عليه السلام درباره معنای این آیه پرسش کرد . حضرت باو گفتند : ای نعمان ، نعیم در نزد تو چه معنی دارد ؟!
ابو حنیفه گفت : مراد ، قوت و غذای انسان است از طعام و آب خوشگوار !

حضرت گفتند : اگر خداوند تو را در روز قیامت در برابر خود وقوف دهد ، تا اینکه از یکایک از غذاهائی که خورده‌ای ، و از یکایک از آشامیدنی‌هائی که نوشیده‌ای ، پرسش به عمل آورد بنابر این وقوف تو در پیشگاه او بسیار طول می‌کشد !

ابوحنیفه گفت: فدایت شوم، مراد از نعیم در نزد شما چیست؟! حضرت گفتند: ما اهل بیت، نعیم هستیم که خداوند بسبب ما نعمت خود را بر بندگان ارزانی داشته است، و به برکت ما بندگان خدا الفت گرفتند بعد از آنکه با یکدیگر خلاف داشتند؛ و به برکت ما خداوند بین دل‌های آنان مهر و عطوفت و محبت و داد را ایجاد کرد و آنان را برادر یکدیگر قرارداد، بعد از آنکه باهم دشمن بودند. و بواسطه ما خداوند آنها را به اسلام رهبری نمود؛ و اسلام نعمتی است که منقطع نمی‌شود؛ و خداوند از نعیمی که بواسطه آن نعیم به آنها نعمت داده است بازپرسی می‌نماید؛ و اوست پیغمبر ﷺ و عترت او علیهم السلام. (۱)

ومع الاسف «تفسیر عیاشی» از نصف آن تا آخر، نسخه‌اش مفقود شده است و در هیچ یک از کتابخانه‌های دنیا یافت نشده است و گرنه ما عین روایت نفیس را از خود «تفسیر عیاشی» ذکر می‌کردیم. «تفسیر عیاشی» از نقطه نظر اتقان، از متقن‌ترین کتب شیعه است و صاحب آن نیز بر کلینی مقدم است و حَقّاً تَضِیع نصف این تفسیر را باید از ضایعات مذهب شیعه شمرد و مانند ضایعه کتاب «مدینه العلم» صدوق بشمار آورد.

از «نوادرواندی» با اسناد خود از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از پدران علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که **كُلُّ نَعِيمٍ مَسْئُولٌ**

۱- «مجمع البیان طبع صیدا ص ۵۳۴ و ۵۳۵»

عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَا كَانَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى. (۱)

«در روز بازپسین از هر نعمی پرسش می‌شود، مگر آنچه در راه خدا باشد.»

و در «محاسن» برقی، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از حلبی، از حضرت صادق علیه السلام روایت است که:

قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ لَا يُحَاسَبُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ عَلَيْهِنَّ: طَعَامٌ يَأْكُلُهُ، وَ ثَوْبٌ يَلْبَسُهُ، وَ زَوْجَةٌ صَالِحَةٌ تُعَاوَنُهُ وَيُحْصِنُ بِهَا فَرْجَهُ (۲)

«سه چیز است که بنده مؤمن برای آنها محاسبه نمی‌شود: طعامی که می‌خورد، لباسی که می‌پوشد، و زوجه صالحه‌ای که او را کمک و یاری می‌دهد و آن بنده مؤمن به واسطه آن زوجه، خود را در عفت قرار می‌دهد و دست به کار نامشروع نمی‌آید.»

و نیز در «محاسن»، از پدرش، از قاسم بن محمد، از حارث بن حریز از سدید صیرفی، از أبو خالد کابلی روایت کرده است که گوید:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام؛ فَدَعَا بِالْعِدَاءِ فَأَكَلْتُ مَعَهُ طَعَامًا، مَا أَكَلْتُ طَعَامًا قَطُّ أَنْظَفَ مِنْهُ؛ وَلَا أَطْيَبَ مِنْهُ فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الطَّعَامِ قَالَ: يَا أَبَا خَالِدٍ، كَيْفَ رَأَيْتَ طَعَامَنَا؟! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَا رَأَيْتُ أَنْظَفَ مِنْهُ قَطُّ؛ وَلَا أَطْيَبَ؛ وَلَكِنِّي ذَكَرْتُ الْآيَةَ الَّتِي فِي كِتَابِ اللَّهِ: لَتُسْتَلْنَ

۱- «بحار الانوار» ج ۷ ص ۲۶۱

۲- «محاسن» ج ۲ ص ۳۹۹

يَوْمَ مَيِّذٍ عَنِ النَّعِيمِ!

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: لَا، إِنَّمَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ
مِنَ الْحَقِّ ^(۱)

ابو خالد کابلی گوید: بر حضرت باقر عليه السلام وارد شدم؛ چون موقع نهار شد؛ حضرت نهار طلبیدند. من با آن حضرت به صرف طعام مشغول شدیم؛ طعامی بود که من هیچ وقت طعامی به آن پاکیزگی و به آن گوارائی نخورده بودم؛ چون دست از نهار کشیدیم، حضرت فرمود ای ابو خالد، طعام مارا چگونه یافتی؟!

عرض کردم: فدایت شوم من هیچ گاه طعامی را بدین پاکیزگی و بدین گوارائی و مطبوعی ندیده‌ام! ولیکن من به خاطر آوردم آیه‌ای را که در کتاب خداست: لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (هر آینه حتماً شما در روز قیامت از نعیم پرسش خواهید شد).

حضرت گفتند: اینطور نیست. اینست و جز این نیست که شما از ولایتی که حق است، و شما بر آن اساس، امور خود را بنا نهاده‌اید، پرسش خواهید شد!

و در «بشارة المصطفى» با اسناد متصل خود روایت می‌کند از ابوظیفیل از ابوبردة قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ يُسْأَلُ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا عَلَامَةُ حُبِّكُمْ؟! قَالَ: فَضْرَبَ

۱- «محاسن برقی» ج ۲ و ص ۳۹۹ و ۴۰۰

بِيَدِهِ عَلَىٰ مَنْكِبِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱)

أبوبرده گوید: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: در روز قیامت، گام هیچ بنده‌ای از موقف خود به حرکت در نمی‌آید، مگر آنکه از او از محبت ما اهل بیت پرسش می‌کنند.

در «عیون اخبار الرضا» با سندهای سه‌گانه خود روایت کرده است از حضرت رضا از پدرانش عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ
ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ؛ قَالَ: الرُّطْبُ وَالْمَاءُ
الْبَارِدُ. (۲)

فرمود: علی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در گفتار خدای تعالی گفته‌اند که مراد از نعیم رطب خرما و آب خنک است.

در «تفسیر علی بن ابراهیم»، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد از سامه بن عطاء، از جمیل از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که:

قَالَ: قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ: لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ؟
قَالَ: تُسْأَلُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِرَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ بِأَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (۳)

جمیل گوید: عرض کردم: مراد از نعیم در این آیه چیست؟

۱- «بشارة المصطفى» طبع نجف، ص ۱۵۹ و ۱۶۰، و در این نسخه مطبوعه بجای ابوظفیل؛ ابوالفضل ذکر کرده است.

۲- «عیون»، باب ۳۰: طبع سنگی ص ۳۳۵

۳- «تفسیر قمی»، ص ۷۳۸

حضرت فرمود این است: بازپرسی می‌شوند از آنچه خداوند به سبب رسول‌الله بر آنها نعمت داده‌است؛ و سپس آنچه که به سبب اهل بیت رسول‌الله بر آنها نعمت داده‌است.

در «محاسن» برقی از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌است:

فِي قَوْلِهِ: لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ
مِنْ أَنْ يَسْأَلَ مُؤْمِنًا عَنْ أَكْلِهِ وَ شُرْبِهِ ^(۱)

چون آن حضرت آیه را تفسیر کردند، گفتند: خداوند بزرگوارتر است از اینکه از مؤمنی، درباره‌ی خوردنیها و آشامیدنیهای او سؤالی بنماید. و نیز در «عیون اخبار الرضا» علیه السلام، مرحوم صدوق، با اسنادش از ابراهیم بن عباس صولی چنین روایت می‌کند که او می‌گوید: روزی در محضر علی بن موسی الرضا علیه السلام بودیم؛ و آن حضرت گفتند: در دنیا نعیم حقیقی نیست.

بعضی از فقهای که در محضر بودند، چنین گفتند که: خداوند عزوجل می‌فرماید: «ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ». و البته منظور همین نعیم در دنیا است، و آن آب خوشگوار است.

حضرت رضا علیه السلام در حالی که صدای خود را بلند کردند، گفتند شما اینطور تفسیر می‌کنید! و آن را به اقسامی تقسیم می‌نمائید، به نحویکه بعضی می‌گویند: آب خنک است؛ و بعضی می‌گویند: غذای لذیذ است؛ و بعضی می‌گویند: خواب راحت است!

اما پدر من روایت کرد برای من ، از پدرش ، از حضرت ابی عبداللّه جعفر بن محمد الصادق علیه السلام ، که چون این اقوال شما در محضر او بیان شد ، درباره تفسیر آیه **ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** خشمگین شد و گفت : خداوند عزوجل ، از تفضلی که به بندگان خود نموده است پرسش نمی کند ، و بر این منت نمی گذارد ، و منت گذاردن در مقابل نعمتی که مخلوقان خدا می دهند قبیح است ، تا چه رسد به این که به خدای عزوجل نسبت داده شود ، و چگونه می توان نسبت به خدا داد چیزی را که خداوند برای مخلوقان خود نمی پسندد ؟

ولیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات ماست که خداوند بعد از سؤال از توحید و نبوت از آن سؤال می نماید ؛ زیرا چون بنده خدا به این مهم وفا کند ؛ او را به بهشت و سعادت می رساند که زایل شدنی نیست می رساند .

و بر این واقعیت ، روایت کرد برای من پدرم ، از پدرش ، از محمد بن علی ، از پدرش علی بن الحسین ، از پدرش حسین بن علی ، از پدرش علی علیه السلام که او گفت :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : يَا عَلِيُّ ! إِنَّ أَوْلَ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ بَعْدَ مَوْتِهِ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ؛ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ؛ وَأَنَّكَ وَوَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ وَجَعَلْتَهُ لَكَ ؛ فَمَنْ أَقْرَبُ بِذَلِكَ وَكَانَ يَعْتَقِدُهُ صَارَ إِلَى النَّعِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ .

رسول خدا ﷺ گفته اند : ای علی ! اولین چیزی که از بنده

پس از مرگش سؤال می‌شود: شهادت است بر اینکه: معبودی غیر از خدا نیست، و اینکه: محمد رسول خداست، و اینکه: تو بر مبنای قراری که خدا برای تو داده است، و قراری که من برای تو داده‌ام ولی مؤمنان هستی! پس کسی که بدین مطلب اقرار کند و بدان معتقد باشد حرکتش به سوی نعیمی است که برای آن زوال نیست.

محمد بن یحیی صولی که راوی این روایت است گوید **أبو ذکوان**

که این روایت را برای من از **ابراهیم بن عباس صولی** بیان کرد، پس از آنکه بیان روایتش تمام شد به من گفت: - به گفتار ابتدائی بدون آنکه من اشاره‌ای نموده باشم - من به تو در این حدیث از جمیع جهات و جوانب آن حدیث می‌کنم:

یکی از آن جهات اینست که تو الآن قصد خروج از شهر بصره

را داری!

و یکی از آن جهات اینست که من از مال خود می‌دهم و تو را از غم

و گرفتاری که داری آزاد می‌سازم!^(۱)

۱- این روایت در تفسیر «برهان طبع سنگی» ص ۱۲۱۶، از بیهقی از صدوق از

محمد بن یحیی صولی از ابوزکریا قاسم بن اسماعیل در سامراء در سنه ۲۸۵ از ابراهیم بن عباس صولی روایت می‌کند؛ و ظاهر اینست که همان روایت «عیون» است ولی بین راوی حدیث در نام ذکوان و ابوزکریا تصحیف شده است؛ و دیگر آنکه در بیان جهات حدیث گفته است: یکی آنست که تو قصد و نیت دیدار مرا داشتی؛ و یکی آنست که من برای خلاصی عموی تو فدیة می‌دهم و او را آزاد می‌کنم و در اینجا نیز عم با عین مهمله و غم باغین معجمه تصحیف شده است و البته عم با مهمله اصح است.

و یکی از آن جهات اینست که : من پیوسته به مطالعه کُتُب لغت و اشعار اشتغال دانستم ؛ و هیچ زحمت تحمّل غیر این دو علم را بر خود هموار نمی‌داشتم که پیغمبر ﷺ رادر خواب دیدم و مردم مرتباً سلام می‌کردند ، و آن حضرت جواب می‌داد من هم سلام کردم ، و آن حضرت جواب مرا نداد .

من عرض کردم : ای رسول خدا ، مگر من از امت شما نیستم؟! فرمود آری ولیکن مردم را حدیث کن به حدیثی که از ابراهیم صلی شنیده‌ای .

محمد صلی گوید : این حدیثی است که مردم از رسول اکرم ﷺ روایت کرده‌اند ، مگر آنکه در آن حدیث ، ذکری از نعیم و آیه و تفسیر آن به میان نیامده است ؛ و فقط در روایت حدیث به همین قدر اکتفاء کرده‌اند که :

أَوَّلُ مَا يُسْئَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الشَّهَادَةُ وَ التُّبُوَّةُ
وَ مَوَالَاةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام .

اولین چیزی که از بنده در روز بازپسین پرسش می‌شود : شهادت به توحید و نبوت و موالات امیرالمؤمنین است .^(۱)

۱- «عیون اخبار الرضک علیه السلام ، باب ۳۴ طبع سنگی ص ۳۰۹ و ۳۱۰ ؛ و مرحوم صدوق که مؤلف کتاب است ، گفته است : این روایت را برای ما حدیث کرد : حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی ، از محمد بن یحیی صولی ، از ابو ذکوان ؛ قاسم بن اسمعیل سیراف در سنه ۲۸۵ ، و او گفت : حدیث کرد برای من ابراهیم بن عباس شولی که از طرف حکومت در اهواز کاتب بود ؛ و این حدیث ←

و در «تفسیر صافی» از «مجالس صدوق» از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند: مَنْ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ عَلَى الطَّعَامِ لَمْ يُسْأَلْ عَنْ نَعِيمِ ذَلِكَ الطَّعَامِ. ^(۱)

«هر کس در هنگام غذا خوردن، نام خدا را بر زبان جاری کند، از نعیم آن طعام بازپرسی نمی شود.»

و نیز در «صافی» از «احتجاج» طبرسی، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که:

إِنَّ النَّعِيمَ الَّذِي يُسْأَلُ عَنْهُ، رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَنْعَمَ بِهِمْ عَلَى مَنْ اتَّبَعَهُمْ مِنْ أَوْلِيَائِهِمْ. ^(۲)

«منظور از نعیمی که از آن سؤال می شود، رسول الله است؛ و هر کس دیگر که از اصفیاء خدا در جای آن حضرت نشست و در محل او

←

در سنه ۲۲۷ بود، و او گفت که ما روزی در محضر امام رضا علیه السلام بودیم تا آخر حدیث شریف را که ما ذکر کردیم. و باید دانست که محدثین بزرگ که حدیثی را از محدث بزرگی نقل می کردند تمام جهات و خصوصیات آن حدیث را ذکر می کردند. مثل آنکه این حدیث در فلان سنه ذکر شده، و در فلان شهر، و فلان منزل. مثلاً خانه شخصی. در مشهد مقدس رضوی علیه السلام و گویا در این حدیث شریف راوی آن که محمد بن یحیی صولی است حاجتی به ابوذکوان داشته است که مثلاً قرض او را ادا کند: یا مال او را از رهن درآورد. و ابوذکوان وعده وفای به آن را داده است؛ و دیگر آنکه محمد بن یحیی صولی قصد خروج از بصره را داشت است؛ لذا این جهاتی که در حال روایت حدیث بین آن دو نفر بوده است از جهات حدیث شمرده و بیان شده است.

۲۰۱- «تفسیر صافی»، طبع سنگی طهران ص ۵۷۳

وارد شده است؛ زیرا خداوند به برکت رسول الله و اصفیائی که خلیفه رسول الله هستند بر تمام کسانی که از آنها پیروی می‌کنند از دوستان و محبتان و پیروانشان نعمت داده است.»

و نیز در «صافی» از حضرت صادق علیه السلام است که به ابوحنیفه گفتند:

بَلَّغْنِي أَنَّكَ تَفْسِّرُ النَّعِيمَ فِي هَذِهِ آيَةِ بِالطَّعَامِ الطَّيِّبِ
وَالْمَاءِ الْبَارِدِ فِي الْيَوْمِ الصَّائِفِ!
قَالَ: نَعَمْ!

قَالَ: لَوْ دَعَاكَ رَجُلٌ وَأَطْعَمَكَ طَعَامًا طَيِّبًا وَسَقَاكَ مَاءً

بَارِدًا ثُمَّ آمَنَنَّ عَلَيْكَ بِهِ، مَا كُنْتَ تَنْسِبُهُ؟!

قَالَ: إِلَى الْبُخْلِ!

قَالَ: أَفَبَخِلَ اللَّهُ تَعَالَى؟!

قَالَ: فَمَا هُوَ؟!

قَالَ: حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ!^(۱)

«چنین برای من گفته شده است: که تو نعیم را در این آیه قرآن به طعام لذیذ و آب خنک در روز گرم تابستان تفسیر کرده‌ای.

ابوحنیفه گفت: آری!

حضرت فرمودند: اگر مردی تو را به میهمانی خود بخواند و غذای گوارایی به تو بدهد و آب خوشگوار نیز به تو بیاشاماند، و پس از آن بر تو منت گذارد، تو او را به چه چیزی نسبت می‌دهی؟! گفت: به بخل نسبت می‌دهم!

حضرت فرمودند: آیا خداوند تعالی بخل می‌ورزد؟!

گفت: بنابراین، معنای نعیم چیست؟!

حضرت فرمودند: محبت ما اهل بیت است! »

باری این روایاتی که در اینجا آوردیم در معانی مختلفی که برای نعیم شده است، لله الحمدوله المنة بقدر کافی است، و ما را از آوردن بقیه روایات بی نیاز می‌سازد چون آنها نیز در همین زمینه و همین منوال است؛ و اگر کسی بخواهد به یکایک از اقوالی که از شیعه و عامه در تفسیر نعیم آمده اطلاع پیدا کند، به تفسیر «ابوالفتح رازی» رحمة الله علیه؛ و نیز اگر کسی بخواهد بقیه روایات را بداند به تفسیر «برهان» و «بحار الانوار»^(۱) مراجعه کند.

حال باید دید معنای واقعی نعیم چیست؛ و چگونه باید جمع بین

این روایات مختلفه را نمود؟

حضرت استاد ما: علامه طباطبائی مدظله العالی در «رساله معاد»

خود بحثی بسیار مختصر و مفید در ضمن چند سطر بیان داشته‌اند؛ و چون بنای ایشان در این رساله بر ایجاز و اختصار بوده است؛ از این مقدار تجاوز نکرده‌اند^(۲)

ولی چون این حقیر، مشروح و مبسوط کلمات ایشان را در

«تفسیر بیان السعادة» یافته‌ام؛ چنین بنظر آمد که ترجمه عین آنرا در اینجا

برای طالبان حق و حقیقت بیاورم، بحوله و قوتّه؛ و لاحول ولا قوه الا

۱- «تفسیر برهان سوره تکوین»؛ «بحار الانوار» مجلد معاد

۲- «رساله الانسان بعد الدنیک» نسخه خطی ص ۵۱

بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ :

« ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ »؛ در اخبار بسیاری آمده است که از جمله نعیمی که از آن در روز قیامت سؤال می‌شود، چیزهاییست که باقوای حیوانیه، و لذت‌های دنیویّه ملایمت دارد؛ مانند طعام و لباس و رطّب و آب سرد. و در بعضی اخبار دیگر انکار شده است که نعیم مسئول^۱ عنه، اینها بوده باشد؛ و باز پرسى و منت نهادن بر نعمت از اوصاف جاهل لثیم است و خداوند نهی کرده است و خداوند متّصف نمی‌شود به صفتی که آن را برای بندگان خود نمی‌پسندد و اینکه مراد از نعیم مسئول^۲ عنه، محمد ﷺ است؛ و علی علیه السلام است یا اینکه محبت ما اهل بیت است، یا ولایت ما اهل بیت است.

و تحقیق در این مقام: و جمع بین این اخبار آنست که نعمت همانطور که مرأراً بیان کرده‌ایم نیست مگر ولایت و هر چیزی که ما را به ولایت برساند، چه اینکه از ملائمت قوای حیوانیه بوده باشد یا از موزیات دنیویّه بوده باشد، و به عبارت دیگر چه اینکه از نعمت‌های دنیویّه شمرده شود و یا از نعمت‌های دنیویّه به حساب آید، در هر حال نعمت است.

و هر چیزی که از ولایت منقطع باشد، نعمت است گرچه به صورت ظاهر نعمت بوده باشد.

و هر کسی که متّصل به ولایت باشد، میهمان خداست و جمیع نعمت‌های صوری و معنوی برای او مباح و حلال است، و به مفاد گفتار

خدای تعالی : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ^(۱)
 مأمور به تصرف در آنهاست .

و خداوند از هیچ یک از آنها پرسش نمی کند ؛ و اگر پرسشی کند مانند اینست که میزبان از میهمان که : پرسش کند چگونه خورده است ؟ و برای چه خورده است ؟ و چه مقدار خورده است ؟ و چرا به اندازه ای که خورده است برای میزبان کار نکرده است ؟ و البته چنین پرسشی از بشر قبیح است ! تا چه رسد به خالق بشر .

و کسی که از ولایت منقطع شود ، تمام نعمت های صوریه که در دست اوست غصب است ؛ و مالک و حاکم ، اختیار دارند که از تصرفاتی که غاصب در مال نموده است پرسش کنند ؛ و در این پرسش قبحی نیست .

و در آیه شریفه چون مورد خطاب حضرت حق ، محجوبینی هستند که از ولایت منقطع می باشند ، مراد از نعیم ولایت است ، و از آن گذشته جمیع ملائمت حیوانیه و انسانیه است ، و پرسش از اداء شکر آنهاست که آیا آنها را بجا و بموقع مصرف کرده است ، یا نه ، در غیر موقع مصرف نموده است ؟

بنابراین معنای آیه چنین می شود که : زمانی که حجاب خیال و پرده اوهام از دیده بصیرت شما برداشته شود و به خانه علم وصول پیدا کنید ؛ و جهیم و دوزخ و آلامش را ، و بهشت و لذاتش را مشاهده

۱- آیه ۸۱ از سوره ۲۰ طه ، ای کسانی که ایمان آورده اید ، بخورید از طیبات آن چیزهایی را که ما روزی شما قرار داده ایم .

نمائید ، و بالعیان ببینید که نعمت‌های صوری سبب دخول در جهنم شده است ، و یقین کنید که این نعمت‌های صوری در حقیقت ، نعمت بوده است و نعیم حقیقی همان ولایت و لوازم آن از بهشت و نعیم آن بوده است ، در آن هنگام پرسش خواهید شد که آیا آن لذات حیوانیه‌ای را که در دنیا بدان مشغول بودید نعیم بوده است ، یا آنچه را که مؤمنان بدان اشتغال داشتند؟! و این سؤال بجهت توبیخ شماست !

یا این که معنای آیه چنین می شود که : چون شما به مقام معاینه و عین‌الیقین رسیده‌اید ، در آنوقت از شما از مقام حق‌الیقین سؤال می شود که آن مقام کدامست؟! چون شما بالعیان مرتبه حقیقت را ادراک نکرده‌اید بلکه مرتبه پائین تر از آن را وجدان نموده‌اید ، و در اینصورت سؤال و جواب از آن برای شما جائز است .

و آنچه را که از رسول اکرم ﷺ در این باره روایت شده است جمعی را که ما بدین بیان اخبار نمودیم ، تأیید می کند ؛ چون آن حضرت فرموده است **كُلُّ نَعِيمٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ صَاحِبُهُ إِلَّا مَا كَانَ فِي غَزْوٍ وَحَجٍّ** (از نعمت هر صاحب نعمتی پرسش می شود ؛ مگر آن نعمتی را که در راه جهاد فی سبیل الله و یا در راه حج بیت الله الحرام مصرف کند).

چون سالکی که قبول ولایت را نموده است ، او پیوسته یا در جهاد است و یا در حج ، بداند یا نداند .

و همچنین روایتی از حضرت صادق ع وارد شده است نیز تأیید نظریه ما را می نماید ؛ چون آن حضرت فرموده‌اند : **مَنْ ذَكَرَ اسْمَ**

اللَّهِ عَلَيَّ الطَّعَامِ لَمْ يُسْأَلْ عَنْ نَعِيمِ ذَلِكَ .

(هر کسی که در وقت غذا خوردن نام خداوند را بر زبان آورد ، از نعمت آن طعام پرسش نمی شود)

چون ذاکر اسم خداوند نیست مگر از قبیل ولایت با بیعت خاصه و لویه ؛ چون غیر از آنکس ، به مضمون مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ تَمَكَّنَ الشَّيْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ (هر کسی که راهنمائی نداشته باشد شیطان در گردن او جای می گیرد) شیطان را در وجود خویشتن تمکن داده است ؛ و بنابراین تمام کردار و گفتار و حالاتش به تصرف شیطان می باشد .

و در اینصورت اگر بِسْمِ اللّٰهِ بگویند شیطان در او تصرف می کند ، و لفظ را از معنای خود خالی می کند و خود را بجای لفظ اللّٰه می گذارد و در اینحال در حقیقت بِسْمِ اللّٰهِ بِسْمِ الشَّيْطَانِ خواهد شد .^(۱)

(تمام شد گفتار «تفسیر بیان السعادة» درباره معنای نعیم) .

و از آنچه ذکر شد ، استفاده می شود که هر نعمتی که در راه خدا انسان مصرف کند ، مؤاخذه ندارد بلکه مطلوب و محبوب است ، و هرچه را در راه غیر او مصرف کند خواه عُمر باشد و خواه قدرت و خواه علم و خواه نعمت های دنیویّه و ملاذّ شهویّه : چون زن و فرزند و عشیره ، و اطعمه و اشربه ، و دیدن مناظر دلغریب و صحنه های کوه و دشت عالم ، و غیرها ، همگی مؤاخذه دارد ؛ زیرا محبوب و مطلوب خالق عالم هستی و صاحبخانه خانه تکامل نیست .

چون خلقت انسان برای ولایت است ؛ و ولایت یعنی حجاب

۱- «تفسیر بیان السعادة» ج ۲ ، ص ۳۲۲ ، از طبع سنگی

أقرب ، و اندکاک در عالم فناء ذات اقدس حضرت احدیّت ، و وصول به مقام عبودیت صرفه ، و بنابراین حقیقت نعیم ولایت است ؛ و هر چه را که انسان به عنوان مقدمه در راه وصول به این مقصد اعظم به جای آورد ، همه در راه ولایت است و همه نعیم است .

و آنچه را که در راه عکس ولایت ، چون راه شیطان و راه بُعد و پیروی از نفس امّاره به جا آورد همگی نقت است ؛ پس حقیقت نعمت ، وصول به درجه شرف انسانیت و پیدا کردن مقام اصلی و وطن مألوف الهی است . و این است ولایت ، که محبت محمد و آل محمد یگانه نردبان ارتقاء بدین ذروه غلیا و پلکان صعود بدین مقصد آسنی است . و بنابراین اصل هر که بدین مقام اعتقاد کند و در تکاپو باشد در جنت النّعیم خواهد بود ، و هر کس تمرّد کند در دارالبوار و دوزخ نقت و محلّ شیاطین و ابالسه می گراید ؛ چنانکه خدای تعالی گوید :

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ

(آیه ۲۸ و ۲۹ ؛ از سوره : ابراهیم)

«ای پیامبر : آیا ندیدی کسانی را که نعمت خداوند را به کفر مبدل ساختند ، و قوم خود را به هلاکت و نابودی داخل کردند ؟ آنان در آتش جهنّم می سوزند و بسیار بد قرار گاهی است که مصرف نمودن قوای انسانی و احساسات و عواطف و فکر و اندیشه

راه مستقیم است ، و نعمت است .

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ - صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ

(آیه هائی از سوره ۱: فاتحه)

«ما را به راه راست هدایت کن! راه راستی که تو بر آنها نعمت

دادی.»

و این راه، راه صدیقین و شهدا و صالحین و پیامبران است.

أُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ

الصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا

(آیه ۶ از سوره ۷۴: انشقاق)

«آنانکه اطاعت خدا و رسول را بنمایند، کسانی هستند که با

افرادی که خداوند به آنها نعمت خود را ارزانی داشته است: از پیامبران

و صدیقان و شهدان و صالحان معیت دارند، و البته آنان برای اینها رفقای

خوبی هستند.»

اینک بحث ما پیرامون مسئله پرسش از نعیم در اینجا خاتمه

می یابد و وارد می شویم در قسمت چهارم از بحث، و آن آخرین بحث

پیرامون مسئله سؤال و حساب می باشد:

چهارم: آیا حیوانات هم همانند انسان حساب و سؤال دارند؟

در مجلس ۴۰ از مجلد ششم این دوره از بحث معادشناسی آوردیم

که حیوانات نیز مانند انسان حشر دارند؛ و آیه مبارکه ۳۸، از سوره

انعام بر این مطلب دلالت دارد:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا

أُمَّمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَقْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ

يُحْشَرُونَ .

«و هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست و هیچ پرنده‌ای با دو بال خود به پرواز در نمی‌آید ، مگر آنکه آنها امت‌هائی همانند شما هستند ؛ ما در کتاب تکوین از هیچ چیز کوتاهی نکرده‌ایم ! و سپس آنها به سوی پروردگارشان محشور می‌شوند . »

شیخ طبرسی در تفسیر این آیه گفته است ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ به معنای آنست که آنها بعد از مرگشان در روز قیامت ، به سوی خدا محشور می‌شوند همانطور که بندگان خدا محشور می‌شوند و خداوند به آنها آنچه را که مستحق پاداش است پاداش می‌دهد ، و برای بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر دادخواهی می‌نماید .

و در آنچه از ابوهریره روایت کرده‌اند ، آمده است که او گفته است : خداوند در روز قیامت تمام مخلوقات خود را محشور می‌کند چه بهائم و چه جنبندگان و چه پرنندگان و همه چیز را ؛ و عدل خدا در آن روز به جایی می‌رسد که از گوسپندی که شاخ دار بوده است و به گوسپند بی‌شاخ ، شاخ زده است حساب می‌گیرد ؛ و به او می‌گوید : خاک شو ! و از همین جهت است که کافر می‌گوید : يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا .

و از ابوذر غفاری روایت است که گوید : دروقتی که من در خدمت رسول الله ﷺ بودم ، دویز ، بر یکدیگر شاخ زدند . رسول خدا ﷺ فرمود : آیا می‌دانید برای چه شاخ زدند !؟

اصحاب گفتند : نمی‌دانیم !

حضرت فرمود: لیکن خدا می داند، و البته بزودی در میان آنها حکم می کند.

و بنابراین معنای **أَمْثَالُكُمْ** در آیه، این می شود که: آنها همانند ما قرار داده شده اند در حشر و قصاص، و این مطلب را گفتار خداوند تعالی **وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ**^(۱) تأیید می کند.

و جماعتی از قائلین به تناسخ به این آیه استدلال کرده اند، بر اینکه بهائیم و پرندگان نیز مکلف هستند، چون می فرماید: **أَمْثَالُكُمْ**؛ و این کلام باطل است چون ما سابقاً بیان کرده ایم که از چه جهت امثال ما هستند. و اگر بنا بشود آیه را حمل بر عموم جهات کنیم واجب است اینکه بگوئیم: آنها حتی در شکل و شمایل و صورت و هیئت و خلقت و اخلاق هم همانند ما هستند، و البته این غلط است.

پس چگونه می شود گفت آنها مکلف هستند در حالی که می دانیم دارای عقل نیستند؟! و تکلیف صحیح نیست مگر با داشتن کمال عقل.^(۱)

و در «محاسن» برقی روایت می کند از پدرش مرفوعاً از امیر المؤمنین **عَلَيْهِ السَّلَام** که آن حضرت در شهرکوفه در بالای منبر رفتند و حمد و ثنای خداوند را به جای آوردند و سپس گفتند:

ای مردم! گناهان سه دسته هستند! و پس از آن درنگ کردند، در اینحال **جَبَّهٌ عُرْنِي** گفت: یا امیرالمؤمنین! گفתי گناهان سه دسته هستند

۱- «تفسیر مجمع البیان طبع صیدا، ج ۲، ص ۲۹۸

و درنگ کردی !

حضرت گفتند : من آن جمله را نگفتم مگر آنکه می خواستم تفسیرش را نیز بگویم لیکن در بین سخن از شدت خستگی نَفَسِ مَنْ گرفت که بین من و سخن گفتنم حائل شد ؛ آری گناهان سه دسته هستند گناهانی که آمرزیده می شوند ، و گناهانی که آمرزیده نمی شوند ، و گناهانی که ما برای مرتکبین آنها هم امید عفو داریم و هم نگران عذاب هستیم .

گفته شد یا امیرالمؤمنین آنها را برای ما بیان کن !

حضرت گفتند آری اما گناه مغفور ، گناهی است که خداوند بر اثر آن بنده اش را در دنیا عذاب داده است . و خداوند استوارتر و بزرگوarter است از آنکه بنده خود را دو بار عذاب کند .

و اما گناه غیر مغفور ، ستمی است که بندگان خدا ، بعضی به بعض دگر می نمایند ؛ خداوند تبارک و تعالی چون برای خلائق ظاهر شود سوگندی متین و قوی بر خویشتن یاد کرده است و گفته است :

وَعَزَّتِي وَجَلَالِي ، لَا يُجُوزُنِي ظَلْمٌ ظَالِمٍ ، وَ لَوْ كَفَّ بِكَفٍّ وَ لَوْ مَسْحَةً بِكَفٍّ ؛ وَطَاحَةٌ مَا بَيْنَ الشَّائَةِ الْقَرْنَاءِ إِلَى الشَّائَةِ الْجَمَاءِ ، فَيَقْتَصُّ اللَّهُ لِلْعِبَادِ بَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ حَتَّى لَا يَبْقَى لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مَظْلِمَةٌ ، ثُمَّ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ إِلَى الْحِسَابِ .

«و سوگند به عزت و جلال خودم که ستم هیچ ستمگری نمی تواند از من بگذرد ، گر چه برخورد کف دستی به کف دستی باشد ؛ و یا مالیدن

دستی به کف دستی بوده باشد^(۱) و شاخی باشد که گوسفند شاخدار به گوسفند بی شاخ زده باشد، خداوند برای بندگانش قصاص می‌کند، و حقّ بعضی را از بعضی دیگر می‌ستاند؛ به طوری که برای هیچ بنده در نزد خدا تظلم و دادخواهی باقی نماند؛ و سپس همه را به معرض حساب گسیل می‌نماید.^(۲)

مجلسیّ رضوان الله علیه فرموده است: فخر رازی در تفسیر گفتار خداوند تعالی: وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ كُفْتَهُ است: قَتَادَةَ گفته است: تمام اشیاء محشور می‌شوند، حتی مگس برای قصاص.

مُعْتَزَلَه گفته‌اند: خداوند تعالی تمام حیوانات را در آن روز محشور می‌کند تا اینکه در مقابل آلام و گزندهائی که در دنیا از قبیل مرگ و کشته شدن به آنها رسیده است، پاداش دهد. و پس از پاداش، اگر خدا بخواهد بعضی از آنها را که نیک

۱- «محاسن ج ۱ ص ۷

۲- مجلسی در جلد ۱۵ «بحار الانوار، طبع کمپانی در باب توبه ص ۱۰۰، در بیان این روایت گفته است که: ممکن است معنای کف اول؛ زدن و زجر کردن باشد. و معنای کف دوم دست باشد؛ و ممکن است مراد از هر دو کف، دست باشد یعنی مضرتی که به کف انسان، از کف دیگر، به غمزه و شبیه آن برسد؛ و یا لذت بردن کفی از کف دیگر بوده باشد. و مراد از مسحه به کف، چیزی باشد که موجب اهانت و تحقیر و یا تلذذ باشد؛ و ممکن است در هر دو موضع حمل شود بر آنجائی که کف دست به واسطه مسح و یا زدن به دست زن شوهرداری باشد؛ و یا از روی قهر بدون رضای شخص ممسوح باشد؛ تا از حقوق الناس به حساب آید.

هستند در بهشت نگاه می‌دارد و اگر بخواهد فانی می‌کند، همانطور که در خبری وارد شده است.

و اما اصحاب ما: أشاعره، در نزد آنان بر خداوند چیزی بر سبیل استحقاق واجب نیست؛ ولیکن خداوند تمام وحوش را محشور می‌کند، و از شاخ زنده بر نفع شاخ خورده قصاص می‌گیرد؛ و سپس می‌گوید: بمیر! و آنها می‌میرند. (تمام شد کلام فخر رازی).
و سپس به دنبال آن نیز مجلسی گوید: اخباری که دلالت دارد بر حشر جمیع حیوانات عموماً و بر حشر بعضی از آنها بالخصوص، و بودن بعضی از آنها در بهشت بسیار است و بعضی از آنها در مبحث بهشت خواهد آمد.

و بعضی از آنها در مبحث رُكْبَانِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ و غیر آن بحث گذشت؛ مثل گفتارشان عليه السلام دربارهٔ مانع الزکوة:
تَنْهَشُهُ كُلُّ ذَاتِ نَابٍ بِنَابِهَا، وَيَطَّاهُ كُلُّ ذَاتِ ظِلْفٍ بِظِلْفِهَا.

«کسیکه از دادن زکوة مال خود، خودداری کند؛ هر صاحب نیشی از حیوانات نیش‌دار او را به دندان خود پاره کند؛ و هر صاحب کفشی چون شتر و گزال او را با کفش خود بمالد و له کند.»

و صدوق در «فقیه»، با اسناد خود از سکونی، با اسناد خودش از رسول الله صلى الله عليه وآله روایت کرده است که: چون ناقه‌ای را دیدند که عقال شده بود (پایش را بسته بودند) و بر روی آن ناقه، جهازش بود، فرمودند:

أَيْنَ صَاحِبِهَا؟! مَرُّهُ فَلَيْسَتْ عِدَّةً غَدًا لِلْخُصْمَةِ!؟

«صاحب این شتر کجاست؟ او را امر کنید، و به او بگوئید که فردای قیامت، خود را برای دادخواهی این شتر آماده کند!»

و نیز در «فقیه» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: **أَيُّ بَعِيرٍ حُجَّ عَلَيْهِ ثَلَاثَ سِنِينَ يُجْعَلُ مِنْ نَعْمِ الْجَنَّةِ وَرُويَ: سَبْعَ سِنِينَ.**

«هرشتری که سه سال بر روی آن سوار شده و به حج بیت الله الحرام بروند، از شترهای بهشت است و در بعضی از روایات، هفت سال آمده است.»

و نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که: **إِسْتَفْرَهُوا ضَحَايَاكُمْ فَإِنَّهَا مَطَايَاكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ!**

«قربانی‌های خود را (از شتر و گاو و گوسفند) محترم و مکرم بدارید، زیرا آنها مرکب‌های شما در وقت عبور از صراط هستند.»

و نیز روایت شده است که: **إِنَّ حَيْوَلَ الْعُزَاةِ فِي الدُّنْيَا حَيْوَلُهُمْ فِي الْجَنَّةِ.** ^(۱)

«اسبان سواران در راه جنگ و جهاد با دشمنان اسلام، همان اسب‌های آنان در بهشتند.»

البته باید دانست که حیوانات چون دارای عقل نیستند تکلیف ندارند، ولی بقدر شعور خود و به اندازه گنجایش ماهوی وجود خود، راستی را از نادرستی و خیانت را از امانت تشخیص می‌دهند؛ و همینقدر کافی است برای سؤال و حساب. و ما در همین ایام عمر بسیاری از حیوانات را چون اسب و سگ و گربه دیده‌ایم که این اختلاف

۱- «بحار الانوار طبع حروفی؛ ج ۷؛ ص ۲۷۶»

معانی در آنها مشهود بوده است . در کتاب «مهج الدعوات» فرموده است من چنین یافتم که فضل بن ربیع گفته است : روزی هارون الرشید صبحانه خود را خورد ، وحاجیش را صدا زد ، وگفت : برو و علی بن موسی علوی (حضرت امام رضا علیه السلام) را از زندان بیرون آور ! او را در برکة السَّبَاع (باغ وحش) بیدار از افضل گوید : من او را به برکه بردم ، ودر آن انداختم وآنجا چهل عدد سَبُع درنده بود و چون شب شد ، هارون خوابی هولناک دید و مرا خواست وگفت برو ، بین : علی بن موسی در چه حالت است ؟! رفتم و دیدم ایستاده و مشغول نماز است ودرندگان همگی در اطراف او حلقه زده اند ، رشید خود برخاست و دید که مطلب از همین قرار است که فضل گزارش داده است ؛ در اینحال امر کرد آن حضرت را خارج کنند و او را اکرام نمود و صله . خدمت داد ^(۱) .

باری این عجیب نیست که وحوش شعور داشته و امام را بشناسند ، عجب از این بنی آدم است که خود را اشرف مخلوقات می داند و دستور می دهد که فرزند فاطمه را در برکة السَّبَاع بیاندازند .

۱- «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» ج ۶ ؛ ص ۱۴۷ از

سیدبن طاووس نقل کرده است.